



عندليب

'ANDALIB'



اعضاء لجنه ملی جوانان

۱۵ فروردین ۱۳۲۰ شمسی، ۱۵ شهرالیهاء ۹۸ بدیع

ایستاده از چپ به راست: جناب ابوالقاسم فیضی (ایادی امرالله)، جناب ذکرالله خادم (ایادی امرالله)،

جناب سلیم نونو، جناب عبدالله مصباح

نشسته از چپ به راست: جناب محمد یزدانی، دکتر مهدی سمندری، خانم روح انگیز متوجه (وحید طهرانی)،

جناب علی نخجوانی (عضویت العدل اعظم)، جناب علی محمد ورقا (ایادی امرالله- امین حقوق الله)

عندليب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

Serial # 96. ASSN 1206-4920 'Andalib Vol 24,
National Spiritual Assembly of the Baha'is of Canada
P.O.Box 65527, Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada
Tel: (905) 628-8511

Email: Andalib9@gmail.com

Publication Mail Agreement # 40020690

Printed in China

سال بیست و چهارم شمارهٔ پیاپی ۹۶
۱۶۶ بدیع ۲۰۰۹ میلادی
از انتشارات محفل مقدس روحانی ملی بهائیان کانادا
داندس، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست عندلیب شماره ۹۶

صفحه		
۳		۱- پیام هیئت تحریریه
۴		۲- قسمتهائی از الواح مبارک حضرت بهاءالله
۷	دکتر مهری افنان	۳- مقام زن در آثار حضرت اعلی قسمت دوم
۲۱	هوشمند فتح اعظم	۴- ماهیت کنونی اسلام در ایران
۲۶	دکتر وحید رافتی	۵- چند ضرب المثل
۳۴	۵- مهرپور	۶- پایان یک قرن سکوت
۳۷	ناصر رئوفی آراتی	۷- چه کسی می تواند مشتاقانه نیروی خود را وقف...
۴۱	سمندر	۸- باز هم گله دارند
۴۴		۹- ابیاتی از سنائی
۴۶	دکتر بهروز ثابت	۱۰- رساله مدنیّه: طرحی برای اصلاح و آبادانی (قسمت اول)
۵۸	مهوش ندیمی	۱۱- مهرهای شهداء
۶۲	محمد عبدی	۱۲- نامه محبت آمیز
۶۳	مهندس بهروز جبّاری	۱۳- برای چه کسی باید دعا کرد
۶۶		۱۴- نمونه هائی از اشعار شعرای ایران
۶۸	سمندر مشکی باف	۱۵- ایران در نظر بهائیان
۷۳	مگان موریس	۱۶- افکار جوانان ما

عندلیب شماره ۹۶ ، سال ۲۴ ، شماره پیاپی ۹۶

۱۶۶ بدیع ، ۱۳۸۸ شمسی ، ۲۰۰۹ میلادی ،

طرح روی جلد : بهزاد جمشیدی

عکاسی روی جلد از مارکو ابرار

www.BahaiPictures.com

پیام هیئت تحریریه

" قرن‌ها بگذرد و دهرها بسر آید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع و سطوع نماید"

این بیان حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد، مبین آثار و مرکز عهد و میثاق حضرت بهاءالله در باره عظمت ظهور پدر آسمانی خویش است. پیامبری که از خاک ایران برخاست و دوران بلوغ بشر را اعلام نمود. پیامبری که از همان ابتدای ظهور خود، همراه با یاران و پیروانش در موطن خویش با بی مهری و ستمی غیرقابل بیان روبرو گشت اما با پایداری و جانفشانی بی نظیری بنیادهای کهن تمدن را به لرزه درآورد و هستی انسان را چنان دگرگون نمود که گوئی انسان از نو آفریده شد. پیامبری که " وحدت عالم انسانی " را به عنوان هم هدف و هم وسیله در جهت به ثمر رسیدن آفرینش بشر و احراز مقام حقیقی انسان تقدیم او نمود و تعالیمی را ارائه فرمود که برای یاری انسان در دستیابی به چنین هدفی عظیم و چنین مقامی بلند راهنمایی است بی خطا و گنجینه ای است پر بها. تعالیمی که طی حدود یک و نیم قرن، میلیون‌ها انسان را از میان همه نژادها، ملتها و اقوام، در سرتاسر جهان مجذوب خویش ساخت و جامعه ای جهانی را تشکیل داد که تبلور پیام هستی بخش او است.

آری، قرن‌ها بشریت در انتظار رسیدن این عصر و دریافت چنین پیامی بود. پیامی که همه فرستادگان خداوند به بیانی آشکار نویدش را داده بودند و عصری که عارفان و فرزندگان در هر گوشه جهان و در هر دور و زمان با اشتیاقی بی پایان، در رویاهای طلایی خویش بدان چشم دوخته و در آثاری درخشان و سراسر شور و هیجان، به توصیفش پرداخته بودند.

و ه که چه سعادت‌مندیم ما انسانهایی که در این عصر زندگی می‌کنیم، این پیام هستی بخش را به گوش خویش می‌شنویم، و بازیگران واقعی رویاهای پرشور فرزندگان قرون و اعصار پیشین هستیم!

بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده‌ای را سزا است که بشبمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و بستاره‌های دانائی بیاراست و مردمان را ببارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شبم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی بآب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید؛ و هنگامی بروشنائی نخستین. و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت، چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده، بینائی و دانائی گفتار و کردار را دست از دامن شناسائی او کوتاه. هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه. پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان. آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هر چه آشکار، نمودار دانائی او. همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو. نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید. خوشی آورد و بردوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود. سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود. دیدیم و گفتیم و شنیدیم. امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند.

اینکه از نامه‌های آسمانی پرسش رفته بود، رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و بدانائی درمان میکند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانیکه از باده خود بینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد میدانند نه درمان میشناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند.

بگو ای مردگان! دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد. درباره زبان نوشته بودید، تازی و پارسی هر دو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو می آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.

ای دوست! چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن گرویدند و گروهی چون کردار برخی را با گفتاریکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند.

بگو ای پسران خاک! یزدان پاک میفرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک نماید و بآسایش رساند

همان راه ، راه منست . پاکی از آرایش ، پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک باشد . و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید . آنکه او آگاه ، این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی میبردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی ماندند . آسمان راستی را روشن تر از این ستاره ای نبوده و نیست .

نخستین گفتار دانا آنکه ، ای پسران خاک ! از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید ، اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید . ای دوست ! درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود .

ای پسران دانش ! چشم سر را پلک بآن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید ، دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود بگوای مردمان ! تاریکی از ورشک روشنایی جان را بپوشاند ، چنانکه ابر روشنایی آفتاب را . اگر کسی بگوش هوش این گفتار را بشنود پر آزادی بر آرد و باسانی در آسمان دانائی پرواز نماید . چون جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنایی هویدا گشت تا کردارها دیده شود . و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی بآن مژده داده شد . اگر کردگار بخواهد ، دلهای مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید . ای مردمان ! گفتار را کردار باید ، چه که گواه راستی گفتار ، کردار است و آن بی این ، تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید . دانای آسمانی میفرماید : گفتار درشت بجای شمشیر دیده میشود و نرم آن بجای شیر ، کودکان جهان ازین بدانائی رسند و برتری جویند زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه . از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید . منم آفتاب بینش و دریای دانش . پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم . منم آن روشنایی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان را بکشایم و پرواز بیاموزم . دوست یکتا میفرماید : راه آزادی باز شده ، بشتابید و چشمه دانائی جوشیده ، از او بیاشامید . بگوای دوستان ! سرا پرده یگانگی بلند شد ، بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید . همه باریک دارید و برگ یک شاخسار . براستی میگویم ، هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست . بگوای مردمان ! در سایه داد و راستی راه روید و در سراپرده یکتائی در آید . بگوای دارای چشم ! گذشته آینه آینده است ، ببینید و آگاه شوید ، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید . امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید بگو زبان گواه راستی من است ، او را بدروغ میلانید . و جان گنجینه راز من است ، او را بدست آرمسپارید . امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم . ای دوست ! چون گوش کمیاب است چندی است که خامه در کاشانه خود خاموش مانده . کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده . بگوای مردمان ! سخن باندازه گفته

میشود ، تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند . شیرباندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گیرند . ای دوست زمین پاک دیدیم تخم دانش کشتیم ، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید ، بسوزاند یا برویاند ؟ بگو امروز به پیروزی دانای یکتا ، آفتاب دانائی از پس پرده جان برآمد و همه پرندگان بیابان از باده دانش مستند و بیاد دوست خرسند . نیکو است کسی که بیاید و بیاید ...

(دریای دانش صص ۱۰-۲)

بنام خداوند بیهمتا

ستایش یکتا خداوند را سزااست که بخودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر هستی از هستی او نمودار گشته.

ای رستم انشاءالله بعنایت رحمن مرد میدان باشی ، تا از این زمزمه ایزدی افسردگان را برافروزی و مردگان را زنده و پرمردگان را تازه نمائی. اگر باین نار که نور است پی بری، بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی.

ای رستم ، امروز نمودار کرم ، ذره را آفتاب کند و پرتو تجلی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید . بگو ای دستوران باسم من عزیزید و از من در گریز. شما دستوران دیوانید، اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را می شناختید.

ای رستم ، بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید. بگو ای کوران ، جهان پناه آمده، روز بینائی است. بینای آگاه آمده، هنگام جانبازی است . در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید. جز حضرت رحمن بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست. کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد؟

بگو ای دستوران محبوب عالمیان در زندان شما را بیزدان میخواند، از او بپذیرید و بلاهای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده ، از او مگریزید. از دشمن دوست نما بگریزید و بدوست یکتا دل بندید.

بگو ای مردمان برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید اوست پسندیده.

بگو ای دستوران کردار احدی امروز مقبول نه، مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و بسمت یزدان توجه نموده. امروز روز راستگویان است که از خلق گذشته اند و بحق پیوسته اند و از ظلمت دوری جسته بروشنائی نزدیک شده اند.

ای رستم گفتار پروردگار را بشنو و بمردمان برسان.

مقام زن در آثار حضرت اعلی

دکتر مهری افنان

(قسمت دوم مقاله از شماره ۹۳)

صالح برقانی از خاندان مشهور و صاحب اعتبار قزوین بود که افراد و اعضاء آن از مجتهدین نامدار و پیشوایان بزرگ ایران محسوب می شدند. این امه موقنه، سمی حضرت فاطمه صلوات الله علیها که در بین اقوام و بستگان به زرین تاج و زکیه شهرت داشت سال تولدش مقارن با سال ولادت حضرت بهاء الله بود. از طفولیت از لحاظ ذکاوت و صباحت سرآمد اقران و در بین اهالی مشار بالبنان ... استاد بزرگوار، سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه مراتب عشق و حرارت و فهم و درایت طاهره را می ستود و آن تلمیذ با تمیز را به خطاب "قره العین" مخاطب ساخت و از "لسان قدرت و عظمت" به لقب جلیل "طاهره" ملقب و مفتخر گردید و تنها فردی از طبقه نسوان بود که از طرف حضرت ربّ اعلی در سلک حروف بیانیّه در آمد و به این مقام شامخ منصوب و معزز گردید ... در ارض

فداکارترین زن در تاریخ دوره حضرت باب بلکه سراسر عصر رسولی است که علم و کمال و قوه نطق و بیان و قلم، جرأت و شهامت و جانفشانی، درک عمیق آثار نورین نیرین و بالاخره ایمان و عرفانش در امر حضرت باب و آگاهی بر عظمت مقام حضرت بهاء الله قبل از اظهار امر، او را صاحب مقامی عظیم و بی مثل و نظیر نموده است.

مهم ترین اثری که از او در تاریخ بشریت مانده، اقدام متهوّرانه او در خرق حجاب ظاهر و حجابات عمیقۀ باطنیۀ مردم زمان خویش و بالاخره سهم عظیمش در اعلان استقلال امر جدید حضرت نقطه اولی و آغاز نظام جدید و احکام و قواعد جدید است. ملاحظه نمائید که قلم معجز شیم حضرت ولیّ مقدّس امرالله درباره آن ورقه طیبّه در کتاب قرن بدیع (گاد پاسز بای) چه مرقوم فرموده است: "جناب طاهره پدرش حاجی ملا

در این مقال سعی شده است که مختصراً شرح حال بعضی از زنان دوره بیان ذکر گردد و در مواردی فقط به ذکر نام و چند کلمه درباره ایشان اکتفا شود. زیرا همانطور که قبلاً اشاره شد به اقتضای زمان و شرایط آن دوران چه بسا از زنان فداکار و مؤمن و از خود گذشته که در راه اعتلای امر الهی از همه چیز گذشتند و نامشان بر حسب ظاهر در جایی ذکر نگشته است. آنچه در کتب مختلفه موجود است جز در مواردی چند، بقیه بسیار مختصر بوده است.

حضرت طاهره، قره العین

درباره ایشان کتابها نوشته شده، مقالات و رسالات متعدّد به زبانهای مختلف به رشته تحریر درآمده و ترجمه شده است. در اینجا مقصود ذکر مطالب تاریخی مربوط به حیات ایشان نیست بلکه تذکر به این نکته است که حضرت طاهره معروف ترین، پر نفوذترین و

هجری قمری در طهران گرفتار گردید و به زندان انبار افتاد و مدت پانزده روز تحمل مشقات فراوان نمود ولی بعد آزاد گردید و پس از چندی مجدداً به دست گماشتگان دولت گرفتار و محبوس و مقتول شد.

آغا بیگم و همسرش آقا میرزا مؤمن، هر دو به قوت ایمان و استقامت معروف و متصف بودند و در راه عقیده خویش تحمل مشکلات فراوان کردند. (۲)

بگم کوچک (بیگم) (خدیدجۀ کاشیه)

خاله حاجی میرزا جانی کاشانی و حاجی محمد اسماعیل (ذبیح) بود. این خانم محترمه در هنگامی که حضرت اعلی در کاشان میهمان حاجی میرزا جانی بودند به شرف ایمان فائز شد. بانوی مزبور زنی سخنور و مقتدر بر اقامه حجج و براهین بود. در سیل ایمان مورد تعدیات و تعرضات زیادی از اهل محل گردید و عاقبت مجبور به مهاجرت به اردستان شد و در آنجا درگذشت. (۳)

در کتاب تذکره شعرای قرن اول

اعمال از پیشرفت و حرکت باز نماند. " حیات طاهره کوتاه ولی پر شعشه و جلال بود. زندگانش از یک جهت قرین مصائب و آلام و از جهت دیگر مشحون از شئون و افتخارات بی پایان و برخلاف سایر پیروان اولیۀ امر حضرت باب که قسمت اعظم خدمات و فتوحاتشان از انظار نفوس مستور و در افواه معاصرین از بلاد بیگانه غیر مذکور ماند این امۀ فنا ناپذیر صیت شهرتش به اطراف و اکناف عالم منتشر گردید..." (۱)

آغا بیگم ملقب به ارباب

زوجه آقا میرزا مؤمن بود. این زن و شوهر هر دو بسیار مؤمن و به قوت ایمان و استقامت مشهور بودند. آغا بیگم فرزند حاجی محمد رضا ابن حاجی زین العابدین جواهری کاشانی بود. حاجی محمد رضا از تجار معروف اصفهان بود که در عالم رؤیا به حضور حضرت اعلی رسید و یک سال بعد در کربلا در حرم حضرت امام حسین به زیارت آن حضرت موقت گردید و رؤیای خود را بالمشاهده دید و مؤمن گردید و در واقعه سال ۱۲۶۶

بدشت شرکت و معاضدت وی سبب گردید که نقاب از وجه حقایق ظهور جدید برداشته شد و مقاصد و مآرب این امر اعظم که تا آن تاریخ بر اصحاب کاملاً معلوم و مفهوم نبود بر ملا و مکشوف گردید و نظم بدیع الهی از انظمۀ سالفه و حدود و شعائر اسلامیۀ بالمره منفصل و متمایز شد. این انتصارات باهره و فتوحات عظیمه که در حیات این مجاهد فی سبیل الله حاصل گردید عاقبت در حینی که طوفان بلا عاصمه کشور را فرا گرفته بود به تاج و هاج شهادت متوج و به خلعت ابدیه مخلم گردید ... بدین طریق حیات پر افتخار طاهره، آن مشعل حب و وداد، نخستین زنی که در راه ترقی و تعالی نسوان شهید گردید به انتها رسید، دلاوری که در حین شهادت خطاب به نفسی که در توقیف او قرار داشت به کمال شجاعت اظهار نمود "قتل من در دست شما است، هر وقت اراده نمائید به نهایت سهولت انجام خواهید داد ولی به یقین مبین بدانید که تقدّم و آزادی نسوان هرگز ممنوع نشود و با اینگونه

بهائی به نقل از کتاب حدیقه الشعراء، ذکر خدیجه کاشیه، صبیّه حاج محمد صادق از مشاهیر عرفا و همسر میرزا نصرالله کاشی، آمده است که صاحب خط و سواد و انشاء و شعر و سلیقه و آداب بوده، شعر هم بسیار می گفته است. به نظر جناب بیضائی مؤلف کتاب تذکره شعرای بهائی، بیگم خانم در بین پیروان حضرت باب بسیار محترم بوده و در نهایت فقر و فنا و صبر و رضا زندگی می کرده است. از اشعار ایشان تعداد زیادی در دست نیست. شعر ذیل از این خانم محترمه است:

ای جان بدرآ از تن، بالاتر از امکان شو
چیزی که نمی گنجد دروهم بشر آن شو
از موسی و از طورش تا چند سخن گوئی
دل طور تجلی دان رو موسی عمران شو
از ما و منی بگذر در هستی خود بنگر
روبنده موری باش آنگاه سلیمان شو

حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهد علیا

هنگامی که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری جناب وحید به شهر یزد وارد شدند و در مصلی بالای منبر رفته، به ابلاغ امر مبارک حضرت اعلی

پرداختند نفوس کثیری از علماء و محترمین به امر جدید گرویدند. حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهد علیا و عده ای دیگر از نفوس مبارکه به امر آن حضرت ایمان آورده با جناب وحید بیعت کردند و روی مبارکشان به نور ایمان افروخته گردید. (۴)

جناب حاج محمد طاهر مالمیری در کتاب خاطرات خود از بی بی فاطمه با عبارت "امه الله بی بی فاطمه مهد علیا که از مؤمنات دوره اول ظهور و زنی متمول و در ایمان و ایقان بی نظیر بودند" (۵) و از بی بی صاحب با عبارت "امه الله حاجیه بی بی صاحب که فی الحقیقه چنین نفس مؤمن و مقدّسی در بین اماء الرحمن نبود و در اول ظهور به شرف ایمان فائز شده بودند" یاد کرده اند. (۶)

معصومه خانم ضلع حاجی عبدالغفور یزدی

والده جناب حاج محمد طاهر مالمیری از جمله نفوسی هستند که در دوره طلوع امرالله در شهر یزد به شرف ایمان فائز شدند. هنگامی که جناب وحید از حضور مبارک

حضرت اعلی به یزد مراجعت نمودند و بیعت ایمان و تصدیق می گرفتند جناب آقا سید جعفر یزدی شوهر عمه جناب مالمیر به دیدن ایشان رفتند و در اولین ملاقات به امر مبارک مؤمن گردیدند و چون در محله مالمیری و در منزل حاجی عبدالغفور ساکن بودند، سرکار معصومه خانم به واسطه ایشان تصدیق امر مبارک را نمودند و بعد به واسطه مشارالیهها، همسرشان جناب حاجی عبدالغفور نیز به شرف ایمان فائز شدند. این خانم محترمه شب و روز به خدمت مشغول و منزلشان محل رفت و آمد احبّاء بود و با عشقی مفرط به خدمت و پذیرائی آنان مشغول بودند و هر چند روز یک بار تازه واردین را که به کاروانسرای یزد وارد می شدند به منزل دعوت نموده، در تمام مدت اقامتشان در یزد از آنان پذیرائی می نمودند و بقدری به احبّای الهی محبت داشتند که در موقع ورود مهمان شکر الهی را بجای می آوردند و درب منزلشان به روی عموم احبّای الهی همواره باز بود و منزل مالمیر

به نام خانه بابی ها مشهور گشته بود. مجالس تبلیغی هر شب در این بیت برپا بود و به نهایت همت در تبلیغ امر الهی جاهد بودند. بالاخره در سال ۱۳۰۰ ه.ق. مطابق ۱۸۸۲ م. با اجازه جمال اقدس ابهی به عکاء مشرف و بقیة ایام حیات را در آنجا ساکن بودند و به خدمت آستان مبارک ساعی و جاهد. مشارالیه پنج ماه قبل از صعود جمال قدم، دارفانی را وداع فرمودند و در عکاء مدفون گشتند و لوح مقدس مبارکی جهت طلب غفران برای آن کنیز الهی نازل گردید. در لوحی به افتخار جناب امین الهی این کلمات مبارکه در حق این خانم عزیز نازل گردیده است: "... والدۀ جناب آقا محمد طاهر علیهما بهاء اللہ در این ایام که قصر مقرر عرش واقع به شرف حضور فائزند. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر. ملکه های عالم بعد از طلب و انتظار فائز نشدند و این مخدّره از بدایع فضل الهی فائز شد به آنچه که اکثر اهل عالم در حسرتش مردند." (۷)

خاتون جان خانم فرهادی

حاجی اسداللہ فرهادی تاجری محترم از طایفه شیخیّه بود که در اوان ظهور حضرت اعلی به شرف ایمان مفتخر شد و چهار دختر خود را به عقد ازدواج چهار پسر برادر خود حاجی اللہ وردی فرهادی در آورد و عائله وسیعۀ فرهادی در قزوین تشکیل شد که غالباً ایمان آورده به نام بابی مشهور شدند. مخالفان امراللہ سه بار منزل جناب حاجی اسداللہ را غارت کردند و در یکی از حملاتی که اشرار به خانه ایشان نمودند دختر کوچکشان شیرین خانم زوجۀ آقا محمد جواد بن حاجی اللہ وردی در اثر اصابت ضربه و لگد بر پهلویش جنین خود را از دست داد. هر چهار دختر جناب حاجی اسداللہ فرهادی در نهایت ایمان بودند.

خاتون جان دختر ارشد حاجی اسداللہ به عقد ازدواج آقا محمد هادی (پسر عموی خود) که تاجر مشهور و ثروتمند و با فتوت و شجاع و با کفایت بود درآمد. این شخص محترم مؤمن منجذب، به تمام همت به نصرت امر حضرت اعلی

قیام کرد و همسر محترمه اش نیز در خدمت و شجاعت همتا و همقدم شوهر بود. وقتی که حضرت طاهره به قزوین رسیدند ایشان پذیرائی اصحاب را عهده دار شدند و منازلی برای آنان تهیه نمودند. حتی غذا را در منزل طبخ نموده برای آنان می بردند. خاتون جان و آقا هادی هر دو نهایت سعی را در استخلاص حضرت قرّة العین داشتند. حضرت بهاءاللہ به آقا هادی امر فرمودند که حضرت طاهره را از محبس قزوین خلاص نموده به طهران بیاورد تا در منزل حضرتشان از ایشان پذیرائی و نگهداری نمایند و نامه سر بسته عنایت فرمودند تا خاتون جان با لباس مبدل به حضرت طاهره برساند. خاتون جان به کمال میل این مأموریت مهم را قبول نموده به احسن وجه آن را انجام داد و با وجود آنکه پدر و شوهر حضرت طاهره دو مستحفظ برایشان گمارده بودند موفق شد مرقومۀ مبارک را به ایشان برساند. حضرت قرّة العین، خاتون جان را شناخته و به همراهی او مخفیانه از خانه خارج شده، با

وسائلی که آقا محمد هادی تهیه کرده بودند و به نحوی که تفصیل آن خارج از این مقال است به نهایت درایت و هوشیاری و شجاعت در حالی که اشرار از هر جهت احاطه کرده بودند حضرت طاهره را از شهر خارج نمودند. خاتون جان پس از واقعه شهادت حضرت طاهره سالها حیات داشت. هر چهار خواهر تا آخر ایام زندگانی خود بقدر استعداد و قوه به خدمات امریه قیام و اقدام می نمودند.

خاتون جان به همراهی دختر و دامادش حاج حسن زرگر بعدها به عکاء مشرف گردید و لوح مشهور به لوح البهاء (۸) به افتخار این خانم مکرمه عزّ نزل یافته است.

صاحبه خانم، خواهر خاتون جان خانم، همسر آقا محمد مهدی بود که همسرش هم در فتنه قتل حاج ملاّ تقی (عموی حضرت طاهره) گرفتار و محبوس گردید. (۹)

بی بی کوچک، ورقة الفردوس، خواهر جناب باب الباب

هنگامی که جناب ملاّ حسین پس از وفات والدشان، از بشرویه برای

تحصیل علوم و درک محضر سید کاظم رشتی عازم کربلا شدند مادر و دو برادر و نیز یکی از دو خواهرشان به نام بی بی کوچک که بعدها ملقب به ورقة الفردوس گردید همراه آن حضرت گردیدند. در آن شهر مادر و خواهر جناب ملاّ حسین مانند سایر نسوان از طایفه شیخیّه، غالباً به محضر حضرت قرّة العین که به فاصله کوتاهی بعد از ارتحال جناب سید کاظم به کربلا وارد شد حاضر شده درک فیض می نمودند. پس از آنکه جناب ملاّ حسین به همراهی برادر و خالوزاده شان جهت شناسائی قائم موعود عازم ایران شدند و به شرف ایمان فائز گشتند مادر و خواهر ایشان نیز توسط جناب قرّة العین از امر مبارک خبر یافته، به اقبال و ایمان موفق گردیدند و بالاخره در خدمت جناب طاهره به ایران معاودت نموده پس از توقّف چندی در قزوین و طهران به خراسان رفته مقیم مشهد شدند و از بیانات جناب باب الباب مستفیض گشته بنوبه خود باعث تقویت روحیه ایمانی رجال و نساء در آن سامان می شدند. پس از شهادت جناب ملاّ حسین و خاتمه واقعه قلعه شیخ طبرسی، مادر و خواهر ایشان هر دو راضی به رضای الهی و صابر و شاکر بل مفتخر و متباهی بودند. سپس از مشهد به بشرویه نقل مکان کردند و منزل موروثی ایشان محلّ اجتماع بابیه و تحصیل اطلاعات و تکمیل معلومات برای یار و اغیار گردید و در اواخر ایام به مدینه عشق شتافت و در آن شهر به عالم بقا صعود نمود و مرقد منورش در آن شهر به امر حضرت عبدالبهاء بنیان یافت. (۱۰)

خورشید بگم، شمس الضحی

زنی بود در نهایت کمال و جمال. صفات پسندیده آن خانم محترمه از نیکی فطرت و بلندی همت و دیانت و "علم و نطق و فصاحت" مشهور بوده است. ایشان برادرزاده مجتهد معروف اصفهانی حاج سید محمد باقر بوده و در همان شهر به همسری جناب آقا میرزا هادی نهری (عموی حرم حضرت عبدالبهاء، سرکار منیره خانم) درآمد و به همراهی شوهر عازم کربلا گردیده در نزد سید کاظم رشتی تلمذ نمود و

دارای مقامات عالیۀ علمیۀ و دینیۀ گردید و پس از وفات جناب سید کاظم، نزد جناب قرۀ العین، حضرت طاهره به تلمذ پرداخت و به لقب شمس الضحی ملقب و مشهور شد و یک بار که در کربلا اعداء به عزم تعرض به جناب طاهره به خانۀ ایشان ریختند شمس الضحی را اشتباهاً بجای ایشان گرفتند و سنگ باران نمودند. خورشید بگم در سفر حضرت طاهره از کربلا به بغداد و بالاخره به قزوین همراه آن حضرت بود. سپس به همراهی جناب میرزا هادی به اصفهان رفت. همسر ایشان جناب میرزا هادی و برادر محترمشان میرزا محمد علی نهری برای کمک به یاران حضرت نقطه به خراسان شتافتند. پس از واقعه بدشت، در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران ضرب و صدمۀ شدید به میرزا هادی وارد شد و در همان حوالی جان سپرد. شمس الضحی پس از شهادت آقا میرزا هادی به عقد ازدواج برادر دیگر همسرش به نام میرزا ابراهیم درآمد و دخترش موسوم به فاطمه بیگم نیز

با پسر آقا میرزا ابراهیم به نام آقا میرزا حسن که بعداً به مقام شهادت رسید و به لقب سلطان الشهداء از لسان جمال قدم ملقب گردید ازدواج نمود.

این بانوی مکرمه در طول زندگانی صدمات و لطمات فراوان تحمل نمود. همسرش را از دست داد و دامادش به شهادت رسید و پس از شهادت داماد عزیزش، صدمات لایهای از جانب ظلّ السلطان بر او وارد شد معذک آنی از تبلیغ امرالله و اقامۀ دلیل و برهان کوتاهی نمی نمود و مراتب فضل و کمال و فصاحت و بلاغتش مشأً بالبنان بود. در هر مجلسی که وارد می شد هدایت زنان را به شریعۀ الهیۀ و وظیفۀ خود می دانست و اکثر اوقات در ضمن استدلال، سرگذشت خویش را نیز بیان می نمود. (۱۱)

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائۀ این خانم محترمه را به القاب "امۀ اللہ المنجذبة بنفحات اللہ"، "امۀ اللہ الناطقه"، "کنیز نورانی الهی" و "حضرت شمس الضحی" مخاطب می فرمایند و مفصلاً در تذکرة الوفا شرح احوال او را بیان می فرمایند

که ذیلاً منتخباتی از آن را درج می نمایم تا میزان عنایات و الطاف الهیۀ بر آن "کنیز نورانی الهی" معلوم و واضح گردد:

"باری، آن کنیز نورانی الهی در کربلا بود که ندای ربّ اعلی از شیراز بلند شد ... سه سال در کربلا با حضرت طاهره معاشر و مجالس بود و شب و روز مانند دریا به نسائم رحمن پر جوش و خروش و به لسان فصیح در گفتگو ... از جمله، علماء سوء در کربلا جناب طاهره را تکفیر نمودند و چون گمان می نمودند که در خانۀ شمس الضحی است در خانۀ او ریختند و امۀ اللہ المنجذبه را احاطه کردند و به سب و شتم و لعن پرداختند و زجر و آسیب شدید وارد آوردند و کشان کشان از خانه به بازار بردند و به چوب و سنگ و دشنام هجوم می نمودند ... حضرت شمس الضحی در اصفهان ماندند ولی شب و روز به ذکر حق مشغول بودند و به تبلیغ امرالله در بین نساء مألوف. به لسان فصیح موفق بودند و به بیان بدیع مؤید. در میان اجلاء نساء در اصفهان بسیار محترم بودند و در

زهد و ورع و تقوی نزد کلّ مسلم. عفت مجسمه بود و عصمت مشخصه و شب و روز یا ترتیل آیات می نمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح غوامض مسائل الهیه یا تبلیغ امراللّه و نشر نفعات قدسیّه. لهذا حضرت سلطان الشّهداء روح المقربین له الفدا به صهریت اوقیام نمودند و به صبیّه محترمشان اقتران کردند و چون در خانه ایشان منزل کردند و سرای حضرت سلطان الشّهداء شب و روز مملوّ از آینده و رونده بود زیرا اجلّه نساء از آشنا و بیگانه و یار و اغیار مراوده می نمودند و شمس الضّحی به نار محبّت اللّه افروخته و به نهایت انجذاب در اعلاء کلمه اللّه می کوشید، این بود که در میان اغیار به فاطمه الزّهراء بهائیان مشهور گشت ... باری، بعد از شهادت آنان، پایی شمس الضّحی شدند. آن امة اللّه المنجذبه مجبور بر این شد که به خانه برادر رود ... ولی حکومت پایی بود و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر یافت. حکومت، شمس الضّحی را خواست. علماء سوء نیز با حکومت همراز و

همداستان شدند. لهذا برادرشان مجبوراً او را برداشته به خانه حاکم رفتند. خود در خارج و شمس الضّحی را به اندرون حاکم فرستادند. حاکم در دم اندرون رسید و شمس الضّحی را به زیر لگد به درجه ای کوبید که نفّس منقطع شد و حاکم فریاد بر آورد و به همسر خویش خطاب کرد: امیرزاده، امیرزاده، بیا و تماشای فاطمه الزّهراء بهائیان نما ... باری، شمس الضّحی در اصفهان بود و در نطق و بیان جسور و در نشر نفعات اللّه از سورت نار محبّت اللّه هر طالبی می یافت بی محابا زبان می گشود و چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشّهداء دوباره در رنج و بلا افتند و در اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند لهذا اراده مبارک به حضور آنان به سجن اعظم صدور یافت. شمس الضّحی با حرم سلطان الشّهداء و اطفال به ارض مقدّس وارد شدند و در نهایت روح و ریحان و سرور بی پایان اوقات بسر می بردند تا آنکه سلیل جلیل حضرت سلطان الشّهداء، آقا میرزا عبدالحسین از اثر

شدّت صدمات در اصفهان، به مرض سل مبتلا شده در عکا فوت شد. از وفات او شمس الضّحی بی نهایت متأثر و محزون گردید و به آتش فرقت و حسرت می سوخت. علی الخصوص چون مصیبت کبری و رزیه عظمی رخ نمود بکلی بنیان حیاتش متزلزل گشت و شب و روز چون شمع می گداخت. عاقبت شمس الضّحی بستری شد و اسیر فراش گشت، قوه حرکت نداشت. با وجود این دمی ساکن و ساکت نبود. یا از ایام گذشته صحبت می داشت و از وقایع امریه حکایت می کرد یا ترتیل آیات بیّنات می نمود یا به تصرّح و مناجات می پرداخت. تا آنکه در سجن اعظم به جهان الهی پرواز نمود و از این ورطه خاک به جهان پاک شتافت و از این خاندان رخت بر بست و به عالم انوار رحلت نمود. علیها التّحیة و التّناء و علیها الرّحمة العظمی فی جوار رحمة ربّها الکبری." (۱۲)

زینب، رستمعلی

زنی بود جوان از اهالی ده کوچکی در نزدیکی زنجان در حدّ اعلای

ایمان و منتهی درجه قوت و شجاعت و بسیار صبیح و زیبا. وقتی شنید که جناب حجت و اصحاب در قلعه علیمردان خان مورد هجوم دشمنان قرار گرفته اند و دچار صدمات و مشقات هستند طاق‌ت نیاورده در نهایت شجاعت تصمیم بر نصرت آنان گرفت و از ترس اینکه مبادا به علت زن بودن اجازه شرکت در جنگ را به او ندهند موهای خود را کوتاه کرد، جبهه ای در بر نمود و کلاه‌ی بر سر نهاد، شمشیری حمایل و زرهی بر تن کرد و تفنگی بر دوش نهاد و به کمک اصحاب شتافت. هر جا که هجوم اعداء بیشتر بود به همانجا می رفت و به مساعدت آنان می پرداخت. به گلوله هائی که در اطرافش ریخته می شد اعتنائی نداشت. همه او را مرد می پنداشتند و دشمنان از او می هراسیدند. جناب حجت درباره او فرموده بودند: "اینگونه اقدام و شجاعت از هیچ کس و هیچ مردی تا کنون ظاهر نشده." (۱۲) و ایشان اولین کسی بودند که به هویت او پی بردند و او آرزوی خود را که

شهادت در سیل حضرت اعلی بود با ایشان در میان گذاشت. "جناب حجت از طرز درخواست و لهجه گفتار مشارالیها متأثر شدند. فرمودند: مطمئن باش من پیوسته درباره تو دعا می کنم و به واسطه شجاعت و قوت قلبی که داشت زینب را رستمعلی نام نهادند و به او فرمودند امروز روز قیامت است. روز کشف اسرار است. روز آشکار شدن رموز است. خداوند به اعمال نظر دارد و به قلوب متوجه است. به صورت ظاهر نظر نمی فرماید، خواه زن باشد خواه مرد. ان الله ينظر الی قلوبکم ولا ينظر الی صورکم. اگر چه تو دختر جوان کم تجربه ای هستی ولی در شجاعت و قوت قلب در میان مردان هم نظائر تو قلیلند. اینک برو مشغول دفاع باش و اصحاب را نصرت بکن و بر خلاف فرائض دین مبین رفتار منما." (۱۳)

شهادت در سیل حضرت اعلی بود با ایشان در میان گذاشت. "جناب حجت از طرز درخواست و لهجه گفتار مشارالیها متأثر شدند. فرمودند: مطمئن باش من پیوسته درباره تو دعا می کنم و به واسطه شجاعت و قوت قلبی که داشت زینب را رستمعلی نام نهادند و به او فرمودند امروز روز قیامت است. روز کشف اسرار است. روز آشکار شدن رموز است. خداوند به اعمال نظر دارد و به قلوب متوجه است. به صورت ظاهر نظر نمی فرماید، خواه زن باشد خواه مرد. ان الله ينظر الی قلوبکم ولا ينظر الی صورکم. اگر چه تو دختر جوان کم تجربه ای هستی ولی در شجاعت و قوت قلب در میان مردان هم نظائر تو قلیلند. اینک برو مشغول دفاع باش و اصحاب را نصرت بکن و بر خلاف فرائض دین مبین رفتار منما." (۱۳)

خدیجه، زوجه زنجانیة جناب حجت

در تاریخ نبیل در قسمت واقعه زنجان، شرح مختصری درباره همسر زنجانی جناب حجت آمده است که به نظر من نمونه ای گویا از

روزی که جمعی از دشمنان، عده ای از اصحاب قلعه را احاطه نمودند با تضرع و زاری از جناب حجت در خواست کرد که به حمایت آن عده بشتابد شاید به رتبه

فداکاری زنانی است که همسران دلاور خود را در سخت ترین دوران این انقلاب روحانی همراهی می نمودند و از آسایش و راحت و مال و بالاخره جان شیرین خود و فرزندان شان دست می شستند و حاضر نمی شدند از ایمان خود دست بردارند و با ادای یک کلمه تبرّی جان خویش را بدر برند: "امیر تومان به صاحب منصبان تویخانه خود فرمان داد که پس از خرابی منازلی که بین اردو و مسکن جناب حجّت قرار گرفته است منزل حجّت را هدف توپ سازند و قلعه را با خاک یکسان کنند. این امور بوقوع پیوست. وقتی که زوجه جناب حجّت مسمّاء به خدیجه طفل خود موسوم به هادی را بغل گرفته بود و جناب حجّت با مشارالیها سخن می گفتند یک قسمت از منزل ایشان خراب شد. جناب حجّت به او می فرمودند که تو عنقریب با این طفل اسیر خواهی شد، خود را آماده کن. مشارالیها که از شنیدن آن سخن بی تاب و جزع می نمود ناگهان هدف گلوله گشت و فوراً جان داد. فرزندش هادی هم در میان آتشی که افروخته بود افتاد و پس از قلیل مدّتی بواسطه جراحت بسیار در منزل میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجان وفات یافت. جناب حجّت با آنکه از مشاهده این پیش آمد خیلی متأثر بودند لکن شجاعت و متانت خود را حفظ کرده و با لحن مناجات می گفتند: "خدایا، از روزی که به عرفان حضرت موعود موفّق شدم و محبوب دل و جان خود را یافتم می دانستم که این مصائب و بلیّات به من خواهد رسید. همه این بلیّات و آفاتی که به من رسید - زوجه ام از دست رفت، پسر من از بین رفت، اصحابم شهید شدند، بستگانم وفات یافتند - همه اینها در مقابل نعمت ایمان و موهبت عرفانی که به من عنایت کرده ای قابل ذکر نیست. اگر هزار جان داشتم و تمام دنیا پر از طلا و مال من بود و بر جمیع جهان ریاست داشتم همه را در راه تو فدا می کردم و با کمال فرح و سرور هر مشکلی را تحمّل می نمودم." (۱۵)

ورقه زکیّه بانو صغری

زوجه نیریزی جناب وحید مؤمن به امر مبارک حضرت اعلی بود. پس از شهادت جناب وحید، پسرشان اسماعیل را در آغوش گرفته شبانه به اتفاق بعضی از خویشاوندان مؤمن خود به قصبه اصطهبانات در شش فرسنگی نیریز گریختند و به منزل خواهر جناب وحید، جهان بیگم خانم که او نیز به امر مبارک ایمان داشت و همسر حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری بود پناه بردند. این پسر و فرزند جهان بیگم خانم به نام ابوالحسن هر دو با هم در تحت توجّهات این خاندان بزرگ شدند. آخرین فرزند این زن و شوهر مهربان به نام میرزا یوسف خان وحید کشفی در تاریخ امر نامش مذکور و به خدماتی فائده موفّق گردید. (۱۶)

طوبی خانم

دختر جناب وحید از همسر یزدی ایشان نیز از نساء مؤمنات بود و در طهران با میرزا نصرالله کاشی، ندیم فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی ازدواج نمود ولی از ایشان فرزندی باقی نماند. (۱۷)

مرضیه

از جمله اولاد حاجی ملا صالح

قزوینی دو دختر بوده. امّ سلمه خانم (حضرت طاهره) و مرضیه خانم که هر دو تحصیل علم نموده و فاضله و عالمه بوده اند. مرضیه خانم همسر آقا میرزا محمد علی (حرف حی) پسر حاجی ملا عبدالوهاب مجتهد شد و صاحب یک دختر گردید. این دو خواهر در محافل و مجالس زنانه در قزوین، واعظ، سخنگو، ناصح و متکلم وحده بودند. (۱۸)

مریم

خواهر ابوینی جناب قدّوس که نهایت تعلّق خاطر را به برادر داشت و حضرت قدّوس او را به "مریم" ملقب فرموده بودند. پس از شهادت جناب قدّوس از شدّت غم و اندوه، صبر و طاقت از کف داد و به جهان باقی شتافت. (۱۹)

امّ اشرف

"از جمله زنانی که دارای ایمان قوی بودند و واقعه زنجان را مشاهده کرده اند یکی امّ اشرف است. مشارالیه در قلعه بود که پسرش اشرف بدنیا آمد و با فرزندش از بقیه السیف قلعه زنجان محسوب

است. پس از چند سال که فرزندش به سنّ بلوغ رسید ایمانی عجیب و عرفانی عالی پیدا کرد. دشمنان هر چه کوشش نمودند که او را به تبرّی از امر وادار کنند ممکن نشد. بالاخره فرستادند مادر آن جوان را که همان امّ اشرف بود آوردند که پسرش را نصیحت کند شاید از امر تبرّی نماید و از قتل خلاصی یابد. وقتی که امّ اشرف چشمش به صورت پسرش افتاد فریاد برآورد اگر گوش به حرف این اشخاص شیر بدی و از امر حقّ اعراض نمائی پسر من نیستی. جناب اشرف با کمال اطمینان و استقامت در میدان فدا به شهادت رسید و از امر اللّه تبرّی ننمود. امّ اشرف با آنکه به چشم خود می دید پسرش گرفتار ستم و ظلم اعداء است با اینهمه جزع و بی تابى نکرد و حتّی اشک از چشمش جاری نشد زیرا پسرش در راه خدا جان می داد. در آن روز از امّ اشرف چنان شجاعت و صبر و ثباتی ظاهر شد که دشمنان و مأمورین شهادت پسرش هم به تعجّب و حیرت افتادند. وقتی که چشم امّ اشرف به

(۲۰)

روحانیّه بشرویه ای

در سال ۱۲۵۴ هجری قمری در بشرویه خراسان متولّد شده است. نام او امّ السّلمه بوده و بعدها به "بی بی روحانی" معروف گردیده است و تخلص شعری او "روحانیّه" و گاهی "روحا" بوده است. در سنّ ده سالگی مقارن وقایع قلعه شیخ طبرسی که امّ الباب (والده جناب باب الباب) و اخت الباب (همشیره جناب باب الباب) به همراهی شیخ ابوتراب در نهایت اشتعال و انجذاب به بشرویه وارد شدند به ملاقات آنها نائل شد. پدر این خانم محترمه نیز به امر حضرت نقطه اولی ایمان داشته و والده شان به منزل والده جناب باب الباب

مراوده داشته اند. از کودکی به تحصیل سواد علاقمند بوده و با خاکه زغال و پاره ای چوب رونویسی می کرده است ولی با مخالفت شدید پدر مواجه می گردد چه پدر معتقد بوده که پیغمبر اکرم منع فرموده اند و ایشان را تهدید می کرده که انگشت های او را خواهد شکست. ولی پس از چندی جناب ملا باقر به پدر ایشان گفته اند که حکم "بیان" است که باید نسوان صاحب خط باشند و از آن پس برای آن دختر جوان کاغذ و قلم تهیه نمودند. اما البته امکان تحصیلات متداوله را نداشته است و فقط به علت عشق مفرط به تحصیل سواد و ایمان و ایقان، به کمالات متعدده مزین گردید. بعدها به جمال اقدس ابهی مؤمن گشت و از شدت شور و شوق، بی محابا به اعلان امرالله و ابلاغ آن به علماء و فضلاء مشغول شد و حتی به هر یک از علمای بشرویه مکتوبی فرستاد و آنان را به امر مبارک دعوت نمود تا سرانجام در سال ۱۳۲۱ هجری قمری به حکم یکی از ملاهای محل به نام حاجی

سید فضائل از بشرویه اخراج گردید و به امر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه عازم یزد شده در منزل جناب حاجی میرزا محمود افغان ساکن شد و در تمام مدت ضوضاء یزد و پس از آن به تسلی بازماندگان شهداء و تبلیغ امر و سرودن اشعار و تلاوت آیات و الواح در نهایت اشتعال و انجذاب مشغول بود تا در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در همانجا صعود نمود.

مکتوبی که پس از اخراج از بشرویه به ملای مذکور در فوق یعنی حاجی سید فضائل نوشته، نمونه ای از تأثیر ایمان و ایقان و اشتعال به نار محبت یزدان است که چگونه زنی که بر حسب ظاهر تحصیلاتی نداشته و خواندن و نوشتن را نزد خود آموخته است با چنین فصاحت و بلاغت و جرأت و شهامت، به فارسی و عربی مطلبی در نهایت انسجام مرقوم داشته است. (۲۱)

حمایه کرمانی

شهربانو خانم مشهور به کربلایی خانم در کرمان در یک خانواده ملاک متولد شد و خواندن و نوشتن را در منزل آموخت و چون به سن

رشد رسید با جناب حاج میرزا حسن هراتی از تجار کرمان ازدواج نمود. در آن احوال جناب حاج سید جواد کربلایی از مؤمنین اولیه حضرت باب در مدرسه حاج محمد کریم خان در کرمان می زیستند. همسر شهربانو خانم با ایشان آشنائی پیدا نمود و پنهان از خانم خویش شبها به حجره جناب حاج سید جواد می رفت و راجع به امر جدید از ایشان سئوالاتی می نمود و به تحقیق می پرداخت. شهربانو خانم که از غیبت های همسر خویش مشکوک گردیده بود شبی او را تعقیب می نماید و به حقیقت قضیه آگاه می شود و خود نیز به کشف حقیقت علاقمند می شود و هر شب بطور پنهانی به پشت حجره مزبور رفته، به صحبت های آنان گوش فرا می دهد تا آنکه شبی کوزه آبی که در پشت حجره بوده در اثر غفلت او می افتد و می شکند و جناب حاج سید جواد و حاج میرزا حسن بر ماقع مطلع می شوند و در جواب همسرش که می پرسد تو برای چه به اینجا آمدی می گوید به همان دلیل که تو آمدی و

آنان را دعوت می کند که به خانه او بیایند و مباحثات را در همانجا ادامه دهند. جناب حاج سید جواد به کمال حیرت به همسر این خانم شجاع می گویند که "طالب صادق این زن است که برای آگاهی بر حقیقت رنج تاریکی و تنهایی را بر خود هموار کرده، شب هائی متوالی در مدارج تحقیق با ما همگامی کرده است. در حالی که من و تو در داخل حجره برمسند نرم نشسته با صرف چای گرم، به گفتگو می پرداختیم."

بالاخره زن و شوهر هر دو به تصدیق امر موفق و به نور ایمان مهتدی گشتند و به طهران نقل مکان نمودند. شهربانو خانم بسیار مؤمن و مشتعل و منجذب بود و به میهمانداری احباب که از شهرهای اطراف به طهران می آمدند مشغول و در منزل خود از آنها پذیرائی می نمود. در ایام گرفتاری و حبس حضرت ابن ابهر و سایر احباب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری، به خدمت محبوسین می پرداخت و برای زندانیان غذا می برد و لباسهای آنها را می شست. پس از

صعود شوهرش، به ارض اقدس برای زیارت جمال اقدس ابهی مشرف شد و چون به کمال خلوص و انجذاب به سرودن اشعار مشغول بود از لسان مبارک به لقب "حمامه" مفتخر گردید. سپس به طهران مراجعت و در سال ۱۳۰۶ هجری قمری به ملکوت ابهی صعود نمود. از اشعار اوست: (۲۲)

جهان را روح قدسی باردیگر در کنار آمد
گلستان جهان را باز بر سر نو بهار آمد
نسیم لطف پنهانی وزید از فضل در عالم
چنان کز فارس تا بغداد یکسر مشکبار آمد
خوش آن عاشق که معشوقش چنین یاری است
بی همتا
خوش آن طالب که مطلوبش چنین فرخنده یار
آمد

"حمامه" بعد اذن او طلب کن کعبه کویش
که فردا کی بود مهلت که تنگت روزگار آمد

فتنه قاجار

شاهزاده خانم شمس جهان نوه فتحعلی شاه قاجار است و مادرش از اهل نور مازندران بوده است. از نوجوانی خدا پرست و مؤمن و متقی بوده است و وقتی شنید که قائم موعود در شیراز ظاهر شده شروع به تحقیق نمود و از هر کسی چیزی شنید ولی هیچکدام برای او قانع

کننده نبود. تا آنکه یکی از هموطنان حضرت طاهره که از بغداد تا همدان در خدمت آن حضرت بود و به لقب فتی الملیح از جانب ایشان ملقب شده بود به طهران آمده، به عنوان معلّم سرخانه شاهزاده خانم شمس جهان مشغول تدریس و تعلیم می گردد و چون علاقه او را به اطلاع از امر جدید مشاهده می کند اطلاعاتی به او می دهد و سبب آشنائی او با حضرت طاهره که در طهران در خانه کلانتر محبوس بودند می شود و از آن پس ایمانش به حضرت نقطه شدیدتر و اشتعال و انجذابش بیشتر می گردد و بالاخره با ازل آشنا می گردد و عاقبت الامر به شرف حضور حضرت بهاءالله در بغداد فائز می شود و قبل از اظهار امر علنی آن حضرت، به عظمت مقام و شأن ایشان پی می برد. سپس به امر مبارک به ایران مراجعت می کند و هفت سال در طهران بسر می برد و در آنجا توسط جناب احمد، مخاطب لوح احمد عربی که از اسلامبول به طهران آمده بود و از مظهریت حضرت بهاءالله سخن می

- گفت بر ظهور علنی آن حضرت آگاه شد و اظهار داشت که من حقی تا بحال بجز ایشان نمی شناختم ولی به امر مبارک لب فرو بسته بودم. پس از آن مجدداً با کسب اجازه، به محضر مبارک می شتابد ولی معلوم نیست که در کجا به حضور مشرف می گردد. لوح مبارک "فتنه" به افتخار ایشان نازل گشته است.
- شاهزاده خانم از ذوق ادبی و طبع شعر برخوردار بوده و تخلص شعری او "فتنه" بوده است. پس از ایمان به امر جمال اقدس ابهی او را به "ان یا فتنه البقا فانظری فتنه الله المهيمن القيوم" (۲۳) مخاطب می فرمایند. شرح حال و شرح ایمان خود را در مثنوی ناتمامی که بالغ بر ۵۸۹ بیت است سروده است. (۲۴)
- یادداشت ها**
- ۱- مودت، نصرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۹ ب) صص ۱۷۷-۱۷۱ (ترجمه)
 - ۲- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۰۱-۱۰۳
 - ۳- ایضاً، ص ۳۹۳
 - ۴- ایضاً، ص ۴۷۱
 - ۵- مالمیری، حاج محمد طاهر، خاطرات مالمیری، (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب، ۱۹۹۲ م) چاپ اول، صص ۱۱۴-۱۱۵
 - ۶- ایضاً، ص ۱۱۵
 - ۷- ایضاً، صص ۱۸ و ۲۲
 - ۸- آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب) ج ۷، ص ۱۵۴ (لوح البهاء)
 - ۹- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۷۴-۳۷۷
 - اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص ۲۸۳
 - سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب) ص ۳۶۹
 - آواره، عبدالحسین، کواکب الدرّیه (مصر: مطبعة سعادت، ۱۹۲۳ م) ص ۹۵
 - ۱۰- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴۴
 - ۱۱- ایضاً، صص ۹۸-۹۹
 - آواره، عبدالحسین، کواکب الدرّیه (مصر: مطبعة سعادت، ۱۹۲۳ م) صص ۴۱۱-۴۱۲
 - ۱۲- تذکرة الوفا (حیفا: مطبعة عباسیه، ۱۳۴۳ ه.ق.) صص ۲۹۰-۲۶۸
 - ۱۳- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص ۱۶۷
 - ۱۴- ایضاً، ص ۵۸۹
 - ۱۵- ایضاً، ص ۵۹۱
 - ۱۶- ایضاً، صص ۶۱۸-۶۱۷
 - ۱۷- روحانی نیریزی، محمد شفیع، لمعات الانوار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ ب) ص ۱۱۶
 - فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹
 - ۱۸- ایضاً، ص ۴۷۷
 - ۱۹- سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب) ص ۳۴۴
 - ۲۰- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۲۱
 - ۲۱- ذکائی بیضائی، نعمت الله، تذکرة شعراى قرن اول بهائى (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب) ج ۱، صص ۳۲۴-۳۳۲
 - ۲۲- ایضاً، ص ۲۷۱
 - ۲۳- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب) ج ۴، ص ۲۶۱ (مجموعه الواح)
 - ۲۴- ذکائی بیضائی، نعمت الله، تذکرة شعراى قرن اول بهائى (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ج ۳، ص ۱۶۷



اولین کلاس مشق نطق دختران در مشهد خراسان.

عکسی از اولین مشق نطق دختران در مشهد خراسان

ماهیت کنونی اسلام در ایران

هوشمند فتح اعظم

گفتار ۱۸ فوریه ۲۰۰۸

از رادیو پیام دوست

شنوندگان گرامی!

نمی دانم چه شد که دیروز مرغ خیال من، مرا به دوران کودکیم پرواز داد و بر بام دبستان نشاند. هیجان آمیخته به هول و هراسی که در روز اول مدرسه داشتم، چهره های بیچه های غریبه ای که زیر چشمی آنها را می نگریستم، نیمکتی که با یک پسر دیگر بر آن می نشستم، معلمی که او را مانند خدا می شمردم، همه در نظرم زنده شد.

یادم آمد از اولین اشعاری که گویا در کتاب دوم ابتدائی می خواندیم و حفظ می کردیم، این دوبیت بود که در سرداب ضمیر من طنین انداخت:

خداوند بستان نظر کرد و دید

یکی بر شاخ بُن می برید

نه بر کس، که بر نفس خود می کند

بگفتا که این مرد بد می کند

آقا معلّم به زحمت معنای شعر را به ما فهماند که یک نفر بر سر شاخه نشسته بود و با آره ای در دست، ته شاخه را که به درخت چسبیده، می برید و صاحب باغ دید که وقتی ته شاخه بریده شود، این مرد که بر سرش نشسته، به زمین می افتد و دست و پایش می شکند و با افسوس گفت که این مرد بد می کند، زیرا به خودش ضرر می رساند. با آن که قصدش حرث کردن درخت و زدن شاخه های زیادی بود، ولی طرز بریدنش چنان بود که سبب شکستن دست و پای خودش می شد.

شنوندگان عزیز، چه بسا هریک از ما در مرور به تاریخچه حیاتمان دیده ایم که در اصلاح امور خویش بر سر شاخه نشسته و بن اش را بریده ایم. چه بسا جماعات جهان و دولت ها بر سر شاخه نشسته و شاخه را بریده و خود را بر زمین افکنده اند. بلی، اشتباه کردن و خطا نمودن از خصایص انسان است که می گویند، جایز الخطاست و کسی را نمی توان ملامت کرد که چرا خطا می کنی، اما آنچه هر انسان عاقلی باید از آن پرهیز نماید تکرار خطاست.

به عبارت دیگر باید از خطا درس عبرت گرفت و دریافت که سبب بروزش چه بوده و از آن پرهیز کرد و الا تکرار خطائی که بارها ضررش را دیده ایم، نه تنها عاقلانه نیست بلکه مرتکب را مستحق ملامت و شماتت اهل خرد می سازد.

در این زمان روزی نیست که سخن از آن نرود که حقوق بشر که در اکثریت قریب به اتفاق کشورها شناخته شده و به مرحله اجرا درآمده، در ایران مراعات نمی شود، با آنکه رسماً دولت ایران نیز بر آن صحنه نهاده و پارلمان ایران نیز آن را تصویب کرده، امروز آن را پشت گوش انداخته اند و نتیجه آن شده که در مجامع بین المللی، در مصوبات و بیانیه های سازمان ملل و در صدها روزنامه های چاپی و یا روزنامه های الکترونیکی در اینترنت می خوانیم که جمهوری اسلامی ایران قبل از روی کار آمدنش سخن از ترویج آزادی و برابری می راند و اعتلاء دین اسلام را می خواست و وعده وفا و آسایش و خصب و نعمت می داد. اما امروز که ایران جمهوری اسلامی شده در عمل به هیچ یک از آن نویدها ترتیب اثر نداده و آنها را به مرحله عمل در نیاورده است. به طوری که در اسناد رسمی بین المللی، وقتی کشورها را از لحاظ تعمیم حقوق بشر و ترویج آن درجه بندی می کنند، ایران را از جمله ده کشوری به حساب می آورند که بیش از همه کشورها به نقض حقوق بشر پرداخته اند.

حقوق بشر از قبیل حقوق متساوی زنان و اقلیت ها و دگر-اندیشان، همه در این جمع بندی می آید که دولت ایران همه را زیر پا گذارده و در نتیجه هر که را بخواهند می گیرند و هر روزنامه ای را بخواهند می بندند، هر کتابی را بخواهند از چاپش یا ورودش ممانعت می کنند. تمام کسانی که غیر از افکار رسمی حکومت در سر دارند دچار تبعیض اند. یهودیان، مسیحیان، صوفیان و بهائیان و حتی مسلمانان سنی مذهب، همه دچار تبعیض اند و بعضی به کلی از حقوق خویش محرومند.

متأسفانه امروز دولتمندان جمهوری اسلامی ایران همان فکرهائی را دنبال می کنند که خود قبل از آنکه بر کرسی قدرت نشینند آن را به حکومت قبل از انقلاب نسبت می دادند و مردود می شمردند. اما آیا چه شد که دیگر امروز آن همه مردود نیست؟ از مملکت داری گذشته، جمهوری اسلامی خود را مروج اسلام و نهادن پایه های اعتلای اسلام و جلب نظر جهانیان به دین مبین اسلام اعلام نموده.

حال انصافاً ملاحظه فرمائید آیا با این نحو کشورمداری و چنین اعمالی که به نام و به حمایت اسلام به عمل می آید آیا این کارها سود آورده است یا زیان بخشیده؟

باید ملاحظه کرد در کتابهای تاریخ مرور نمود و دید، بلی اسلام فی الحقیقه وقتی بزرگ بود. تمدن بزرگی را بوجود آورد که محرک و پیشاهنگ تمدن امروز بشر گردید، یعنی باعث ترویج علوم و فنون شد. فرهنگ های

مختلف را در هم آویخت و معجونی خوش گوار از جمع آنها بوجود آورد که مذاق جهان و جهانیان را شیرین ساخت. کاش اولیای امور در جمهوری اسلامی ایران کسانی را وادار می کردند درباره علل بزرگی آئین اسلام در اعصار گذشته و تأثیرات عظیمی که در تمدن بشر داشته به نحوی محققانه، نه سیاست مآبانه، تحقیق کنند و از نتایج، که دست آورده این گونه تحقیقات است سود گیرند و آنها را برای تقویت اساس حکومت خویش بکار بندند.

طولانی ترین و درخشان ترین دوره حکومت اسلامی دوره ای بود که آن را به نام دوره اندلس در تاریخ می شناسند. اندلس همان اسپانیای امروز است، در شبه جزیره ایبریا که اسپانیا و پرتغال را تشکیل می دهد. چون در اسپانیا بزرگترین شهری را که مسلمانان اول فتح نمودند نامش اندلسیا بود از این لحاظ این اسم را که اسم شهری است، مسلمانان بر تمام کشور اسپانیا اطلاق نمودند. ولی طولانی ترین و آبادترین و متمدن ترین حکومت اسلامی در تاریخ، همین فرمانروائی و خلافت اسلامی اندلس بود که نزدیک ۸۰۰ سال دوام یافت و تا سال ۱۴۹۲ طول کشید و قبل از انقراضش درخت تمدن بشری را بارور ساخت و میوه ای خوشگوار بخشید که آن همان دوره رنسانس یا عصر روشنگری است و همه می دانیم که در اروپا پیدا شد. تمدن عظیم غربی و اکتشافات و اختراعاتی که امروز ما می بینیم در حقیقت دست-آورد همان حکومت اسلامی اندلس است و در تاریخ اسلام هیچ سلسله ای و هیچ خلافتی از لحاظ عظمت ظاهری و نیز تأثیر معنوی در تمدن جهان به اندازه حکومت اسلامی اندلس در اسپانیا اهمیت نیافته است.

موفقیت این حکومت اسلامی در اندلس چه بود؟ تاریخ نشان می دهد آنچه باعث حسن حکمرانی و نعمت و آبادانی آن حکومت مسلمان گردید طرز حکومتشان بود. یعنی رفتارشان بر پایه حلم و بردباری و حرمت متقابل با تمام اقوام تحت سیطره خود بود، چه یهودی و چه مسیحی و چه اشخاص دیگر و بر اثر این بردباری و عدالت پروری بود که عصر طلایی تمدن اسلام بردمید، هنر و صنعت و علوم و فنون و بازرگانی و داد و ستد اموال و افکار به همه افراد تحت آن حکومت سود بخشید، نعمت و فراوانی عطا نمود. کسی را از میان اکثریت مطلقه غیر مسلمان کشورها بر نمی انگیخت که دست به شورش زنند و آن حکومت اقلیت مسلمان را از میان بردارند زیرا هر فردی چه مسیحی، چه یهودی و چه دیگران، خودش را تحت حکومت اسلامی محترم می دید. عقیده اش پیش دولتمندان و حکومت محترم بود و پاداش عملش محتوم بود و مردم اسپانیا چنین وضعی را حتی در دوره حکومت امرای مسیحی خود ندیده بودند. این بود که دست اتحاد به هم دادند و تمکین حکومت اسلامی را قبول نمودند. در آن زمان بوده است که مسجد و کلیسا و کنیسه در کنار هم ساخته می شد چنانکه هنوز در آثار اسلامی حکومت اندلس در اسپانیا باقی است و جهانگردان به تماشای آن و به تحسین فکر بلند مسلمانان دور-اندیش آن زمان می

پردازند. قوام و دوام آن حکومت بردبار چنان بود که حتی بعد از آنکه حکومت بنی امیه که فاتح اسپانیا بود بدست خلفای عباسی منقرض شد، حکومت اسلامی اندلس همچنان برپای ماند و با فرو ریختن حکومت بنی امیه، خلافت اسلامی اندلس از بین نرفت زیرا قوام داشت و دوامش بر اثر طرز حکومتشان بود.

این دوره خلافت را عصر طلایی تمدن اندلسی می دانند. اما پس از نزدیک به ۸۰۰ سال چون دولتیان مسلمان در اندلس دست از مسامحت و بردباری و همکاری بین طوایف و ادیان کشیدند و تعصبات روی کار آوردند و تفوق و برتری مذهب خویش را بر مذاهب دیگر روا داشتند از همانجا سقوط آن حکومت شروع شد زیرا پایه های بنای بلندی را که بر پا کرده بودند بدست خود سست نمودند و کوته نظری و تعصبات مذهبی را وارد کشور-مداری ساختند تا آنکه از هم پاشید و اسلام که مشوق و محرک مسلمانان در فتح آن نواحی بود و با همکاری دیگر اندیشان و اقوام غیر مسلمان تمدن عظیمی بوجود آورده بود بکلی از آن دیار رخت بریست.

در صدر اسلام ملاحظه کنید: در مکه که بسیاری از مردم از بت پرستی دست برداشته و اسلام آورده بودند و به دین توحیدی خود فخر می کردند شروع کردند به سب و لعن بت هائی که معبود قریش و اقوام دیگر در مکه بود. وقتی بت پرستان دیدند آئین جدید سب شده که مردم که از یک قوم بودند به لعن و طعن یکدیگر پرداختند، بت پرستان نیز به تبع مسلمانان نورسیده آغاز به دشنام به مقدسات مسلمین کردند و به الله که آن را خدای مسلمین می خواندند توهین نمودند و این جنجال و جدال چه بسا باعث می شد که اسلام نو پایه در مکه مورد هجوم قرار گیرد. اما قرآن در آیه ۱۰۸ از سوره انعام مسلمانان را از ناسزاگویی به الهه بت پرستان منع فرمود. رشید الدین میدی در کتاب کشف الاسرار که معروف به تفسیر خواجه عبداللہ انصاری است آن آیه را چنین ترجمه کرده که از طرف حق تعالی به مسلمانان فرمان آمد که پرستیدگان ایشان را دشنام مدهید که ایشان خدای شما را دشنام گویند از بی علمی.

حال شنوندگان عزیز، ملاحظه کنید حتی در صدر اسلام هرگاه که لازم بود آئین جدید نضجی گیرد و از هجوم دشمنان نجات یابد امر بر بردباری می شد و نیز به موجب تاریخ در زمان خلافت بنی عباس، چنانکه می دانید، بغداد نیز مرکز فرهنگ و تمدن جهان آن روز گشت. این منقبت را بغداد از آن روی بدست آورد که باز خلفای عباسی بسیاری از علما و دانشمندان زمان را که زردشتی یا مسیحی یا یهودی بودند به دربار خود دعوت نمودند و گنجینه های علوم و فنون را که نزد آنان بود به عربی ترجمه نمودند که قرن ها منبع دانش اهل علم قرار گرفت و علمای بزرگی چون فارابی، ابو علی سینا، ابن خلدون و صدها بزرگان دیگر در نتیجه این همکاری و هماهنگی بوجود آمد.

بینید چقدر فرق است میان این نهضت بزرگ منشی و بینش اسلامی که حتی با بودائیان و هندوان مسامحمت نمود و عوامل مفید تمدنشان را بر تمدن اسلامی مزید ساخت. مثلاً در علوم ریاضی صفر را از هندیان آموخت و به جهان ابلاغ کرد و سبب جهش فوق العاده علوم ریاضی که سنگ بنای علوم جدید است گردید. بلی، چقدر فرق است میان آن تمدن درخشان اسلامی که می گفتند: "همه جا خانه عشق است، چه مسجد چه کنشت" و مسجد و دیرو کلیسا در کنار هم ساخته می شد، با اسلامی که حتی مسلمان سنی از ساختن مسجدی برای خود در پایتخت کشور اسلامی ممنوعند. چقدر فرق است بین آن اسلام که راهبان مسیحی در بزرگترین کتابخانه خود بیش از ۱۹۶ جلد کتاب نداشتند و می توانستند از کتابخانه کردوا یا قطبه پایتخت خلفای اسلامی در اندلس که ۴۰۰ هزار جلد کتاب داشت به فراگیری دانش پردازند. چقدر فرق است بین حکومتی که کشیشان می توانستند در مجامع علمی با مسلمانان همعنان گردند و با هم به بحث و تحقیق پردازند با حکومتی که حتی هموطنان خود را به نام این که بهائی هستند و مسلمان نیستند از تحصیل دانشگاه ممنوع می سازد.

آنچه در این گفتار آمده به آن امید است که حکومتی که خود را مروج اسلام ناب محمدی می خواند و مدعی است که برای ترویج و اعتلای اسلام روی کار آمده است بعد از ۳۰ سال به کارنامه خویش نظر کند که آیا با این روش که پیش گرفته خدمتی به اسلام نموده یا بر عکس نتیجه گرفته است.

امروز در شهرهای بزرگ آمریکا و کانادا و سایر کشورها تابلوهایی را بر فراز عمارت های بلند می بینید که به فارسی نوشته اند: کلیسای مسیحی ایرانیان و هزاران نفر از ایرانیان مسلمان که پدر در پدر مسلمان بوده اند، با ملاحظه رفتاری که در جمهوری اسلامی ایران به نام دین اسلام می شود، امروز چنان مأیوس گشته اند که به کلیساهای مختلف از فرقه های مسیحی روی آورده اند و نسبت به اسلام که معبود آنها بود، امروز همان می اندیشند که متأسفانه کشیشان می اندیشند.

حال دوستان عزیز، آیا جای آن نیست و وقتش نرسیده است که مدعیان محبت و خدمت به اسلام از تاریخ پند گیرند و درس عبرت پذیرند و در روش زیان بخش خویش تجدید نظر کنند؟ والا امیدی نیست که آنان خدمتی به کشور یا به دین اسلام بنمایند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

جاننان خوش باد

چند ضرب المثل

دکتر وحید رافتی

مقاله ذیل بیست و سومین مقاله ای است که درباره ضرب المثل های منقول در آثار مبارکه بهائی به رشته تحریر در آمده است. برای ملاحظه شرح مربوط به سابقه انتشار این سلسله مقالات به مجله عندلیب (سال نوزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۷۳، صفحه ۴۴) مراجعه فرمائید.

مرغ نیم بسمل

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

هوالبهی

در اسکندریه

جناب اسمین آقا حاجی آقا محمد و آقا سید علی علیهما بهاء الله ملاحظه نمایند.

هوالبهی

ای دو موقن به آیات الله و منجذب به نفحات الله از تشویش امور شما تخدیش در قلوب این مشتاقان حاصل به قسمی که حق شاهد و گواه است که راحت و آرام مسلوب است و از شدت افکار مثل مرغ نیم بسمل محزون و مغموم چه که امید چنان بود که این شرکت سبب فیض و برکت در جمیع مراتب ظاهر و باطن و صوری و معنوی گردد و نفحات قدس از معاملات وزد حال چنین مشکلات رخ نموده که لسان و انامل به تقریر و تحریر حلش نتوان نمود و سبب مشغولیت ذهن شده ... (۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

هوالبهی

ش م

جناب آقا سید محمد رضا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هوالبهی

ای منجذب بوی دوست در این صبحدم که فیوضات جمال قدم مونس و همدم است کلک اشتیاق بر اوراق در
 تحریر شرح احتراق فراق محبوب آفاق است دل چون مرغ نیم بسمل در تپش و اضطراب است و جان از آتش
 حرمان در سوز و گداز سرشک چشم بمثابه ابر بهمن در گریه و ریزش است و حرقت فرقت از شعله نار حسرت در
 ازدیاد و تابش است جگرها در گداختن است و آتش در افروختن و احشاء مشغول سوختن این دلهای غمدیده به
 چه نعمتی تسلی یابد و این جهان ظلمانی به چه نوری روشن و نورانی گردد قسم به جمال قدم روحی لاجبائۀ فداء
 که تسلی محال است جز به عروج ملکوت ابهی و دخول در جوار رحمت کبری ربّ قربّ یوم وفودی علیک و
 ورودی فی ساحة قدسک انک انت الکریم المتعال ع

تمثیل "مرغ نیم بسمل" در کتاب /مثال و حکم دهخدا مذکور شده و درباره آن چنین آمده است:
 "مرغ نیم بسمل. طپان.

همچو مرغ نیم بسمل در رهت	در میان خاک و خون گشتم نهان. (عطار)
باز چترت چون بجنبد دشمنت آن مرغ دل	همچو مرغ نیم بسمل حالی افتد در طپش. (کمال اسمعیل)
اوفتاده در رهی بی پا و سر	همچو مرغ نیم بسمل زین سبب. (عطار)
در راه اشتیاق جانها ز انتظارت	چون مرغ نیم بسمل در خاک و خون طپیده. (عطار)
همچو مرغ نیم بسمل مانده ام	بیخود و سرگشته تیمار او. (عطار)
زین غم در خون و در گل مانده ای	همچو مرغ نیم بسمل مانده ای. (عطار)
همچو مرغ نیم بسمل در فراق	پر زدم بسیار تا بیجان شدم. (عطار)
لا جرم از بسکه بال و پر زدیم	همچو مرغ نیم بسمل ماندیم. عطار" (۲)

این تمثیل را دکتر عقیفی نیز در فرهنگنامه شعری مذکور داشته و درباره آن چنین آورده است:

"مرغِ بَسْمِل مرغ سر بریده در حال تپیدن (از آن جهت بسمل گفته می شود که هنگام سر بریدن بسم الله گفته می شود).

مگر زین دار و آن مرغ سبکدل	بیندازد بچه چون مرغ بسمل
راه خون آلوده می بینم همه	کاین سفر چون مرغ بسمل کرده ام (عطار، خسرونامه؛ دیوان

ت، (۳۸۳)" (۳)

در شرح احوال امّ هانی شاعره یزدی در مکارم الآثار چنین آمده است که: "... گویند در حال نزعش کنیزی
 انگشتی قیمتی را از دستش بیرون می کرده، وی چشم گشود و این بیت را خواند یا سرود:

کم فرصت اند مردم دنیا بهوش باش پرمی کنند بسمل در خون طپیده را. (۴)

مشابه همین حکایت در شرح احوال هاتف اصفهانی در *حدیقه الشعراء* نیز آمده است که هاتف در هنگام نزع که مادر و عیال و اقاریش در اطراف او بودند عیالش به بهانه مالش دست انگشتی قیمتی که در دست داشت بیرون آورده بود. او در آن حال ملتفت شده اشاره به جانب مادر کرده این شعر را بخواند:

عاجز کش اند مردم دنیا به هوش باش پرمی کنند طایر در خون طپیده را (۵)

سید القوم خادمهم

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"ای ادیب دبستان الهی مکاتیب متعدده آن حضرت ملاحظه گردید ... یاران الهی باید با یکدیگر در کمال خضوع و خشوع معامله و رفتار نمایند تا محویت و فنا و عبودیت و وفا در ارکان وجود حکمران گردد، سید القوم خادمهم. من اراد ان یکون لکم اولاً فینبغی ان یکون لکم آخراً و من اراد ان یکون لکم سیداً ینبغی ان یکون لکم خادماً..." (۶)

این تمثیل در امثال و حکم دهخدا مذکور شده و در ذیل آن چنین آمده است:

"سید القوم خادمهم. تمثیل:

در زمان صحابه و یاران	وان بزرگان و وان نکوکاران
نام شیخ و سماع و خرقه نبود	دین هفتاد و چند فرقه نبود
بر چهل مرد بود پیرهنی	بلکه چل روح بود در بدنی
کرده بودند پی زدنی گم	سید قوم بود خادمهم
تن بریک روان بتفتندی	راز دل را بکس نگفتندی
روی مردان براه باید راه	چیست این جامه کبود و سیاه. اوحدی" (۷)

این تمثیل در معجم کنوز الامثال و الحکم العربیه نیز مذکور شده و با استشهاد به کتاب الجامع الصغیر (جلد ۲، صفحه ۳۵) از احادیث اسلامی محسوب گشته است. (۸) این عبارت بنا به نقل معجم کنوز به صورت "خادم القوم سیدهم" در البصائر و الذخائر (جلد ۱، صفحه ۱۶۶) نیز آمده است. (۹) برای ملاحظه شرحی درباره "سید القوم خادمهم" و مآخذ آن در احادیث اسلامی به کتاب فیض القدير (۱۰) مراجعه فرمائید.

در کتاب شرح التعریف چنین آمده است که:

"...پیغمبر علیه السلام را پرسیدند: من سید القوم قال سید القوم خادمهم. گفت: سید قوم کارساز ایشان است، از بهر آنکه بر سید واجب است، مراعات احوال کهنتران خویش.

و گروهی گفته اند که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه ایستاده بود و یاران طعام می خوردند و سید تعهد و پایمردی می کرد. آینده ای در آمد و گفت: من سید القوم؟ رسول به خود اشارت کرد و گفت: سید القوم خادمهم. سید قوم آن است که خدمت می کند..." (۱۱)

امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

مصر

جناب آقا شیخ فرج الله السنوی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای یار عزیز نامه جناب قاضی ملاحظه گردید و اینک در جوف است از برای ایشان ارسال دارید جمیع یاران علی الخصوص امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً یعنی حضرت محیی الدین را تحیت ابدع ابهی برسانید فرصت بیش ازین نیست ع ع

در باره این تمثیل در امثال و حکم دهخدا چنین آمده است:

"امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً. گویند گفته از سید ابو الوفا ی کرد است که بی سابقه علمی پس از جذبه ای، خواندن و نوشتن توانسته است و حسام الدین حسن ابن محمد حسن معروف بابن اخی ترک ممدوح و مراد مولوی جلال الدین محمد بلخی از احفاد این کرد بوده است. تمثیل:

سر امسینا کردیاً بخوان راز اصبحنا عربیاً بدان. مولوی" (۱۲)

و در ذیل بیت مولوی در کتاب شرح جامع مثنوی چنین مذکور است:

"سر امسینا لکردیاً بدان راز اصبحنا عربیاً بخوان

راز این مطلب را درک کن: شبانگاه، گردی بیسواد بودیم؛ ولی بامدادان که برخاستیم خود را دانای به زبان عرب یافتیم. اشاره است به سخنی که از سید ابو الوفا می دانند. او ابتدا گردی بیسواد بود و هیچ سابقه علمی نداشت؛ ولی پس از جذبه ای معنوی و شوری درونی بر خواندن و نوشتن مسلط شد. حسام الدین چلبی را از احفاد و فرزندان او دانسته اند. اما اصل سخن او این بوده است: امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً. "شبانگاه، گردی بی مایه

و فاقد علم بودم و بامدادان ناگهان بر زبان عرب چیره گشتم." این سخن به صورت ضرب المثل در آمده و عرفا از آن جمله مولانا این مثل را در مورد اصحاب کشف و شهود به کار برده اند که دانش و معرفت خود را از طریق انقلابی درونی و تحولی روحی به دست می آورند نه مجادلات لفظی. (۱۳)

مولوی در اشاره به سخن سید ابو الوفا در دفتر چهارم مثنوی (بیت ۲۱۱۵) نیز چنین می فرماید:

اوی اورفته، پری خود او شده ترک، بی الهام، تازی گوشده

در باره بیت "سراسینا لکردیا بدان ..." که در کتاب شرح گلشن راز نیز نقل شده در تعلیقات آن کتاب چنین آمده است که آن بیت، "... اشاره به سخن ابو عبداللہ بابونی است که در نفحات آمده است: "گفته اند که وی بود که گفت امسیت کردیا و اصبحت عربیا" برای اطلاع از ماجرای او ر.ک. نفحات، ص ۳۲۰ و شد الازار، ص ۱۵۹ و ۱۶۰. در حواشی شد الازار، این قول به افراد دیگری نیز نسبت داده شده است از جمله: ابن اخی ترک (طبق قول مولانا در مثنوی، دیباچه دفتر اول)، ابو الوفاء تاج العارفین از مشایخ اکراد عراق و بابا طاهر. ر.ک. حواشی شد الازار، ص ۵۱۶-۵۱۰. (۱۴)

فی التأخیر آفات

حضرت بهاء اللہ در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم اللہ خطاب به "جناب ناظر" عز نزول یافته چنین می فرماید:

"هو اللہ تعالی شأنه العظمة والكبرياء

الحمد لله به عنایت مالک قدریوم قبل جناب ملا علی اکبر علیه بهاء اللہ به نفحات آیات الهی متوجه آن صوب گشتند و حال جناب ابا بدیع علیه بهاء اللہ عازمند لذا مجدداً این خادم فانی به این عریضه مصدع است هنوز مسافرین قبل نرفته اند جناب ملا محمد علی مع نفوس معدوده وارد از حق می طلبیم که قاصدان و مهاجران را تأیید فرماید بر آنچه الیوم سبب ارتفاع کلمه اللہ است و در هر مدینه و دیار که وارد می شوند سبب تذکر نفوس و الفت و اتحاد قلوب شوند و فی الحقیقه ناس از ایشان عرف اخلاق اللہ را بیابند باید هریک نفحه حیوة باشند از برای اجساد ناس و رشحات بحر محبت الهی باشند از برای اهل بلاد ... محبت قلبیه این عبد را بر آن داشت که مجدداً خاطر عاطر آن حضرت را به کلماتی که فی الحقیقه مرآت حاکیه وجود این فانی است مشغول نماید و جواب مراسلات جناب ملا محمد علی در این کره عرض شود چه که گفته اند فی التأخیر آفات ...".

و حضرت عبدالبهاء در لوحی که محتملاً به اعزاز جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله عز صدور یافته چنین می فرماید:

"هو الله"

آیه‌ها الفرع الجلیل من الشجرة المبارکة وصول آن حضرت به مدینه عشق سبب حصول سرور گردید امیدواریم که این سفر پرثمر باشد و این وصول مبارک و عمل مبرور شود این عبد نهایت اشتیاق به مشاهدۀ جمال آن یار مهربان داشته و اشتیاق آن حضرت نیز به طواف بقعۀ مبارکۀ مفهوم و معلوم فقط پیش از اتمام مسئلۀ مشرق الاذکار حرکت شما جائز نیست زیرا حرکت سبب تأخیر می شود و فی التأخیر آفات و تأسیس مشرق الاذکار از اعظم اساس حضرت پروردگار لهذا آرزوی عبدالبهاء این است که اول مؤسس، آن فرع جلیل الهی گردد و سبب اعلاء کلمۀ الله در آن اقطار شود..."

عبارت "فی التأخیر آفات" که در الواح مبارکۀ فوق مذکور شده از ضرب المثل‌های رایج در زبان فارسی است. علامه دهخدا این ضرب المثل را در امثال و حکم مندرج ساخته و در ذیل آن چنین آورده است:

"فی التأخیر آفات. تمثیل:

بنفشه با شقایق در مناجات	فلک می گفت فی التأخیر آفات. نظامی
بفتراک ارهمی بندی خدا را زود صیدم کن	که آفتهاست در تأخیر و سالک را زیان دارد. حافظ
زبان بر بند باری زین خرافات	بخیز از جا که فی التأخیر آفات. جامی
تعلل بکار جهان کی رواست	که تأخیر را فتنه ها در قفاست. از خزان و بهار کاشف شیرازی
نظیر: درنگی نه والا بود مرد جنگ. فردوسی	
رب ریث یعقب فوتاً. (۱۵)	

الاکرام بالاتمام

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز "اعضای محترم محفل محبت" در طهران عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

"هو الله"

ای حبیبان در جهانی مانند سقف مینائی از کرانی تا کرانی دریای آبی آبی امواج مانند افواج پیایی مهاجم و هر کس به حرکتی و به شغلی مألوف و قائم اما عبدالبهاء به یاد یاران موافق و به تحریر متسلّی خاطر نامه شما و استدلالیۀ حضرت صدر دیوان اسرار و بدر تابان ابرار کوکب درخشنده افق عرفان و قوۀ روح بخشنده ایمان و ایقان رسید و از مضمون نامه نهایت شادمانی حصول یافت فی الحقیقه در این خصوص نهایت همت مبذول داشته اید و عبدالبهاء را خشنود کرده اید جزاکم الله تأییداً غیبیاً ربّانیا مقصود این بود که اثر کلک آن سید ابرار از میان نرود

حال الاکرام بالاتمام آن کتاب کریم را همت فرمائید تا طبع شود و علیکم البهاء الابهی و التّحیّة و الثّناء ع" (۱۶)

مولوی در دفتر ششم مثنوی (بیت ۲۸۹۱) به صورت دیگری به مثل "الاکرام بالاتمام" استشهاد نموده و چنین می فرماید:

لطف معروف تو بود آن ای بهی پس کمال البرّ فی اتمامه
در کتاب شرح جامع مثنوی در توضیح بیت فوق چنین آمده است:

"ای زیبا، اینکه در شب دنیا تو را می بینم از لطف و احسان تو است. پس کمال احسان در اتمام آن است. چنانکه در امثال آمده است: مَا الْإِحْسَانُ إِلَّا بِالْإِتْمَامِ. "احسان، احسان به شمار نیاید مگر آنکه کامل باشد." بدین صورت نیز رایج است: الْإِحْسَانُ بِالْإِتْمَامِ یا الْإِكْرَامُ بِالْإِتْمَامِ." (۱۷)
و در امثال و حکم دهخدا درباره "الاکرام بالاتمام" چنین مذکور است:

"الاکرام بالاتمام. تمثیل:

هم تو بنا نهادی هم تو تمام گردان. سنائی	از ما و خدمت ما چیزی نخیزد ایجان
چو دادی کنون سیرگردان تمام	نواله نبایست دادن بکام
چو دادیش پرده که گردد خراب	نشاید بمیخواره دادن شراب
چو قطره دهی شعله آتش است. خسرو دهلوی	جگر تشنه ای را که دریا کش است
کار را که کرد؟ - آنکه تمام کرد. الاعمال بخواتیمها. کمال البرّ فی اتمامه. اتبع الفرس لجامها و الناقة زمامها.	
فما الاحسان الا بالتمام	اذا بدعت بالاحسان فاتمّم
کنقص القادرین علی التمام. متنبی	ولم ارفی عیوب الناس شیئاً
والمجد کل المجد فی استتمامه	ان ابتداء العرف مجد سابق
حسناً و لیس کحسنه لتمامه	هذا الهلال تراه ابصار الوری
فریاد ز لطف ناتمامت." (۱۸)	شمشیر کشیدی و نکشتی

یادداشت ها

- ۱- برای ملاحظه شرحی درباره "جناب اسمین" به صفحه ۲۰۳ کتاب مآخذ اشعار (دانداس "مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م، ج ۲) مراجعه فرمائید.
- ۲- علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (طهران) امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه ش، ج ۳، ص ۱۴۸۸.
- ۳- رحیم عقیقی، فرهنگنامه شعری (طهران: سروش، ۱۳۷۳ ه ش)، ج ۳، ص ۲۳۳۲.
- ۴- محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار (اصفهان: انجمن کتابخانه های اصفهان، ۱۳۵۱ ه ش)، ج ۳، ص ۱۰۲۳.
- ۵- سید احمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقه الشعراء (طهران: زرین، ۱۳۶۶ ه ش)، ج ۳، ص ۲۰۴۴-۲۰۴۵.
- ۶- فقره عربی منقول در لوح مبارک ناظر به فصل نهم در انجیل مرقس است که می گوید: "اذا اراد احد ان يكون اولاً فيكون آخر الكل وخادماً للكل".
- ۷- امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۰۰۰.
- ۸- کمال خلایلی، معجم کنوز الامثال والحکم العربیة (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۸ م)، ص ۱۹۲.
- ۹- کتاب البصائر والذخائر اثر ابی حیان توحیدی است و از جمله در دمشق به سال ۱۹۶۴ م و در بیروت بوسیله دار صادر به طبع رسیده است. مرجع معجم کنوز، طبع بیروت آن است که فاقد تاریخ می باشد.
- ۱۰- محمد عبدالرؤف المناوی، فیض القدر (بیروت: دارالفکر، بی تاریخ)، ج ۴، ص ۱۲۲.
- ۱۱- اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، شرح التعلوف لمذهب التصوف (طهران: اساطیر، ۱۳۶۳ ه ش)، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۱۲- امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۸۵.
- ۱۳- کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی (طهران: اطلاعات، ۱۳۷۷ ه ش)، ج ۱، ص ۸۸۶.
- ۱۴- شمس الدین محمد لاهیجی، شرح گلشن راز (طهران: زوار، ۱۳۷۱ ه ش)، ص ۲۸۱ و ۶۶۶.
- ۱۵- امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۱۵۰.
- ۱۶- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات: ۱۳۳۳ ب)، ج ۶، ص ۱۴۲-۱۴۱.
- ۱۷- شرح جامع مثنوی، ج ۶، ص ۷۵۷.
- ۱۸- امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۳۴.

ای باز یسین خاطره‌ی وحی خداوند!	ایران من! ای مادر «آلوند» و «دماوند»!
ای نور تو برتافته هر آخر اسفند!	ای قبله‌ی «شیراز» تو آینه‌ی رضوان!
ای ناخلفان تو ستم کرده به فرزند!	ایران من! ای مادر در سوگ نشسته!
ای گریه‌ی تو سُرختراز بارش لبخند!	ای خاک تورنگین شده با خون شهیدان!
ایران من! ای خانه‌ی ویران! به تو سوگند...	ایران من! ای خانه‌ی ویران شده‌ی من!
سوگند که من نیستم از حال تو خرسند	سوگند که من نیستم از یاد تو غافل
تخم ستم و بذر جهالت که پراکند؟	در خاک تو که حافظه‌ی صلح جهانی،
باران تو خونابه و یاران تو در بند	حق نیست که باغ تو زمستان زده باشد
در ابرنهان ماندن خورشید تو تا چند؟	در سینه نگهداشتن آه تو تا کی؟
یکی از دوستان عندلیب	

پایان یک قرن سکوت

۵- مهرپور

مستمر به ایرانیان گردیده بود. این پدیده را باید بفال نیک گرفت و سرآغاز عصر همدلی و همدردی قاطبه ملت ایران از هر قوم و مذهب در این سرزمین باستانی محسوب کرد کشوری که در ۲۵۰۰ سال پیش در منشوری تاریخی توسط کوروش کبیر اعلان آزادی وجدان و دین و عقیده کرد حال به ریشه های اصیل فرهنگی خود باز می گردد و از رفتار ناهنجار و اعمال تبعیض و فشار و سرکوب بزرگترین اقلیت مذهبی اظهار شرمساری می کند و مهر سکوت را که مدت یکقرن و نیم بر لب گذاشته بود بر می دارد و با صدای رسا و با صراحت کامل اظهار می دارد که "بیش از این در برابری عدالتی در مورد شما سکوت نمی کنیم"

گرچه در طی یک قرن و نیم گذشته اکثریت خاموش مردم ایران نیز قلباً با بهائیان همدردی می کردند چه که از نزدیک شاهد روش زندگی هموطنان بهائی بوده و در

آن دوران صدائی در مخالفت این کشتار بربرمنشانه ثبت نشده است و ما شرمگینیم از اینکه تا به امروز نیز صداها در محکومیت این جنایت هولناک جسته و گریخته و نارسا بوده است، آنگاه پس از ذکر نه مورد دیگر با عنوان " ما شرمگینیم" آمده است، " ما امضاء کنندگان این نوشته از شما بهائیان بویژه از قربانیان جنایتها علیه بهائیان ایران پوزش می خواهیم. ما بیش از این در برابر بی عدالتی در مورد شما سکوت نمی کنیم" پیشتر از این هم چندین بیانیه از طرف گروههای مدافع حقوق بشر و احزاب مختلف (جمهوریخواهان ملی، مشروطه ایران، دبیر شورای نویسندگان کردستان) در حمایت و دفاع از بهائیان و تقییح اعمال شرم آور ایداء و حبس و زندان مدیران (رهبران) جامعه بهائی ایران که بیش از هشت ماه است در زندان اوین محبوسند صادر شده بود و در تمام آنها مصرّاً از مقامات دولتی ایران خواستار رفع ظلم و ستم و آزار

به موازات تشدید آزار و ایداء بهائیان و موج فزاینده تبلیغات زهر آگین و انتشار تهمت ها و اتهامات واهی و بی اساس به جامعه بهائی ایران، انتشار بیانیه یا نامه سرگشاده روشنفکران ، صاحب نظران و اندیشمندان ایرانی تحت عنوان " ما شرمنده ایم" باعث امیدواری و نشانی از بیداری وجدان مردم آزاده وطن ما است . این نامه سرگشاده که تا کنون به امضای ۲۶۰ نفر از دانشگاهیان و هنرمندان و روزنامه نگاران و فعالان حقوق بشر رسیده چنین آغاز میشود: ما شرمگینیم! یک و نیم قرن سرکوب و سکوت کافیت! بنام نیکی و زیبایی ، به نام انسان و آزادی ، به عنوان انسان ایرانی از آنچه طی یک و نیم قرن گذشته در ایران در حقّ شما بهائیان روا شده است، بنا به شواهد و مستندات تاریخی از ابتدای شکل گیری آئین بهائی در ایران هزاران تن تنها به دلیل این باورهای دینی خود به تیغ تعصب و خرافه به قتل رسیده اند. ما شرمگینیم از اینکه در

بسیاری موارد به تحسین آنان پرداختند ولی بععل مختلف منجمله ملاحظه و احتیاط از جو خفقان حاکم و تعصبات مذهبی و القائنات بهائی ستیزان دم فرو بسته و صدائی در دفاع از حقوق مدنی و انسانی بهائیان بلند نمیشد مصداق "السلامة فی السکوت" البته در این یک قرن و نیم سکوت گهگاهی نفوسی معدود و یا چند نویسنده با شهادت جرأت و جسارت کافی برای اعتراض به حملات و تضيیقات بیرحمانه نسبت به بهائیان یافته بودند از آنجمله نویسنده بزرگ سید محمد علی جمال زاده در کتاب سروته یک کرباس و در سائر آثارش مکرراً از آزار و قتل و زندان و بی خانمانی بابیان و بهائیان مخصوصاً در زادگاهش اصفهان به تحریک علماء خاصه آقا نجفی و همراهی حکام وقت یاد می کند.

همچنین در سالهای بیست هجری پس از قتل و کشتار بهائیان شاهرود یکی از اعضاء با همداد آزادگان با وجود مخالفت رهبر آن گروه ، کسروی (نویسنده بهائیگری) قلم برداشته و کتابی بنام " حقائقى چند در باره واقعه شاهرود" و کشتار بهائیان بدست شیعیان نگاشته و منتشر کردند در نهایت انصاف و بیطرفی از ستم و ظلم رهبران مذهبی و اشرار آن شهر انتقاد کرد و نیز پس از واقعه قتل فجیع دکتر سلیمان برجیس در کاشان با ده ها ضربه چاقو توسط عوامل فدائیان اسلام و محاکمه مجرمین که بعلت ترس قضاة از بنیاد گران به تبرئه تمام قاتلین انجامید یکی از ارباب جرائد در صفحه اول نوشت "محاکمه قاتلان دکتر برجیس- ننگ دادگستری ایران" با کمال تأسف در بلوای ۱۹۵۵ که به تحریک فلسفی در ماه رمضان در ایران بر علیه بهائیان بپا شد و به قتل یک عائله هفت نفره در هرمزک یزد و خرابی منازل و آزار پیروان این دین و انهدام مرکز بهائی (حظيرة القدس در طهران) و مصادره تمام مراکز اجتماعات بهائی در سراسر ایران منجر گردید صدائی در مخالفت با این مظالم فاحش بلند نشد بعکس سیل افتراءات و تهمت ها در جرائد و حتی در مجلس و مراکز رسمی بر ضد بهائیت جاری شد و اگر عکس العمل شدید و فوری کشورهای دموکراتیک جهان و از آنجمله نهرو نخست وزیر هند و داگ هل مرشد دبیر سازمان ملل متحد و صدها نفوس آزاده و دموکرات جهان نبود لایحه پیشنهادی در طرد و حبس پیروان بهائی در ایران به تصویب مجلس هم میرسید.

باری در سالهای اخیر چند بار نویسندگان جرائد برون مرزی همچون محمد ارسى و خانم الاهی بقرات ، داریوش همایون ، محمد جلالی در طی مقالات خود در روزنامه کیهان و نیم روز و نیز در سائر روزنامه های منتشره در کانادا و امریکا نیز بمناسبت نقض حقوق بشر اشاراتی به تبعیضات و تضيیقات وارده به بهائیان می نمودند و آزادی و اعطاء حقوق مدنی آنانرا شرط استقرار دموکراسی در ایران می شمردند و نیز مؤلف کتاب " رگ تاک" در دو جلد (دلارام مشهوری) در این مورد به تفصیل مطالبی نگاشت و لکن صدور این نامه سرگشاده

دانشگاهیان، نویسندگان، مختلف در اینترنت یک سلسله به هواداری و همدردی با بهائیان
 هنرمندان، روزنامه نگاران و استادان مقالات با محتوای مشابه در تقبیح رنج‌دیده ولی شجاع و ثابت قدم
 ایرانی در سراسر جهان نخستین اعمال زور و فشار و حبس و ملحق می شوند و این پیوند آشتی ،
 اقدام دسته جمعی این قشر روشنفکر محاکمه نمایشی رهبران و مدیران محبت و یگانگی بین اقوام و
 در دفاع از جامعه مظلوم بهائی وردّ جامعه بهائی در نشریات مختلف قشرهای متنوع جامعه بزرگ ایران
 اتهامات بی پایه و حقّ کشی برون مرزی انتشار یافته و بازتاب آن است بامید روزی که همه ما در
 نهادهای شده در قوانین کشور ایران حتی به رسانه های گروهی در اروپا سرزمین تاریخی و مقدّس با صلح و
 علیه بهائیان و بی عدالتی و و آمریکا نیز رسیده است. صفا و تفاهم و تعاون زندگی
 فشارهای دستگاه های رسمی و غیر بهر حال به جرأت می توان گفت مشترک پر باری را از سر گیریم و
 رسمی در مورد این گروه از که تابوی سکوت و نادیده گرفتن دشمنیها و کینه ها و تعصّب ها بکل
 هموطنان می باشد. متعاقب انتشار آزار و حق کشی ایرانیان بهائی محو و زائل شود.
 این نامه سرگشاده در زبانهای شکسته شده و هر روز جمع بیشتری

خازن بختیاری

نظر انداز بتاریخ و باقوام سلف هست تذکار سلف موجب تنبیه خلف
 ای بسا ملت وحشی بزمانهای قدیم که ز دین آمدشان گوهر مقصود بکف
 از همه بگذرد از قوم عرب عبرت گیر تا چه کردند ز تعلیم خدا کسب شرف
 گوی سبقت بر بودند ز اقوام جهان تا زمانی کی نبودند پراکنده ز صف
 لیک امروزه ز ادیان سلف نفعی نیست کی توان تیر ز اسکشته کمان زد به هدف
 هم به کانی که گهر نیست نیابی گوهر اندر انجا که سراب است مجوهیچ صدف
 یافت اتمام و در او نیست مگر مشتی سنگ شد بانجام و در او نیست مگر مشت خرف
 آنچه از دست بشد باز نیاید در دست بهر بگذشته مبر رنج و مکن عمر تلف

ناگزیر است چو اوضاع زمان از تغییر

پس بهر برج کند شمس دگر سان تأثیر

چه کسی می تواند مشتاقانه وقت و نیروی خود را وقف رفاه عالم انسانی نماید

ناصر رثوفی آرانی

در پیام رضوان ۲۰۰۸ بیت العدل اعظم الهی در رابطه با اهمیت تعامل بین سه شرکت کننده در نقشه تأکید نموده اند که:

"شور و اهتزاز که جامعه از خود نشان میدهد و اتفاق نظری که به مجهودات جمعی آن روح می بخشد نفوسی از همه اقشار را که مشتاقند وقت و نیروی خود را وقف رفاه عالم انسانی نمایند به نحوی فزاینده به خود جذب میکند." (۱).

این نکته بسیار مهم، گویای این حقیقت است که از خصیصه های حیاتی نفوسی که مقرر است با شرکت در برنامه های نقشه به جریان یدخلون فی دین الله افواجا به ییوندند باید:

از همه اقشار و مشتاق آن باشند که وقت و نیروی خود را وقف رفاه عالم انسانی نمایند.

معهد اعلی با بیان این حقیقت که بین ازدیاد آمادگی برای پذیرش امر مبارک در تمام نقاط جهان و درماندگی نظام های عالم رابطه ای مستقیم وجود دارد و "استعداد روحانی افراد بشر به موازات عمیق شدن درد و رنج های بشریت افزایش می یابد" (۲) این اطمینان خاطر را نیز بما میدهند که یافتن نفوسی "از همه اقشار که مشتاقند وقت و نیروی خود را وقف رفاه عالم انسانی نمایند" بجهت ابلاغ پیام حیات بخش حضرت بهاء الله به آنها نه تنها قلیل نیستند بلکه هر روز رو با افزایش و ازدیادند.

اما واقعاً چه کسی میتواند دارای این فضیلت و کمال باشد؟ چه نفوسی در این عالم پراکتهاب و دنیائی که همه معیارهای اخلاقی و انسانی بر اساس تأمین منافع شخصی استوار گردیده است، دارای چنین روح قوی و وجدانی بیدار است که مشتاقانه وقت و نیروی خود را وقف رفاه عالم انسانی نماید؟ آیا این فقط یک رؤیاست! و یا میتواند بوسیله هر کدام از اقشار عالم انسانی بآسانی تحقق یابد؟

حضرت بهاء الله میفرماید: قوله العزيز

"امروز انسان کسی است که بخدمت جميع من على الارض قیام نماید." (۳)

اندکی تفکر و تأمل بوضوح آشکار میسازد که برای تحقق چنین خلق و خوی ایده الی باید از هرگونه مانع و رادعی که سبب توقف در این سیل میشود آزاد گردید. خود را دریافت و بمقام شامخ و شأن والای انسان پی برد! قدرت درونی خویش را کشف نمود و با پی بردن به مقصود از حیات راه خویش را پیدا نمود.

حضرت بهاء الله میفرمایند: قوله الافخم

"انسان را بمثابة معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد" (۴)

معرفت بر میزان شایستگی و قابلیت انسان، بزرگترین عاملی است که سبب میگردد تا نفس انسانی دارای همتی والا و اراده ای قوی و روحی سرشار از محبت به نوع بشر شود. این است آنچه که امروز سزاوار مقام انسان است.

حضرت بهاء الله میفرمایند: قوله احلی

"انسان بزرگست همّتش هم باید بزرگ باشد در اصلاح عالم و آسایش امم..." (۵)

حضرت بهاء الله برای جميع اهل عالم زمینه تحقق چنین اخلاق و هدف متعالی را با اعلان " ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان همدیگر را ببینید همه باریک دارید و برگ یکشاخسار" (۶) فراهم آوردند و به اراده مبارك " دین الله و مذهب الله از برای حفظ اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم" (۷) بیان گردید تا بکلی در میان آحاد افراد بشر امتیاز و اختلافی که اسباب جنك و جدال و کینه و نفاق بود نماند و همه ابناء بشر در زیر خیمه یکرنگ درآیند و استعداد روحانی شرکت در این مشروع عظیم را بیابند و شایسته و سزاوار مقام انسان گردند. چنین طرز تفکری انسان را قادر خواهد نمود حدود و ثغوری را که تاکنون همانند تار عنکبوت بروج پرنشاط و طراوتش تنیده و نتیجه ای جز ایجاد محدودیت ذهنی و فکری برایش نداشته است را بشکند و آنرا در فضای بیکران وحدت عالم انسانی به پرواز درآورد. آنگاه دیده بصیرت بگشاید و ادراك کند که " درکتب منزله از سماء احدیه... جميع نفوس نفس واحده مشاهده شوند" (۸) و با اعتقاد به اصل " لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم" (۹) افکار و اعمال خود را از قید و بند " هرگونه تعصب اعم از نژادی،

مذهبی، اقتصادی، ملی، قبیله ای، طبقاتی و یا فرهنگی" (۱۰) نجات داده فارغ از هرگونه پیشداوری و حبّ و بغضی "تعالیم ووصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانی" (۱۱) را مورد مطالعه و مذاقه قرار دهد و با دقّت و توجّه خاصّ "به افزایش مجهوداتی که پاسخ گوی نیازهای عالم انسانی در ابعاد مادی و روحانی اش میباشد" (۱۲) بیاندیشد. چنین روح نباض و زنده ای البته نمیتواند از اصل مهمّ و حیاتی رعایت عدل و انصاف فارغ بوده و نسبت به آنچه در نزد باری تعالی "احب الاشياء" ست بی توجّه و اعتناء بماند و صرفاً در فکر راحت و آسایش خود باشد زیرا بیت العدل اعظم الهی میفرماید:

"تنها اگر بتوانید در وجود هر انسان، اعم از غنی و یا فقیر، اصالت و شرافت ملاحظه نمایید قادر خواهید بود که مدافعان عدل و عدالت باشید" (۱۳)

چنین انسانی بدون شك خدمت به عالم انسانی را هدف غائی حیات خویش می‌شمارد. و وقت و نیروی خویش را مشتاقانه صرف رفاه عالم انسانی می نماید و آنوقت است که بفرموده حضرت عبدالبهاء مورد فضل و عنایت حق قرار گرفته و ابواب عرفان در مقابلش مفتوح میگردد: قوله الکریم

"... تعالیم الهیه ووصایا و نصائح بهاء الله سبب نجاح وفلاح در ملک و ملکوت است هر نفسی به آن تعالیم رفتار کند و محبّ عالمیان گردد و خیرخواه کل طوائف از نوع انسان، قلب را از بیگانگی کل پاک و مطهر نماید و روح را به یگانگی با کل مستبشر فرماید آن وقت نار محبت الله شعله زند و شمع ملکوت در دل برافروزد و ابواب عرفان مفتوح گردد و تأییدات ملکوت برسد و نفثات روح القدس تأثیر نماید و عليك البهاء الابهی" (۱۴)

منابع و مأخذ:

- ۱- پیام بیت العدل اعظم الهی رضوان ۲۰۰۸ میلادی
- ۲- پیام بیت العدل اعظم الهی رضوان ۲۰۰۸ میلادی
- ۳- لوح مقصود مجموعه الواح جمال اقدس ابهی لانگنهاین-آلمان نشر اول - ۱۳۷ بدیع ص ۱۰۱
- ۴- لوح مقصود مجموعه الواح جمال اقدس ابهی لانگنهاین-آلمان نشر اول - ۱۳۷ بدیع ص ۹۶
- ۵- لوح مقصود مجموعه الواح جمال اقدس ابهی لانگنهاین-آلمان نشر اول - ۱۳۷ بدیع ص ۱۰۸
- ۶- لوح مقصود مجموعه الواح جمال اقدس ابهی لانگنهاین-آلمان نشر اول - ۱۳۷ بدیع ص ۹۸
- ۷- لوح مقصود مجموعه الواح جمال اقدس ابهی لانگنهاین-آلمان نشر اول - ۱۳۷ بدیع ص ۱۰۲
- ۸- لوح مقصود مجموعه الواح جمال اقدس ابهی لانگنهاین-آلمان نشر اول - ۱۳۷ بدیع ص ۹۶

۹- لوح مقصود مجموعه الواح جمال اقدس ابهی لانگنهاین-آلمان نشر اول - ۱۳۷ بدیع ص ۱۰۱

۱۰- پیام بیت العدل اعظم الهی رضوان ۲۰۰۸ میلادی

۱۱- پیام بیت العدل اعظم الهی رضوان ۲۰۰۸ میلادی

۱۲- پیام بیت العدل اعظم الهی رضوان ۲۰۰۸ میلادی

۱۳- پیام بیت العدل اعظم الهی رضوان ۲۰۰۸ میلادی

۱۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ ص ۱۰۳

شوخی با خدا

جناب طرازالله سمندری در نقل خاطرات خود از زمان تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء می نویسد:

نام جناب نصرالسلطنه به میان آمد که در حکومت گیلان مصرف تریاک را سخت نهی نمودند، همت کردند و پیش بردند. فرمودند خیلی او همراهی کرد، مرد کاردان محکمی است، حال کجاست؟ عرض کردم در طهران پیشکار حضرت ولیعهد (محمد علی میرزا) است. در باره جناب امین الدوله اظهار عنایت نموده و فرمودند او نوشت که وقتی صدارت داشتم مؤمن نبودم و افسوس می خوردم که خدمتی نکردم. اگر بار دیگر مصدر کار شدم خدمتها خواهم کرد. فرمودند و حال آن که خدمت بزرگی نمود. خدا با ما گاهی شوخی می کند. امین الدوله قصد داشت این دفعه اگر مصدر کار شود این امر را به رسمیت شناخته و اعلان نماید. اما خدا خواست که ما از همه جا منقطع باشیم و امرش را بی اسباب مرتفع نماید و منتشر فرماید.

بعد فرمودند جمال مبارک در باره معتمدالدوله مرحوم فرمودند که او متصاعد نشد مگر برای این که خلق گمان نکنند امرالله به واسطه اقدامات او پیشرفت نمود. خیر امر الهی بدون اسباب پیش می رود. اغلب بزرگان و اغنیاء موفق به خدمت و تبلیغ و ادای حقوق (حقوق الله) نمی شوند. فقرا و ضعفا در هر شأن، چه انفاق مال و چه خدمت، مقدمند و مؤیدند. بعد فرمودند خداوند اراده فرموده امرش را به واسطه ما ضعفا مرتفع فرماید.

(طراز الهی ، ج ۱ ، ص ۲۳۳)

باز هم گله دارند!

سمندر

است. اگر با بهائیان خارج از ایران ارتباط نداشته باشیم، می‌گویند اینقدر بدبخت و تو سری خورده شده‌اند که حتی بهائیان خارج از ایران هم اعتنایی به اینها ندارند؛ اگر با آنها ارتباط داشته باشیم، می‌گویند اینها جاسوسند و اخبار از طریق بهائیان سایر نقاط به اسرائیل می‌رسانند. اگر سنگ روی قبور بگذاریم، می‌گویند چقدر پررو شده‌اند که روی قبرهایشان سنگ هم می‌گذارند و با یک اقدام هماهنگ به تخریب قبرستانها می‌پردازند؛ اگر سنگ نگذاریم، می‌گویند اینها چقدر بدبخت و ترسویند که حتی سنگ هم روی قبر مردگانشان نمی‌گذارند. اگر در مقابل اخراج از دانشگاه عکس‌العملی نشان ندهیم، می‌گویند یک مشت بهائی بی‌سواد که فقط به یک دیپلم دبیرستان قناعت کرده‌اند؛ اگر دانشگاهی درست کنیم و فرزندان را به تحصیل تشویق کنیم، می‌گویند

داده‌ای؟). اگر قدم بر داریم که حجت‌الاسلام روزبهانی متخصص بهائیت می‌روند منبر و می‌فرمایند که بهائیت برای نفوذ در بین جوانان کار عام‌المنفعه می‌کند. اگر در انتخاب شرکت نکنیم، می‌گویند اینها خودشان را از ملت جدا کرده‌اند و در انتخابات شرکت نمی‌کنند که به نظام ضربه بزنند (یکی از اتهامات بنده در زندان). وقتی بیت‌العدل می‌فرمایند اگر خواستید می‌توانید در انتخابات شرکت کنید، داد و هوار راه می‌اندازند که اینها که می‌گفتند در سیاست مداخله نمی‌کنند، لابد با این کارشان قصد دارند رخنه در امور بیندازند و اختلال در انتخابات ایجاد نمایند. اگر در جواب ایرادهای ناواری که می‌گیرند سکوت کنیم، می‌گویند جواب نداشتند بدهند خفقان گرفتند؛ اگر جواب بدهیم می‌گویند دارند تبلیغ می‌کنند و این تبلیغ هم از نوع تبلیغ علیه نظام است و واجب‌الاعدام

عرض کنم خدمت انورتان که بنده زمانی در زندان به سر می‌بردم و روزی یکی از مسئولین بنده را احضار کرد و شروع به سؤال و جواب فرمود. عرض کردم این مقولات که شما می‌فرمایید اگر بنده جواب دهم تبلیغ محسوب می‌شود. فرمود، خیر؛ خیالت راحت باشد. ابداً تبلیغ محسوب نیست؛ توفیق جواب بده. بنده هم به پرسش‌های ایشان جواب دادم. چند روز بعد یکی از هم‌بندان را خواست و ضمن صحبت‌ها به او گفته بود که فلانی آمده اینجا و در جواب سؤالاتم قصد داشت مرا تبلیغ کند!

حالا وضعیت ما در این کشور اینچنین شده است. اگر دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم، می‌گویند این بهائیان مفتخورند و ابداً دلشان به حال این آب و خاک نمی‌سوزد و قدمی در راه آبادانی بر نمی‌دارند (در بازجویی از بنده پرسیدند که مثلاً چه کار عام‌المنفعه‌ای انجام

عجب جسارتی ورزیده‌اند که در ایران اسلامی دانشگاه بهائی درست کرده‌اند، پس باید تعطیلش کرد و جلسات امتحانش را به هم زد و اوراقش را مصادره کرد.

معلوم نیست، در این مرز و بوم تکلیف بهائیان چیست. از آن طرف می‌گویند تار و مارشان کردیم و جلسات روحی‌شان را تعطیل کردیم و بازار تبلیغشان را کساد فرمودیم؛ از این طرف آقای روزبهانی می‌فرمایند که در برخی از شهرستانها جلسات تبلیغی برگزار می‌کنند و جذب عضو می‌نمایند و تعالیم خود را گسترش می‌دهند.

حال، بنده چند نکته و سؤال از این آقای روزبهانی دارم که امیدوارم جوابی عنایت فرمایند:

۱- مگر تعداد پیروان یک آئین چقدر اهمیت دارد که شما سعی دارید تعداد بهائیان را کم جلوه دهید؟ مگر وقتی حضرت مسیح شهید شدند به جز یازده حواری و مریم مجدلیه کسی از پیروان وجود داشت؟ مگر مدت سیصد سال مقهور رومان و یهودان نبودند؟

حال گیرم که بهائیان در ایران ۳۰۰ هزار نباشند و به قول شما هشتاد هزار نفر باشند. اصلاً همان هم نباشند. این تعداد در مقابل شصت هفتاد میلیون نفر دیگر اینقدر ناراحتی ندارد که شما می‌نویسید و جلسات سخنرانی تشکیل می‌دهید و شماره مخصوص مجلات منتشر می‌کنید و رادیو و تلویزیون را به کار می‌گیرید و تهمت و افترا می‌زنید و عاقبت هم به اتهامی دروغین به زندان می‌اندازید و برای محاکمه هم می‌امروز و فردا می‌کنید. اصلاً از فردا اعلام کنید که تعداد بهائیان در ایران به اندازه انگشتان دست است و بس.

۲- اعلام فرموده‌اید که فقر علمی و فرهنگی سبب رشد اینگونه فرقه‌ها می‌شود. آیا بهتر نیست به جای افترا بستن به بهائیان، سعی کنید فقر علمی و فرهنگی خودتان را برطرف کنید و از غنای بیشتر برخوردار شوید تا کسی جذب بهائیان نشود؟ آیا بهتر نیست نقائص خود را مرتفع سازید تا مسلمانان، نه به سوی بهائیان، بلکه

به سوی آئین‌های زردشتی و مسیحی جذب نشوند؟ این فقر فرهنگی و علمی جامعه شما، که خودتان به آن اعتراف کرده‌اید، ناشی از آن است که خودتان را رها کرده‌اید و به این و آن چنگ می‌زنید، ردیه علیه مسیحیت و بهائیت و وهابیت می‌نویسید؛ ایرادهای خود را نادیده می‌گیرید و سعی در یافتن ایراد در دیگران می‌کنید. حضرت مسیح فرمود، "چگونه است که خاشاکی را در چشم برادرت می‌بینی اما چوبی را در چشم خود نمی‌بینی؟"

۳- فرموده‌اید که بهائیان در جلسات تبلیغی سعی در جذب نیرو دارند؛ آقای روزبهانی مگر لشکرکشی است که نیرو جمع کنیم؟ مگر ما با شما سر جنگ داریم که بخواهیم بر نیروی انسانی خود بیفزاییم؟ یک بار بیایید و اندکی بی‌طرفانه بنشینید و گوش بدهید ببینید صحبت بهائیان با غیربهائیان چیست. آیا جز این است که می‌گویند این راهی است که ما یافته‌ایم؛ شما خود دانید، خواستید

بپذیرید نخواستید نپذیرید؟ مثال شد که چرا مرا بی خبر گذاشتی؟ نشانه آن است که خودتان هیچ در جالبی شنیدم. یکی از بهائیان به هیچکدام دیگری را مجبور به یکی از مسلمانان می گفت، خوردن غذای خود نمی کند. با "سفره ای است که همه غذایشان را یک استثناء که اگر مسلمانی در آن نهاده اند. یکی مسیحی بخواد از غذای دیگری بچشد، است و یکی زردشتی؛ یکی مرتد حساب می شود و مجازاتی مسلمان است و یکی بهائی؛ یکی سخت در انتظارش است. از صابین است و دیگری یهودی. هریک از آنها می گویند غذای من این است و مشخصاتش آن. حالا، اگر یکی از آن میان برخیزد و شروع به پرخاش و اهانت کند که چرا مشخصات غذای خود را گفتی، لابد قصد داشتی غذای مرا بد جلوه دهی، آیا کارش صحیح است؟ عکس موضوع را نیز ملاحظه فرمایید؛ اگر کسی مشخصات غذای خود را بیان نکرد، آیا دیگری معترض نخواهد

فردی که مرا بی خبر گذاشتی؟ نشانه آن است که خودتان هیچ در جالبی شنیدم. یکی از بهائیان به هیچکدام دیگری را مجبور به خوردن غذای خود نمی کند. با "سفره ای است که همه غذایشان را یک استثناء که اگر مسلمانی بخواد از غذای دیگری بچشد، مرتد حساب می شود و مجازاتی سخت در انتظارش است. از صابین است و دیگری یهودی. هریک از آنها می گویند غذای من این است و مشخصاتش آن. حالا، اگر یکی از آن میان برخیزد و شروع به پرخاش و اهانت کند که چرا مشخصات غذای خود را گفتی، لابد قصد داشتی غذای مرا بد جلوه دهی، آیا کارش صحیح است؟ عکس موضوع را نیز ملاحظه فرمایید؛ اگر کسی مشخصات غذای خود را بیان نکرد، آیا دیگری معترض نخواهد

۵- بنده در پایان تقاضا دارم به جای اینگونه حملات یک جانبه به بهائیان از در گفتگو وارد شوید و بگذارید هر دو طرف آزادانه سخن خویش بیان کنند و مهربانانه سوء تفاهمات را برطرف کنند. بگذارید مردم خودشان از این گفتگوها نتیجه بگیرند. همه ما بندگان یک خداییم و همه در جهت عرفان او و اطاعت از خواسته او گام بر می داریم و همه هم در پیشگاه او مسئول هستیم؛ هیچکس مسئول دیگری نیست مگر در بیان حقایق باورهای خود. هم شما می خواهید اهل عالم با یکدیگر مهربان باشند و هم بهائیان. بشنویم شعری از فریدون مشیری که به زیبایی سرود:

ما که می خواستیم خلق جهان	دوست باشند جاودان با هم
ما که می خواستیم نیکی و مهر	حکم رانند در جهان با هم
شوربختی نگر که در همه عمر	خود نبودیم مهربان با هم
ای شمایان! که باز می گذرید	بعد ما زیر آسمان با هم
گر رسید آن دم که آدمیان	دوست گشتند و هم زبان با هم
آن زمان، با گذشت یاد کنید	یاد نومید رفتگان! با هم

ابیاتی از سنائی

قصیده ای که ابیاتی از آن در زیر آمده قصیده ای است در ۱۰۶ بیت که از شاهکارهای سنائی است. این قصیده مشحون از پند و اندرز و آموزش های اخلاقی است و روحیه ظلم ستیزی در آن بسیار قوی است ظالم را هشدار می دهد و مظلوم را امید وار می سازد و گوئی قصیده تمام دوران هاست.

ابیات این قصیده در بیش از ۱۵ جا از آثار مبارکه آمده است. (مآخذ اشعار در آثار بهائی تالیف دکتر وحید رافتی)

الاعتبار الاعتبار

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
ای خدا خوانان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کاین جان عذر آور فرو میرد ز نطق
پیش از آن کاین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار
پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند
عذر آرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار
تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور
تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار
از جهان نفس بگریزید تا در کوی عقل
دل نگیرد مر شما را زین خران بی فسار؟
وبعد به دلداری مظلوم می پردازد.

اندر این زندان بر این دندان زنان سگ صفت
روزی چند ای ستم کش صبر کن دندان فشار
تا ببینی روی آن مردم کشان چون زعفران
تا ببینی رنگ آن محنت کشان چون گل انار
گرچه آدم صورتان سگ صفت مستولی اند

هم کنون باشد کزین میدان دل عیار وار
 گلبنی کاکنون ترا هیزم نمود از جور دی
 باش تا در جلوش آرد دست انصاف بهار
 جوهر آدم برون تازد برآرد ناگهان
 زین سگان آدمی کیمخت خر مردم دمار
 باش تا کل بینی آن ها را که امروزند جزء
 باش تا گل یابی آن ها را که امروزند خار
 گرد دین بهر صلاح تن به بیدینی متن
 تخم دنیا در فضای دین به مکاری مکار
 علم دین در دست مشتی جاه جوی و مال دوست
 چون بدست مست و دیوانه است دره ذوالفقار
 خاطر کز را چه شعر من چه شعر ابلهی
 کور عین را چه نسناس و چه نقش قندهار
 نکته و نظم سنائی نزد نادان دان چنانک
 پیش کر بربط سرای و نزد کور آئینه دار

چند بیت زیر نیز از قصیده ایست گوئی برای این دوران سروده شده است.

این چه قرن است این که در خوابند بیداران همه
 وین چه دوراست اینکه چون مستند هشیاران همه
 طوق منت بینم اندر حلق حقگویان حق
 خواب غفلت بینم اندر چشم بیداران همه
 در لباس مصلحت رفتند زرقان دهر
 بر بساط صائبی خفتند طراران همه

رساله مدنیّه: طرحی برای اصلاح و آبادانی ایران ۱

دکتر بهروز ثابت

قسمت اول

مقدمه

رساله مدنیّه در سال ۱۸۷۵ میلادی از قلم عبدالبهاء و بنا به درخواست پدر بزرگوارشان حضرت بهاء الله شارع آئین بهائی به رشته تحریر درآمد. ایشان در آن هنگام ۳۱ ساله بودند و لذا این اثر را بایستی از ثمرات دوران جوانی آن حضرت در نظر گرفت. حضرت بهاء الله از ایشان می خواهند که رساله ای در باب فراز و نشیب تمدن بنویسند: "یا غصن اعظم محبوب آنکه چند ورقی در سبب و علت عمار (آبادانی) دنیا و خرابی آن نوشته شود به قسمی که متعصّبین را یک درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصغا حَفیف (صدای برگ درخت) سدره بیان که الیوم مرتفع است." چون این رساله به اتمام میرسد حضرت بهاء الله شعف و رضایت خود را از انشاء آن ابراز میدارند.

رساله مدینه برای اولین بار بدون ذکر نام نویسنده آن در هندوستان به چاپ رسید و سپس در قاهره و ایران انتشار یافت. اولین ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۹۱۰ در لندن و سپس در سال ۱۹۱۸ در شیکاگو تحت عنوان *Mysterious Forces of Civilization* صورت گرفت و اسباب شناسائی آن در ممالک غربی فراهم شد. نشر فعلی آن به انگلیسی توسط خام مرضیه گیل به نحوی استادانه ترجمه شده و تحت عنوان *The Secret Of Divine Civilization* شناخته شده است.

عبدالبهاء رساله مختصر دیگری را نیز در همان موازین رساله مدینه تألیف کرد که به عنوان رساله سیاسیّه شناخته شده و در سال ۱۸۹۳ میلادی صدور یافته است. رساله سیاسیّه را می توان مکمل رساله مدنیّه به حساب آورد. فرق اساسی بین آن دو آنست که مفاهیم و موضوعات رساله مدنیّه کلی تر و عمومی تر و مورد خطاب آن مردم ایران و اهل عالم هستند در حالیکه رساله سیاسیّه بیشتر به مقتضیات و نیازهای جامعه بهائی معطوف است. در میان آثار انتشار دو اثر بدون ذکر نام ایشان صورت گرفته است. یکی همین رساله مدنیّه است و دیگری مقاله شخصی سیّاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است. مقاله سیّاح در حدود سال ۱۸۸۶ میلادی نوشته شده و چاپ اوّل آن در ۱۸۹۱ توسط ادوارد براون صورت گرفت و سپس با تجدید نظر به چاپ های بعدی رسید. در این کتاب عبدالبهاء به عنوان یک سیّاح بیطرف مشاهدات خود را از داستان شگفت انگیز حضرت باب و قهرمانیهای مؤمنین

آن حضرت بیان می فرماید . در هر دو کتاب یعنی رساله مدنیّه و مقاله سیّاح عبدالبهاء برآن است که بدون ذکر نام خود و بدون آنکه عرق تعصّب برانگیخته شود اهل خرد را دعوت کند تا در مواضع این دو اثر گرانقدر تفحص و تحری حقیقت کنند . به علاوه می توان گفت که طبع رساله مدنیّه و مقاله سیّاح بدون ذکر نام نویسنده نشانه دیگری از عبودیت عبدالبهاء بود که نمی خواست در زمان حیات حضرت بهاء الله نام خود را بر روی اثری- آن هم اثری که مخاطب آن جامعه غیر بهائی بود - بگذارد و انتشار دهد.

حیات عبدالبهاء مملو از نشانه های ایثار و امحاء نفس بود و برای خود طالب نام و نشان نبود. چون رساله مدنیّه با سه صدر مطالعه شود می توان دید که با صراحت و صداقت یک فرد دلسوز برای جامعه ایران نوشته شده و در آن از اغراض و تمایلات شخصی اثری نیست . تأکید ایشان بر حقیقت جوئی است و آنچه که اسباب اصلاح و آبادانی جهان شود. در رساله مدنیّه می بینیم که ایشان بدون ذکر نام خود و اشاره مستقیم به امر بهائی به تجزیه و تحلیل اجتماعی می پردازد و سپس برنامه منظمی را برای احیاء ایران عرضه می کند . مردم ایران، روشنفکران ، سیاستمداران، و اهل ایمان را دعوت می کند تا بیطرفانه این مفاهیم و دعوت عمومی را مورد نظر قرار دهند .

روش رساله مدنیّه پرهیز از دیدگاه ایدئولوژیک و عرضه راه حل های عمومی بر اساس واقعیات موجود ایران بود. ایشان در سفرهای خود به غرب نیز در کنفرانس ها و خطاباتش اصولی کلی و عمومی را مطرح فرمود که جلوه روح عصر جدید بود و شنوندگان خود را دعوت می کرد که در ماورای وابستگی های مذهبی و ملی و عقیدتی اگر این تعالیم را با نیازهای جامعه بشری مقارن می بینند در ترویج آنها بکوشند . در جایی به نحوی خالی از تکلف می گوید که صلح عمومی نیاز فوری جامعه انسانی است. چه ضرری دارد که اگر ما صلح را کمی تجربه کنیم؟ اگر از آن بهره دیدیم ادامه اش دهیم و اگر نتیجه ندیدیم همیشه می توانیم به شیوه چند هزار ساله جنگ و ستیز بازگردیم

در زمینه کلی، اساس و پایه این کتاب شرحیست در علل و اسباب مدنیّت. چه عواملی باعث پیشرفت و ترقی نظام اجتماعی انسان و مدنیّت جهانی می گردد؟ همچنین این کتاب تحلیل و نقدی است از تجدد گرایی و نیز تجزیه و تحلیل نقادانه ایست از موقعیت جامعه ایران و علل عقب ماندگی آن و چاره جوئی منظم و دقیق برای پی ریزی آینده ای که آن کشور را همچون گذشته شکوفای آن منادی صلح و سلام جهانی و مروج پیشرفت و تکامل اجتماعی سازد.

اصطلاح تمدّن در مفهوم کلی آن اشاره به سیر و جریانی پیش رونده است که دارای نوسان و فراز و نشیب است اما متوجّه به هدفی والا است و به آینده چشم دوخته است . از اینرو تمدّن در ذات خود دارای یک حرکت مارپیچی

منظم و در حال تغییر و تجدد مداوم است. رابطه اخص تمدن و تجدد بر می گردد به تمامیت تحولاتی که در چند قرن گذشته از اروپا آغاز و سپس به تمام جهان نفوذ کرد و عصری جدید را در تاریخ بوجود آورد که آن را از تاریخ باستان و دوران قرون وسطی بنحوی بنیانی جدا می کرد. این همان جریان است که از آن به عنوان مدرنیته یاد شده و به عنوان یک جهش تمام عیار اجتماعی و فرهنگی سنت و آداب و رسوم پیشین را به چالش طلبیده است. ایران نیز از این معرکه بدور نبوده و تنش میان سنت و تجدد از قرن نوزده به بعد جامعه ایران را دچار تشنج و التهابی بیسابقه ساخته است. عبدالبهاء با مفهوم وسیع و جامع تمدن وارد این بحث میشود و مدلی از علل و اسباب تحول و تجدد تمدن عرضه می کند و سپس مطابق مقتضیات این مدل تنش و التهاب مدرنیته و سنت را در ایران مورد نقد و تحلیل قرار می دهد.

با نظری اجمالی به تعاریف عبدالبهاء در رساله مدنیّه و سایر آثار و توقیعات و خطاباتشان درمی یابیم که دیدگاه ایشان از مفهوم تمدن و مدنیّت دیدگاهی وسیع، عمومی، و جهان شمول است. تمدن را نتیجه قوای روحانی و عقلانی انسان میداند که در اثر ارتباط دیالکتیک انسان با محیطش رشد و تکامل یافته است. تمدن را به ملت و بوم و نژاد و مذهبی خاص نمیتوان منحصر دانست چرا که مفهوم تمدن نتیجه روابط ضروری ارتباطات پویای فرهنگی است که زبانها و یافته های فکری و علمی و هنری ملل گوناگون را بیکدیگر پیوند زده و آنها را در مسیر بالندگی یک تمدن جهانی هماهنگ ساخته است.

نقش عقلانیت

عبدالبهاء رساله مدنیّه را با ذکر اهمیت عقل که اسباب دانائی و شناسائی است چنین آغاز می کند: "بسم الله الرحمن الرحیم - بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگار را سزااست که از بین کافّه (تمامی) حقائق کونیه حقیقت انسانیه را به دانش و هوش که نیرین اعظمین عالم کون و مکانست مفتخر و ممتاز فرمود و از نتایج و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرات کائنات را به صور بدیعه و نقوش جدید مرقم و منطبع نمود." در ادامه این مطلب عبدالبهاء عقل انسان را که عامل اندیشه ورزی و کشف حقائق و کسب دانش و شناسائی است نشانه و آیت الهی در عالم خلقت دانسته و آن را اشرف بر تمام مخلوقات می داند. معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلف را از فیوضات و نتایج و آثار عقل دانسته و ظهور عقل را در حیات انسان موجب تمدن و انسانیت محسوب میدارد. می نویسد "هر طایفه و قبیله که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سائر قبائل و ملل پیشترند. عزت و سعادت هر ملتی در آنست که از افق معارف چون شمس مشرق گردند."

جالب توجه است که ایشان رساله ای را که در مورد علل و اسباب فراز و نشیب تمدن و به خصوص در مورد اصلاح و آبادانی ایران نوشته با مقدمه ای در ذکر اهمیت عقل و کسب دانش آغاز می کند. رساله مدنیّه زمینه ای اجتماعی به مفهوم عقل و دانش میدهد. عقل و دانش در مفهومی انتزاعی به کار گرفته نشده بلکه به عنوان وسیله و اسباب تحوّل اجتماعی و اصلاح تمدن مطرح گشته است. یعنی تحوّل اجتماع یک جریان کوربی هدف نیست و یا بر اساس مقدرات رقم نمی خورد. لازمه آن آگاهی و شناخت است که از طریق قوای محرکه و پویای عقل و فکر و خرد حاصل میشود. توصیه عبدالبهاء در مورد تحوّل فکر و کسب دانش و لزومیت این تحوّل برای اصلاح و آبادانی ایران را بایستی در موقعیت زمانی و مکانی آن قرار داد. این توصیه و تأکید بیشتر از ۱۳۰ سال پیش برای جامعه ایران مرقوم گشته است. ایران هنوز ۳۰ سال با انقلاب مشروطیت فاصله داشت. نسیم افکار نوین و تجدّد گرایی به وزش در آمده بود اما جامعه ایرانی با اصلاح و تجدّد فاصله ای عمیق داشت و ابرهای تیره نادانی و خرافات جو اجتماعی ایران را با تیرگی و خاموشی و سکون پوشانده بود.

ناصرالدینشاه با قدرت مطلقه بر مملکت حکمفرمائی می کرد. و لخرجی و بی کفایتی بودجه کشور را به ورشکستگی کشانده بود. ناصرالدینشاه با گرفتن قرض از دول خارجی خرج سفرهایش را به اروپا تأمین می کرد. اگر هم به فکر اصلاحات می افتاد اقداماتش جلوه ای از طبیعت متلون المزاج او بود. به اقدامی ذوق و شوق پیدا می کرد و چون ذوق و شوقش به پایان میرسید کار را پا در هوا و معلق می گذاشت و به هوس دیگری می پرداخت. قدرت مرکزی ضعیف بود و سیستم فئودالی در ولایات حکم میراند. قحطی و گرسنگی و بیماریهای مسری رایج بود و این عوامل به نحو فاحشی موجب مرگ و میر و کاهش جمعیت ایران گشته بود.

جامعه ایران در قرن نوزده تشکیل میشد از شاه و خانواده او، علمای مذهبی، زمینداران، صاحبان قبایل، تجار، و یک اکثریت فقیر که بیشتر به عنوان رعیت در قراء و قصبات می زیستند. آموزش و پرورش در انحصار اقشار بالا بود و بیشتر به تحصیلات مکتبی اختصاص داشت. خواندن و نوشتن برای همه امکان پذیر نبود و اصولاً فرهنگ حاکم لزومیتی نمی دید که همه با سواد باشند. زنان که شدیداً مورد تبعیض جامعه مرد سالار قرار داشتند طبیعتاً از امکانات آموزشی نیز محروم بودند. اولین نشانه های تحوّل در نظام آموزشی با تشکیل دارالفنون بوجود آمد که علاوه بر تعلیمات مذهبی موضوعاتی مثل زبانهای خارجه، علوم نظامی و فنی و حسابداری را مورد نظر قرار داد. اما نظام آموزشی تا اوایل قرن بیستم همچنان راکد و عقب افتاده باقی ماند. مدارس عمومی دولتی بعد از انقلاب مشروطیت پا گرفتند و برخی از مدارس خصوصی سردمدار آموزش نوین در ایران گشتند.

در مورد ظلمت قرون وسطائی ایران در قرن نوزده بسیار نوشته شده و کتب و مدارک مفصل در این زمینه موجود است. رساله مدنیّه در چنین جو سیاسی و اجتماعی به رشته تحریر در آمد. لازم به تذکر است که در دوران

حکومت ناصرالدین‌شاه دو حرکت اصلاح طلبانه بوجود آمده بود که اولی اصلاحاتی بود که توسط امیرکبیر در دوران کوتاه مدت صدارتش عملی شد ولی با توطئه نزدیکانش و فساد حاکم بر دستگاه سیاسی با مرگ او خاتمه یافت و دومی اصلاحاتی بود که در دهه ۱۸۷۰ در تحت رهبری میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار عملی شد که باز هیئت حاکمه و عوامل محافظه کار سنتی را خوش نیامد و به استعفای او انجامید.

رساله مدنیّه عبدالبهاء در همین دهه اصلاحات نوشته شده و بنظر میرسد که نویسنده آن با توجه به دو حرکت ارتجاعی و ترقی خواهانه که بر نظام سیاسی و اجتماعی ایران حاکم بود خواسته است دیدگاه خود را در ارتباط با تحولاتی که ایران را درتند باد اجتناب ناپذیر تجدّد خواهی قرار داده بود عرضه کند.

تأکید عبدالبهاء بر اهمیّت و مرکزیت عقل و تفکر و لزوم کسب معارف جدید و تحوّل نظام تعلیم و تربیت در حقیقت واکنشی بود به مشکلی که برای چند قرن ایران را از تحولات و تفکرات جدید برکنار داشته بود. این مشکل، نظام اجتماعی و سیاسی بود که آموزش و پرورش را فقط در قالب سنتی اش برای برگزیدگان می خواست و اکثریت افراد جامعه و زنان را از فعالیت اجتماعی محروم میساخت. نظامی که سنت و آداب و رسومش از چرخ تحوّل بازمانده و ارزشهایش با قشریت و خرافات در هم آمیخته و مروج دنباله روی بود. نظامی که مردم را ناتوان و ضعیف می دید. در چنین نظامی تقلید بر تفکر آزاد غلبه داشت. به مردم می آموخت که حیات خود را مدیون نظام حاکم بدانند و اراده و استقلال و آزادی فکر و عقلانیت را تسلیم تابعیت و تقلید کورکورانه کنند. به زبان دیگر عبدالبهاء در آغاز رساله مدنیّه با تأکید براهمیّت فکر و عقل توجه خواننده را به این نکته جلب می کند که اصلاح و آبادانی ایران منوط و موکول به استفاده از نور عقل در سنجش شناخت و ادراک است. هر اقدام و رفرمی محکوم به شکست است اگر روحیه تحرّی مستقل حقیقت در بطن فرهنگ و نظام آموزشی رسوخ نکند. عبدالبهاء در سالهای بعد و در سایر آثار و کتب خود و همچنین در خطاباتش در طی دو سفر به اروپا و آمریکای شمالی به تشریح و توضیح مفصلتر این موضوع پرداخت و فریاد زد تمام سوء تفاهات از همین اوهام و تقلید است. سنت دیانت بایستی از قید تقلید موروثی نجات یابد تا بتواند در حیات فردی و اجتماعی دارای تأثیر و نتیجه باشد. تا سوء تفاهم تقلید از میان نرود و دیانت با علم و عقل توأم نگردد فرهنگ نمی تواند تجدّد یابد.

عظمت گذشته ایران

موضوع دیگری که در صفحات اول رساله مدنیّه به چشم میخورد اشاره عبدالبهاء به عظمت گذشته ایران و تأسف ایشان از موقعیّت فعلی آنست. عبدالبهاء با بیان این تضاد- تضاد میان عظمت باستانی ایران و انحطاط اجتماعی و فرهنگی آن در قرن نوزده - این سؤال را مطرح می کند که علل و اسباب این رکود و عقب افتادگی چه بوده و

چگونه میتوان در این بن بست اجتماعی راهی را برای آینده ایران گشود؟ می نویسد: "ای اهل ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمائید و سر به جیب تفکر فرو برده به بصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است. در ازمنه سابقه مملکت ایران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بود. عزّت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در افطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع ... (زمانی ایران) در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع بدایع و معدن فضائل و خصائل حمیده انسانیه. دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود. "سپس با اشاره به تاریخ و اسفار تورات که به ذکر و ستایش کورش پادشاه ایران پرداخته اند می نویسد "در زمان او حکومت ایران از حدود داخلیه هند و چین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم به ۳۶۰ اقلیم بود حکمرانی می نمود ... خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مشبوتست که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست." در ادامه یادآوری عظمت باستانی ایران، عبدالبهاء به عنوان یک ایرانی و از روی محبت و مقصد خیر هموطنان خود را مورد خطاب قرار میدهد: "آیا غیرت و حمیت انسان قائل برآن میشود که چنین خطه مبارکه که منشاء تمدن عالم و مبدء عزّت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محل تأسف کل قبائل و شعوب گردد؟ آیا اهل ایران در قرون پیشین سر دفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان به فضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مُشرق نه؟ این عبد لازم دانسته که بشکرانه این همت کلبه مختصری در بعضی مواد لازمه لوجه الله مرقوم نماید و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمه نُصحیه ابنای وطن خویش را چون نصح امین لوجه الله متذکر می نمایم و ربّ خیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه محبة الله به عالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق و تکذیب کل کوتاه است."

اشاره به عظمت گذشته ایران نه به جهت تحریک عواطف ناسیونالیستی است چرا که اصل وحدت عالم انسانی شاه کلید جهان بینی ایشان را تشکیل میدهد و در همین رساله مدنیّه در صفحات بعد به لزوم تشکیل یک اتحادیه جهانی برای حفظ صلح پایدار تأکید میکند. لذا اشاره ایشان به عضویت گنشته یرن یک کیفیت هشیارکننده و مقایسه ای تطبیقی میان گذشته و حال به جهت بیداری و انداز جمعیه یرن بوده است. جامعه ای که از گذشته پر شکوهش دور افتاده، در غرقاب رکود و عقب ماندگی سقوط کرده. و قدر نبود به روی پای خود بایستد تا بتواند هویتش را در تلاطم سنت و تجدّد گرائی بازیابد.

اشاره ایشان به گذشته و تأسف ایشان از عظمت و شکوهی فراموش شده در حقیقت تلاشی است برای تحکیم هویت ملی ایران. ایشان میدانست که اگر هویت ملی تحکیم نشود ایران یا پاکبخته و فریفته و از خود باخته نفوذ غرب میشود و یا بیشتر در قعر تعصبات و مقابله با تجدد و پیشرفت فرو میرود. با اشاره به گذشته پرشکوه میخواهد بگوید که علم و دانش و فضیلت و کمال بخشی از فرهنگ و آئین این قوم بوده. ریشه تاریخی دارد. مطلب نوظهوری نیست. لذا بایستی به استقبال ترقی رفت، مثل گذشتگانمان. یعنی تمدن و مدنیت در ایران سابقه دارد. این سابقه تمدن در ایران و سنت مدنیت و کمال جوئی در تاریخ ما ایجاب می کند که حال نیز به جای مقابله با تجدد در راستای آن قرار گیریم. خود را در مقابل آن نایزیم چون ما تازه به دوران رسیده بازار مدنیت نیستیم. لذا می توانیم با بلوغ و حکمت و کمال با تجدد برخورد کنیم.

خروج از بن بست عقب افتادگی

عبدالبهاء مفهومی از تجدد گرایی را عرضه کرده که نه تنها در زمان نگارش کتاب بلکه مطابق موازین قرن بیست و یکم نیز اثری مترقی و راهبردی برای خروج از بن بست توسعه نیافتگی است. رسالاتی که در مواضع اجتماعی نوشته میشوند غالباً موضع فکری زمان و شرایط اجتماعی و محیطی خود را منعکس می کنند. زبانشان از اصطلاحات رایج همان عصر استفاده می کند. مثلاً اصطلاح توسعه اجتماعی و اقتصادی به مفهوم امروزی آن در قرن نوزده حتی در جامعه شناسی غرب موجود نبود. در رساله مدنیّه اصطلاحات کلی مثل آبادانی و اصلاح بکار گرفته شده اما مفاهیمی را که عبدالبهاء به عنوان شرایط آبادانی و اصلاح بر می شمرد از تعاریف سنتی قرن نوزده فراتر می رود و با تفکرات جدید در باب توسعه اجتماعی همخوانی پیدا می کند. لذا نباید گمان کرد که چون اصطلاحات و زبان رساله مدنیّه مطابق زبان و گفتمان رایج روز نیست پس مفاهیم آن نیز متعلق به قرن نوزده است.

رساله مدنیّه شامل طرح و پیشنهاداتی است برای اصلاح و آبادانی ایران. در قرن بیستم مسأله توسعه و شرایط خروج از بن بست توسعه نیافتگی به خصوص برای کشورهایی که تحت عنوان جهان سوم و یا در حال توسعه و یا توسعه نیافته قلمداد گشته اند در صدر مسائل حیاتی جامعه جهانی قرار داشته است. متفکران در مورد آن کتب و رسالات نوشته اند و دول و سازمانهای جهانی در خصوص آن سیاست پردازی کرده اند و نیز الگوهای مختلف توسعه با مبانی متفاوت و گاه متضاد ایدئولوژیک در گوشه و کنار جهان پیاده شده اند. برخی نتایج مثبتی به بار آورده و برخی به شکست و بحران منجر گشته اند. عبدالبهاء در رساله مدنیّه طرحی را برای مشکل توسعه نیافتگی مطرح میکند که ابعاد و جزئیات آن بایستی در آینده توسط محققین و صاحب نظران مورد بررسی قرار گیرد. از جمله اصول مطرح شده در این رساله مسأله لزومیت و الویت نیروی انسانی تحصیل کرده و فرهیخته است.

عبدالبهاء با بیان مثالهایی اهمیت منابع زیرزمینی و موقعیت جغرافیائی و سابقه تاریخی ملل را ذکر میکند ولی آنها را شرط اصلی خروج ازین بست توسعه نیافتگی نمی داند. حتی کثرت جمعیت - یعنی صرف نیروی انسانی - را بدون تربیت فکری و علمی و مهارت فنی کافی نمی داند. آنچه که اسباب پیشرفت و توسعه ملّی را فراهم میسازد تربیت نیروی انسانی جامعه به اسباب و فنون تمدن است. مثالی از کشور چین می زند که در زمان نگارش این رساله در تحت سیستم بسته فئودالی قدم به نیمه دوم قرن نوزده گذاشته بود. تمدّن و فرهنگ درخشان چین که در گذشته های دور فلسفه اخلاق جامعی مثل جهان بینی کنفوسیوس و الهیات لائوتسه را عرضه کرده و با انعطافی بی نظیر ادیان هندو و بودائی را با منظر فکری چین در هم آمیخته بود در قرن نوزده دچار بحران و عقب افتادگی اجتماعی و سیاسی گشته بود. در قرن نوزده امپراطوری چین از درون به انزوا طلبی، تجزیه، بحران اجتماعی، و فساد سیاسی دچار و از بیرون با یورش و توسعه طلبی نیروهای استعمار طلب اروپائی روبرو بود. بحران داخلی و مقاومت عناصر ارتجاعی و پرهیز ایشان از قبول تحولات فکری، اجتماعی، علمی، و فنی ناشی از مدرنیته این کشور را طعمه مناسبی ساخته بود برای نیروها و عناصر توسعه طلب خارجی. استعدادات نهفته در مردم چین امکان شکوفائی نداشت و بیسوادی و عادات مضر اجتماعی مثل اعتیاد به تریاک قوه و توان مردم را ضعف کشانیده بود. برای سالها نیاز به رفم و اصلاحات مورد توجّه قرار نگرفت و اولین آثار تجدّد پس از تجربه تلخ شکست و اشغال کشور در سالهای پس از ۱۹۱۱ میلادی به مرور به ظهور آمد.

عبدالبهاء به دو جنگی که میان چین و انگلیس رخ داد و به جنگ تریاک مشهور است اشاره می کند و نتیجه می گیرد که قلت معارف باعث ضعف آن مملکت گشته و چین که از جهت کثرت نفوس بایستی دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهورترین ملل عالم باشد به جایی رسیده که دول خارجی به محاربه به آن برخاسته و با قوای کمی تسخیرش نموده اند. جنگ اول تریاک میان سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ میلادی و جنگ دوم در میان سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۰ میلادی واقع شد. محرک این جنگها جاه طلبی استعماری برای مونوپولی تجارت با چین بود. این برخوردها که جزئیات آن در کتب تاریخ نوشته شده سرانجام در سال ۱۸۵۹ منجر به فتح پکن پایتخت چین توسط نیروهای انگلیس و متحدان فرانسوی آن شد.

در اهمیت تاریخی و علل این جنگها بسیار گفته و نوشته شده. کارل مارکس در مقالاتی که در روزنامه New York Daily Tribune نوشت تجارت تریاک را ریشه و عامل اصلی این جنگها به حساب آورد. برخی دیگری آن را مقابله ای فرهنگی میان شرق و غرب دانسته اند. اما اشاره عبدالبهاء دائر بر آنست که اگر "دولت و ملت چین در درجات عالیه معارف عصریه متصاعد و به فنون تمدن متفنن بودند اگر کل دول عالم براو هجوم می نمودند البته عاجز گشته خائباً خاسراً مراجعت می نمودند." در ادامه این بحث عبدالبهاء به تحولاتی که در ژاپن

اتفاق افتاده بود اشاره کرده می نویسد: " و از این حکایت عجیب تر آنکه حکومت ژاپن در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت چین بود. چند سال است که چشم و گوش باز کرده تشبث به وسائل ترقی و تمدنات عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومیه نموده به قدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیه متوجه اصلاحات گشته علی العجاله حکومتش به مقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سُدس بلکه عُشر اهالی حکومت چین است در این ایام با دولت چین مقابلی نمود بلکه حکومت چین مجبور به مصالحه گشت. "

در این جا عبدالبهاء اشاره به دوره خاصی در تاریخ ژاپن می کند که از سال ۱۸۶۸ میلادی آغاز و تا ۱۹۱۹ ادامه داشت. مورخین این دوره را عصر میجی (منسوب به امپراطور ژاپن) نام نهاده اند. در این دوران بود که مقابله و کشمکش تجارته با غرب به انزواگرایی ژاپن خاتمه داد و رفُرم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آغاز گشت. قانون اساسی جدید نوشته شد. تأسیسات صنعتی و راه آهن بوجود آمد و مقدمه ورود بلند پروازانه ژاپن به سیاست و اقتصاد بین الملل فراهم گشت.

اشاره به تجربه ژاپن گویای واقعیت دیگریست که در مباحث مربوط به تجدد و ارتباطات شرق و غرب مطرح بوده است. میدانیم ژاپن با وجود اقتباس از علم و فن غربی تلاش کرده است که آداب و رسوم فرهنگی خود را حفظ کند. بسیاری تجربه ژاپن را نمونه ای میدانستند برای نحوه امتزاج فرهنگ خودی با علم و فن غربی. این تجربه البته در سالهای اخیر به چالش کشیده شد و آن را نمی توان نمونه کاملی از اتحاد شرق و غرب دانست. میدانیم سیاست نظامی گری و جاه طلبی های امپریالیستی برای سالها بر آن کشور حکمفرما بود. به علاوه آداب و رسوم سنتی آن هر چند او را از تقلید بی چون و چرا از غرب مصون داشت ولی در عین حال جنبه هائی از آن ملزم به تغییر بود. مثلاً برابری زن و مرد چندان در آداب و رسوم سنتی ژاپن مورد نظر نبود و یا فرهنگ آن مستعد بیگانه-ترسی بود. از این رو ژاپن قاعدتاً نمیتوانست از قضیه تجدد و مدرنیته و مسائلی مثل آزادی و برابری حقوق انسانها برکنار ماند. در هر حال آنچه مورد نظر عبدالبهاء اشاره به خروج ژاپن از انزوای سنتی اش و اقتباس از علم و فن جدید است که آن کشور را به یک قدرت و وزنه سنگین اقتصادی تبدیل کرد و با وجود شکستش در جنگ دوم و نابودی دردناک دوشهرش با بمب اتمی توانست دوباره قد علم کند و کیفیت تولیداتش شهره عالم گردد.

الگوهای رایج توسعه کم و بیش از دو جریان ایدئولوژیک متأثر بوده اند: یکی به جریان تجدد نوع غربی و تقلید از تمامیت جنبه های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آن معطوف و دیگری از انواع مختلف غرب ستیزی منبعث بوده است. نمونه و الگویی که عبدالبهاء بدست می دهد نه تقلید کورکورانه از غرب و نه بازگشت به عقب و مخالفت با نوآوری است. الگوی ایشان عرضه مدلیست که تجدد گرایی را تایید و تأکید می کند اما معنا و مفاهیم آن را

بسط می دهد. تجدد گرایی را جنبشی میدانند که بخشی است از جریان تحول تمدن بشری. در این حال تجدد گرایی که در اروپا شروع شد یک حرکت ضروری تاریخی بسمت جهانی شدن و بسط معیارهای علمی و عقلی و تحول نظام سیاسی و اقتصادی به شمار میرود اما نقطه ختم تحولات فکری و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عالم نیست. تجدد گرایی را بایستی یک قدم به جلو دانست اما قدم آخر فرض نکرد. از منظر عبدالبهاء تمدن مثل یک موجود زنده در حال تحول مداوم است. در جریان تحول مدارج متعددی را طی می کند. از مرحله ای به مرحله دیگر میرود. از این رو مرحله بالاتر از مرحله پائین تر بهتر است. دموکراسی بر خفکان برتری دارد اما خود نیز بایستی دگرگون شود و در خود اسباب تحولش را بیابد.

در مباحث مربوط به تمدن دو نظریه و یا دو برداشت گاه متضاد و آمیخته با پیش داوری ها مطرح بوده است. یک برداشت معتقد است تمدنها خطوط موازی یکدیگرند که در مقاطع تاریخی مختلف ظاهر شده اند، با یکدیگر در ارتباط بوده اند اما در هم امتزاج ارگانیک نیافته اند. این برداشت معتقد است که تمام نمود های تمدنی از ارزش واحدی برخوردارند. نمی توان فرقی میان آنها گذاشت و یکی را کمال یافته تر از دیگری دانست. یک نقاشی بر روی غار همان ارزش را دارد که نقاشی ون گوگ دارد. شعر و آواز تنهایی یک انسان ساده از همان ارزشی برخوردار است که سمفونی نهم بتهوون. اما برداشت دوم بر آن بوده که نمود های تمدنی دارای تفاوت ارزشی هستند. نمی توان همه جلوه های فرهنگ و جامعه را یکسان دانست. برخی جلوه ها کاملتر و جامعترند، ارزشهای والاتری دارند، و از جلوه های فرهنگی پیچیده تر و کمال یافته تری در هنر و علم و فن و سازماندهی روابط اجتماعی برخوردارند. برداشت اول سعی کرده که با دیدگاهی انسانی نقش هر تمدنی را شناسائی و تأکید و از هجوم و یکسان سازی تمدن غالب جلوگیری کند. معتقد است که اگر تمدنها را ادنی و اعلی بدانیم به امپریالیسم و تفوق یک تمدن بر تمدنهای دیگر خواهد انجامید. اما طرفداران برداشت دوم معتقدند که اگر تفاوتها را در نظر نگیریم ماهیت تمدن یعنی قوه پیشرفت و ترقی آن در آب رقیق نسبی گرایی حل میشود و انگیزه بهبودی و تغییر شرایط از میان میرود.

در ارتباط با این گفتمان، عبدالبهاء اشاراتی دارد به سیر کمالی تمدن. از منظر او نمی توان همه جلوه های تمدنی را یکسان دانست. داشتن برق و راه آهن و اسفالت از تاریکی و جاده های خاکی بهتر است. رفاه مادی امروز از فقر و فاقه چندین هزاران ساله پسندیده تر است. احترام به آزادی و حقوق انسانها از قرنهای بردگی و نظام فئودالی جلوتر است. جلوه های فکری، علمی، هنری، و فلسفی بر ساده اندیشی و خرافات سنتی ارجحیت دارد. پس درجات درکار است. اما این درجات را بایستی در تداوم درنگ ناپذیر تمدن جهانی قرار داد. تمدنی که از اجزاء فرهنگی تمام ملل بهره گرفته و به سمت مراحل بالاتر و متعالی تر در حرکت است. غایت این تمدن، اتحاد جهانی

و نهادینه شدن یگانگی و تثبیت حقوق مدنی همه انسانها است. لذا تهاجم و برتری جوئی به اسم تمدن مخالف روح اخلاقی تمدن است. آلمان در دوره نازیها جلوه گر جلوه های پرشکوه تمدن در زمینه های علمی و فکرفلسفی و ذوق هنری بود اما چون به اسم تمدن روح اخلاقی تمدن را نقض کرد و به استیلا جوئی و سلطه گری رو آورد به حضیض توحش غلطید.

دیدگاه عبدالبهاء میلیتاریسم دول غربی را نفی می کند. سیاستهای توسعه طلبانه را محکوم و لزومیت یک نظم نوین جهانی را براساس روابط و حقوق بین الملل و امنیت جمعی بر می شمارد. طرح ایشان شامل اصلاحات اساسی و تغییرات بنیادی در ارزش ها و نهاد های جهانیست. می توان گفت این طرح از طرفی معطوف است به مهار کردن قوه سیاسی و نظامی بی حد و حساب و آوردن آن قوه در تحت نظارت نظام جهانی. از این زاویه هدف این طرح نفی و لغو سیاستهای استعماری و امپریالیستی است از طریق قانون جهانی. از طرف دیگر به کشورهایی که مورد سیاستهای استعمار طلبانه قرار گرفته اند پیشنهاد می کند که حال وقت آن است که به روی پای خود بایستند. علم و فن کسب کنند. به تعلیم و تربیت اهمیت دهند. منابع زیرزمینی خود را به جای هدر دادن در راه ساختن نیروی انسانی توانا و ماهر بکار برند. دست روی دست نگذارند و به حبل "ما قربانی شده ایم" تشبث نجویند. دائما گناه فساد سیاسی و بحران داخلی و ورشکستگی اقتصادی را به گردن دیگران نیاندازند و به توطئه خارجی نسبت ندهند. برخیزند و با اصلاحات و روحیه صلح و آشتی و تعاون بین المللی مملکت خود را جلو برند. این دو زاویه ممد و مکمل یکدیگرند. از طرفی اصلاحات درونی ارکان نظم جهانی را تحکیم می کند. از طرف دیگر روند نظم جهانی به سمت قانون و امنیت جمعی، از بیرون، زمینه را برای تامین توسعه ملی فراهم می آورد.

این را می توان خلاصه ای از الگوی پیشنهادی عبدالبهاء در رساله مدنی دانست. یعنی نوعی تحلیل نظری که راه خروج از بن بست توسعه نیافتگی را نه در خود باختگی و نه در منازعه میداند. راه پیشرفت را در کسب معارف و تعلیم و تربیت و تشبث به مقتضیاتی میداند که لازمه مرحله رشد و تکامل جمعی انسان در این برهه از تاریخ می باشد. از این روست که توصیه می کند در جمیع شهرهای ایران حتی قری و قصبات کوچک مدارس متعدّد گشوده شود و همه بر تعلیم و کتابت تشویق و تحریص شوند. حتی اگر لازم است آموزش و پرورش اجباری گردد. چرا که از منظر ایشان تعلیم و تربیت است که عروق و اعصاب ملت را به حرکت میاورد و جسم بیجان را جان می بخشد. تا این امر صورت نگیرد کل تشبثات بی فایده است. در تحقق این امر گوشزد می کند که بایستی به جان کوشید تا آنچه را در محک تاریخ و تجربه آموخته شده به کار گرفت و در صدد اصلاحات بکار برد. چرا که آبادانی و تعمیر، تقویت ضعفا، احیاء فقرا، ترتیب اسباب ترقی جمهور، تکثیر ثروت عموم، توسیع دائره معارف، تنظیم حکومت، آزادی حقوق، امنیت جان و مال و عرض و ناموس فوایدش در هر مملکتی واضح است و این

امور اختصاص به مکانی خاص ندارد. می نویسد: "اوهامات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین و مسامحین فی الحقیقه اغراض شخصیه خود را در نقاب اقوال بی فایده ستر نموده در ظاهر به بعضی کلمات که هیچ تعلق به آنچه مضمر قلوب است ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوش می نمایند. ای اهل ایران قلب که ودیعه ربانیه است او را از آرایش خود پرستی پاک و مقدّس نموده باکلیل نوایای خالصه مزین نمائید تا عزّت مقدّسه و عظمت سرمدیه این ملّت باهره چون صبح صادق از شرق اقبال طالع و لائح گردد. این چند روز ایام حیات دنیویه که چون ظل زائل است عنقریب بسرآید جهد نمائید تا شمول الطاف و عنایت رب احدیت گردید و اثر خیری و ذکر خوشی از خود در قلوب و السن اخلاف بگذارید (و اجعل لی لسان صدق فی الآخرين). ای خوشا حال نفسی که خیر ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی همّت را در میدان منفعت جمهور افکنده تا به عنایت الهیه و تاییدات صمدانیه موید بر آن گردد که این ملّت عظیمه را باوج عزت قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را به حیات طیه تازه و زنده نماید و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانی را بحلیه اوراق و ازهار و اثمار سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید."

قبله گاه عالمیان

من یقین دارم این دیار عزیز	تاج رفعت رباید از کیوان
آنچنان سر بر آسمان ساید	شود عقل جهانیان حیران
سرزمین مقدّس ایران	قبله گاهی شود بعالمیان
دردل آسمان و در افلاک	بگرفته ملایکش بمیان
روح من آنزمان برقص آید	دست افشان باوج و پاکوبان
از دل و جان برآورد فریاد:	" باد جاوید کشور ایران"

عنایت الله اقتصادی

مهرهای شهداء

مهوش ندیمی

تقدیمی در می سال ۲۰۰۵

نامه بسیار عزیز بیت العدل اعظم ابهی که بافتخار تقدیم مهرهای شهدای امرالهی که بدست حاجب الدوله شهید شده بودند مهرهای شهدای امر مثل جناب ورقا و جناب روح اله ورقا شهید شدند چون این مهرها نزد پسر حاجب الدوله بنام الله یار خان حاجبی حاجب الدوله بوده اله یار خان از قدیم الایام با این حقیر روح الله فرهومند معاملات انتیک های حاجب الدوله را میکردم و بنده ۳۴ ساله بودم و ایشان ۹۰ ساله میلیون ها تومان از ایشان انتیک های قدیمی میخریدم و به قیمت بسیار گران میفروختم این مهرها غفلتاً بدست این حقیر رسید نمودم با نامه اصلی، مهرهای شهدای امرالهی را به حیفا بردم و مورد تفقد اعضای بیت العدل گردیم حال همان نامه و عکس مهرها بنام بنده در حیفا در زمره آثار امری ثبت شده است. حال نمونه عکس های مهر شهدای امر را به جناب آقای دکتر ندیمی و خانم بزرگوارشان مهوش خانم ندیمی برسم یادگار ۴۰ سال قبل تقدیم آنها نمودم که بسیار این حقیر مریض می باشد و برایم دعا بفرمایند با تحیات قلبی خودم تقدیم شد. عکس اصلی مهر حضرت اعلی نیز پیوست است.

روح اله فرهومند

۲ شهر الملک ۱۲۷

۸ فوریه ۱۹۷۱

زائر اعتاب مقدسه جناب روح الله فرهومند علیه بهاء الله

مکتوب آنجناب مورخ ۷۱/۲/۹ و شانزده عدد مهرهای شهدا و قدمای احبا که نزد فرزند حاجب الدوله بدست آمده سالماً واصل شد و در زمره آثار تاریخیه در این شطر بنام آن حبیب معنوی محفوظ خواهد ماند امیدوار چنانیم که از برکت زیارت بقاع منوره آنجناب و قرینه محترمه در ظل عنایت جمال ابهی بر عبودیت آستان قائم مانند و مشمول تائیدات الهیه گردند.

با تقدیم تحیات بهیه بیت العدل اعظم

یک حادثه

چندی پیش نظر به دوستی و آشنائی چندین ساله که با آقای روح الله فرهمند و خانواده عزیزشان داشته و داریم روزی به نهار به منزل دعوت کردیم که به لطف مورد قبول واقع گردید. ایشان اکنون ایام کهولت را میگذرانند.

آن روز با خود پاکتی آوردند که در آن دستخطی بود از بیت العدل اعظم الهی و عکسهائی از مهرهای ۱۶ تن از شهدای امر و داستانی در این رابطه تعریف کردند ... فکر میکنم خواندن این داستان برای احبای الهی جالب باشد.

حاجب الدوله را ایرانیان و خصوصاً احبای الهی به خوبی می شناسند، او یکی از صاحب منصبان دربار ناصر الدین شاه بود و فوق العاده مردی قسی القلب و بی رحم بوده. رسم بر آن بوده که مقامات مملکتی با سفرا و نمایندگان دولت خارجی دید و بازدیدهای رسمی داشته باشند. در این دیدارها طبق معمول هدایائی رد و بدل میشده. در نتیجه منزل حاجب الدوله پر بوده از اشیاء گرانبها که پس از گذشت زمان آنتیک شده بود. در میان این اشیاء قیمتی دو گلدان بلند گردن باریک بوده که روی طاقچه دم دست او قرار داشته. همه میدانیم که در زمان همین حاجب الدوله بود که گرفتاری و اسیر شدن احبای بی گناه ایران اتفاق می افتد. رفتار مأموران دولتی که تحت نظر حاجب الدوله بودند با زندانیان مظلوم بهائی در نهایت شقاوت و سنگدلی بوده ... در آن زمان امضاء کردن مرسوم نبوده، بجای آن از مهر استفاده میکردند، هر کس مهری داشته که در صورت لزوم زیر نامشان مهر می زدند ... وقتی که احبا در زندان بودند برای گرفتن سهمیه غذائی خود باید این مهرها را به مأموران میدادند آنها زیر ورقه غذائی آنها را مهر می زدند سهم غذائی را میگرفتند و به محبوسین میدادند ... که حتی گاهی اوقات از دادن همان سهمیه خوراکی هم خودداری میکردند.

موقع شهادت این عزیزان هر کدام را که به میدان شهادت می بردند حاجب الدوله بی رحم مهر آنها را میگرفته و داخل یکی از این گلدانهای نزدیک دستش می انداخته ... سالیان میگذرد ... "عمرها چون برق میگذرد و فرقها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد." (از لوح حضرت بهاء الله که با "ای بلبان الهی ... " شروع میشود).

بالاخره او هم با دستی خالی از مال و منال اندوخته ... سر بزیر خاک می برد ... بعد از مرگش اثاث منزل او به پسرش الله یار خان حاجبی حاجب الدوله میرسد. واقعه از اینجا شروع میشود که الله یار خان فرزند حاجب الدوله ۹۰ ساله بوده که شروع میکند به فروش اثاث منزلش که البته اثاث آنتیک پدر که به اسم آنتیک حاجب الدوله معروف بوده جزء آنها بوده ...

آقای فرهمند جوانی ۳۴ ساله بودند که به کار خرید و فروش آنتیک مشغول بودند. آنطور که در نامه شان متذکر شده بودند "اجناس آنتیک را به قیمت نازلی می خریدم و به بهای گرانی میفروختم." یکی از فروشندگان آنتیک همین الله یار خان بوده و در نتیجه، در اثر خرید آنتیک و رفت و آمد، باب دوستی بین آن دو برقرار میشود.

روزی آقای فرومند برای خرید به منزل الله یار خان میروند. او دو گلدان بلند گردن باریک را جلوی ایشان میگذارد... ایشان مشغول بازدید اولین گلدان بودند که از دهانه گلدان می بینند که چیزی موم مانند ته گلدان است ... دست دراز میکند که آنرا لمس کنند ولی دستشان نمی رسد... به الله یار خان میگویند ته این گلدان مثل اینکه پر است چی هست؟ به او میگوید نمی دانم ... از زمان پدر همینطور بوده ... تو به آن چه کار داری گلدان که سالم است ... بالاخره پس از بازدید گلدان دوم و مطمئن شدن از سالم بودن آنها بر سر قیمت معامله انجام نمیگیرد ... در نتیجه الله یار خان این دو گلدان را بر میدارد و میگذارد روی طاقچه و هر دو می نشینند و با هم صحبت میکنند - الله یار خان دو گریه داشته که به گفته جناب فرومند از نظر شکل واقعاً زیبا و تک بودند. دارای پشمی آبی رنگ و چشمانی قرمز چون یاقوت و فوق العاده مورد علاقه الله یار خان و مرتب از سرو کول او بالا میرفتند ... یک مرتبه هر دو گریه به بالای طاقچه می پرند آنجا دعواشون میشه و تن یکشان به یکی از گلدانها می خورد و در نتیجه یکی از آن گلدان های گرانبهای آنتیک از بالا به پائین می افتد و خرد میشود ... حال کدام گلدان پائین می افتد و خرد میشود ... همان گلدانی که ته آن چیزی مثل موم چسبیده بود - در اینموقع آقای فرومند می بیند که چیزهایی مثل دانه همینطور در اطراف طاق پخش شد. از روی کنجکاو و هوشیاری دُلا میشود یکی از آن دانه های چوب و خاک گرفته را بر میدارد و پاک میکند... می بیند مهر است... می خواند... نوشته شده ... ورقا ... دیگری را پاک میکند ... امین بله این همان گلدانی بوده که حاجب الدوله بعد از شهادت این عزیزان مهرهای آنها را در این گلدان میانداخته ... و حال پس از گذشت نیم قرن که دیگر کسی نمیدانسته در قد این گلدانها چه یادگارهایی از چه عزیزانی هست ... به فروش گذاشته میشود و بعد بر سر قیمت معامله انجام نمی شود - چون اگر فروش میرفت ... خدا میداند به کجا میرفت - شاید به همانجائی که عرب نی انداخت ... و در ثانی باید یکی از آنها بشکند ... آنهم کدام ... آن یکی که این مهرها در آن انباشته بود.

آقای فرومند این مهرها را با قیمت بالا از او می خردند و به محضر بیت العدل تقدیم میکنند - بیت العدل اعظم بوجود مهرها صحه میگذارند و به نام ایشان در محفظه آثار محفوظ میماند. چه نیروئی این گلدانها را از خرید و فروش حفظ کرد؟ و چه نیروئی آن گلدان موم گرفته را شکست؟ حضرت بهاء الله میفرمایند:

"یاروبن، حقّ مبین میفرماید: امروز ربیع رحمن ظاهر و نهالهای جدیدی که از ید تربیت الهیه در رضوان احدیه غرس شده بود به اثمار جنیه و اوراق لطیفه ظاهر و مشهود ولکن ظالمان عصر، یعنی علمای جاهل، در قطع آن جهدها نموده و مینمایند. بگو ای فراغت ارض اگر فرعون قادر بر اطفاء نور الهی شد شما هم می شوید ولکن هیئات هیئات، اراده او مهیمن است بر اراده های اهل عالم و قدرتش نافذ و علمش محیط بوده و خواهد بود." (از کتاب آیات الهی)



نامه محبت آمیز

شعر زیر از جناب محمد عبدی در پاسخ به نامه محبت آمیز هنرمندی محبوب میباشد.
جناب عبدی در نامه خود چنین مینویسند: "جناب مهندس حسین امانت در نامه محبت آمیزی همراه با برگ گلی از آستان مقام اعلی این ذره ناچیز را مورد لطف و عنایت قرار داده بودند"

"ارمغان"

هلا ای امانت که کاخ هنر شد از کلک تو صاحب زیب و فر
شنیدم که از شعر ناچیز من ستایش کنی پیش اهل سخن
تو خود در هنر، مهر تابنده ای
به آثار خود تا ابد زنده ای
چو مهرت بخاطر مرا یاد کرد بمکتوب لطفی دلم شاد کرد
گشودم چو مهر از سر نامه باز بدیدم پس آنگه بشوق نیاز
ز بعد پیامت که در، سفته بود
در آغوش نامه گلی خفته بود
گلی ارمغان از سرکوی یار عبیری چو گیسوی گلبوی یار
چو بوسیدم آن نوگلی را که بود پیامی ز گلزار ربّ الجنود
غباری معطر از آن یاسمن
پری سا شد از لرزش آه من
در آن دم که چون طیر فرخنده بال بدامان کرمل شدم در خیال
به دل، مهر و با آسمانی صفا بیاد گل روی عبدالبهاء
من آن یاسمن را به اشک و بخون
چنان آب دادم که شد لاله گون

برای چه کسی باید دعا کرد؟

مهندس بهروز جبّاری

این روزها در نقاط مختلف جهان جوامع بهائی که متشکل از ملیّت‌ها و اقوام مختلف هستند بنا به دستور مرکز جهانی خود برای بهبود اوضاع ایران کشوری که محل ظهور دیانتشان است به دعا مشغولند و من مانده ام متحیر که برای چه کسی باید دعا کرد؟

**** برای کسانی که مهرورزی را برنامه کارشان قرار دادند ولی با توسّل به دروغ و اتّهاماتی واهی و ناجوانمردانه انواع ظلم‌ها را به گروه‌ها یا از هموطنان خود روا میدارند وعده‌ای از آنان را بدون اجازه ملاقات با وکیل ماه‌ها در زندان نگاه میدارند و یا کسانی که با شهادت و بردباری فشارهای زندان را تحمل میکنند و منکر اعتقادات خویش نمی‌شوند و کینه کسی را بدل نمیگیرند چه که معتقدند "سیاست الهی مهربانی به جمیع بشر است بدون استثناء"**

**** برای معلّمی که در سرکلاس درس با حربه دروغ و افتراء غیر انسانی ترین اعمال را به جامعه بهائی نسبت میدهد و یا شاگرد بهائی حاضر در کلاس که اجازه حرف زدن و دفاع ندارد و از شدّت ناراحتی آرام آرام اشک میریزد.**

**** برای کسانی که به تخریب قبرستانهای بهائی می‌پردازند و آن را خدمت به دیانتشان می‌پندارند و یا کسانی که ناظر تخریب قبرهای هم‌کیشان خود و یا افراد خانواده خود میباشند و از مسیر انسانیت و اخلاق بهائی که مأمور به آن هستند انحراف نمی‌جویند.**

**** برای کسانی که با ادعای داشتن برنامه مهرورزی از ورود جوانان بهائی به دانشگاه جلوگیری میکنند و یا جوانان مستعد و علاقمندی که اجازه ورود به دانشگاه نمی‌یابند ولی حاضر نیستند در مقابل فرم مربوطه بجای دین خود، دین دیگری را ذکر کنند زیرا معتقد به انکار عقیده نیستند و لو اینکه منافعتشان ایجاب نماید. (تقیّه نمی‌کنند)**

**** برای افرادی که همه روزه در نشریات و وسائل ارتباط جمعی با توسّل به حربه دروغ و افتراء و دادن نسبت‌های ناروا به اشاعه نفرت نسبت به هم‌وطنان بهائی خود و بطور کلی افراد بیگانه می‌پردازند و یا کسانی که اتّهامات را می‌شنوند و اجازه دادن توضیح و دفاع برخلاف همه موازین قانونی و اخلاقی در نشریات مذکور ندارند و معتقدند که "سرانجام نور صداقت بر ظلمت کذب فائق آید و شمس حقیقت ابرهای تیره فریب را زائل سازد"**

**** برای کسانی که به خانه‌های افراد جامعه بهائی حمله میکنند و به ضبط و مصادره اموالشان می‌پردازند و یا صاحبان و ساکنین این خانه‌ها که فشارها را تحمل میکنند و به فکر انتقام جوئی و مقابله به مثل نمی‌افتند. زیرا معتقدند "ضرب و شتم و جنگ و جدال و قتل و غارت کار درنده‌های بیشه ظلم و نادانی است اهل حق از جمیع"**

آن مقدّس ومبرا"

****** وبطور کلی برای کسانی که همه روزه به نام دفاع از دین مرتکب اعمال غیر اخلاقی وجنایت میشوند وباید روزی در پیشگاه عدل الهی جوابگو باشند ویا افرادی که مورد تجاوز وبیعدالتی آنان قرار میگیرند ولی همچنان به اصول اخلاقی وانسانی معتقد باقی می مانند. زیرا تحت تأثیر این تعلیم اند که: "مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است آن را سبب عداوت واختلاف نمائید"

****** برای کسانی که شب به منزل طبیبی خدمتگزار مراجعه میکنند و او را به بهانه بردن سر مریض از خانه خارج میکنند و با هشتاد ضربه چاقو به قتل میرسانند وبعد از انقلاب به جنایت خویش اعتراف میکنند وبه پاس این خدمت! مورد تشویق وعنايت قرار میگیرند و یکی از آنان به دریافت لقب آیت الله مفتخر میگردد ویا آن طبیب خدمتگزار که از استراحت خویش چشم می پوشد و برای مداوای مریض از خانه خارج میشود وکشته میشود. (داستان کشتن دکتر برجیس در کاشان قبل از انقلاب)

****** برای کسانی که چندین نفر از جمله پیرمرد ۸۵ ساله ای را در یکی از دهات یزد به اتهام جاسوسی میکشند ویا آن پیرمرد که از دیانتش تبری نمی جوید ویا نهایت شهامت مرگ را به عدم صداقت ترجیح میدهد.

****** برای کسانی که صد ها نفر را به دلیل اعتقادات دینی بدون محاکمه کشتند و در اکثر موارد محل مزارشان را مخفی نگه داشتند ویا بزرگانی چون پرفسور منوچهر حکیم، دکتر مسیح فرهنگی، دکتر حسین نجی و دکتر فرامرز سمندری که مظهر انسانیت و خدمت به مردم بودند وعمری را به نیکنامی در میان مردم زیستند وحاضر نشدند از مسیر صداقت وانسانیت خارج شوند وکشته شدند.

ای جان به فدای آنکه پیش دشمن تسلیم نمود جان وتسلیم نشد

****** برای کسانی که به حل مشکلات جامعه خویش نمی اندیشند تا فرقه هائی از آنان با انجام اعمال تروریستی به کشتار یکدیگر اقدام نمایند ولی در عوض تمام فکرو انرژی خود را صرف این مسئله میکنند که باچه ترفند هائی به آزار واذیت وبدنام کردن گروه های دیگر جامعه پردازند ویا گروه های بی آزاری که مورد ایداء واذیت آنان قرار میگیرند وبه اصول اخلاقی دیانتشان پای بند باقی میمانند.

****** برای کسانی که برای جاه ومقام و جمع آوری مال و منال همه روزه به انجام اعمال غیر انسانی و ظلم وستم مشغولند یا کسانی که برای چندروزه حیات آنقدر ارزش قائل نیستند تا به انجام اعمال خلاف اخلاق پردازند ویا تحمل انواع سختی ها از مسیر اعتقادی خویش که خدمت به نوع بشر ومحببت است منحرف نمی شوند.

**برای کسانی که اماکن مقدسه و مورد احترام گروه های دیگر دینی و مخصوصاً بهائیان را خراب میکنند و یا صاحبان و علاقتمندان به این اماکن که ناظر هستند و برای بدکاران دعا میکنند .

و سرانجام باید برای ظالمین و بدکاران دعا کرد تا در پیشگاه عدل خداوندی بیش از این شرمسار نباشند و یا مظلومینی که چون به انسانیت و اخلاق دل بسته اند مورد عنایت الهی هستند. برای چه کسی باید دعا کرد ؟

به نظر میرسد که بدکاران و ظالمین که به رحمت الهی محتاج ترند بیشتر نیازمند دعا هستند تا کسانی که پا از دایره اخلاق و انسانیت بیرون نمی گذارند و با ایمان به حق "ظلمت جور و جفا را به نور حب و وفا زائل مینمایند."

هو الله

ای پروردگار این عالم ظلمانی را جهان انوار فرما و مظاهر شیطانی را ابرار و اختیار کن ابر رحمت بلند فرما و باران موهبت ببار و نسیم جان پرور بوزان و انوار شمس حقیقت ساطع فرما تا این گیاه پژمرده طراوت و لطافت یابد و درختان بی برگ و شکوفه سبز و خرم گردد. کوران بینا شوند و کران شنوا گردند. نادانان دانا گردند. و جاهلان واقف اسرار یزدان شوند. توئی مقتدر و مقدر و مصور و مهربان انک انت العزیز الکریم المنان. ع ع

هو الله

ای پروردگار مهربان این نفوس ندای ملکوت شنیدند و انوار شمس حقیقت دیدند و در فضای جانفزای محبت پریدند عاشقان روی تو اند و منجذبان خوی تو و آرزومند کوی تو و متوجه به سوی تو و تشنه جوی تو و مشغول به گفتگوی تو توئی دهنده و بخشنده و مهربان. ع ع

نمونه هائی از اشعار شعرای ایران

از رودکی تا عصر حاضر

عمر خیام

خیام فیلسوف، ریاضی دان، منجم، پزشک و شاعر اواخر قرن پنجم هجری قمری (قرن ۱۲ و ۱۱ میلادی) است او در نیشابور متولد شد و در همین شهر در حدود سال ۵۲۷ هجری (۱۱۳۲ میلادی) وفات یافت. کارهای او در زمینه های علمی آنطور که باید در جامعه شناخته نشده و او را بیشتر بخاطر اشعارش می شناسند که تعدادی رباعی است که در انتساب بیشتر آنها به خیام تردید وجود دارد بطوری که اهل تحقیق تعداد زیادی از رباعیاتی را که بنام او منتشر شده از او نمیدانند. عامل مهم شهرت جهانی خیام را باید در ترجمه بی نظیر ادوارد فیتز جرالده از رباعیات او به انگلیسی دانست که در واقع اقتباسی از افکار خیام و ارائه آن به جهان شعر و ادب است.

نمونه هائی از رباعیات

گر می نخوری طعنه مزین مستان را	بنیاد مکن تو حيله و دستان را
تو غره بدان مشو که می مینخوری	صد لقمه خوری که می غلام است آنرا

قرآن که مهین کلام خوانند آنرا	که گاه نه بر دوام خوانند آنرا
بر گرد پیاله آیتی هست مقیم	کاندر همه جا مدام خوانند آنرا

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست	بیداد گری شیوه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند	بس گوهر قیمتی که در سینه تست

امروز ترا دسترس فردا نیست	واندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم اردلت شیدا نیست	کاین باقی عمر را بها پیدا نیست

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست	بی باده گلرنگ نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست	تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست

این یک دوسه روزه نوبت عمرگذشت هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت	چون آب به جویبارو چون بادگذشت روزی که نیامدست و روزی که گذشت
برچهره گل نسیم نوروز خوشست ازدی که گذشت هرچه گوئی خوش نیست	درصحن چمن روی دل افروز خوشست خوش باش وزدی مگو که امروز خوشست
پیش از من وتولیل و نهاری بودست هرجا که قدم نهی تو بر روی زمین	گردنده فلک نیز به کاری بودست آن مردمک چشم نگاری بودست
آنانکه محیط فضل و آداب شدند ره زین شب تاریک نبردند برون	در جمع کمال شمع اصحاب شدند خواندند فسانه ای و در خواب شدند
جامیست که عقل آفرین میزندش این کوزه گردهرچنین جام لطیف	صد بوسه زمهر برجبین میزندش می سازد و باز بر جبین میزندش
این قافله عمر عجب می گذرد ساقی غم فردای حریفان چه خوری؟	دریاب دمی که از طرب میگذرد پیش آر پیاله را که شب می گذرد
آنانکه محیط فضل و آداب شدند ره زین شب تاریک نبردند برون	در جمع کمال شمع اصحاب شدند گفتند فسانه ای و در خواب شدند
دوری که در او آمدن و رفتن ماست کس می نزند دمی در این معنی راست	او را نه بدایت نه نهایت پیدا است کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست
این قصر که جمشید در او جام گرفت بهرام که گور می گرفتی همه عمر	آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

ایران در نظر بهائیان

سمندر مشکی باف

سیر تکاملی جامعه بشری از وحدت خانواده شروع شده و ادامه یافته و، با توجه به وسایل و امکاناتی که در اختیار داشته، مراحل گوناگونی مانند وحدت قبیله، وحدت شهر، و وحدت کشور را طی کرده و در سالهای اخیر وحدت قاره‌ای را نیز در اروپا شاهد بوده‌ایم و تلاش‌هایی نیز در آفریقا برای حصول این هدف مهم به عمل آمده است. توجه به هدف عالی انسانی، و مشاهده کلّ عالم به صورت یک دهکده جهانی، اینک در میان بسیاری از روشن‌اندیشان به ایده‌ای عملی تبدیل شده است. اما موانعی در راه حصول مقصود وجود دارد که باید برداشته شود. شاید چندصد سال قبل به هم پیوستن شهرها به هم نیز غیرممکن به نظر می‌رسید، اما بشر توانست بر بعضی از تعصبات شهری خویش فائق آید و دست در دست ساکنین شهرهای دیگر گذاشته سیر ترقی را پیماید. تصور نمی‌شود اگر کسی ساکنان شهرها را به وحدت و یکپارچگی دعوت می‌کرد و مزایای این اتحاد را بر می‌شمرد و استفاده از پیشرفت‌های فنی یک شهر برای بهره‌برداری از امکانات طبیعی شهر دیگر را بیان می‌کرد، کسی او را به خیانت یا وطن‌فروشی متهم می‌ساخت.

حال، اگر افق دید را اندکی گسترش دهیم، همین امکان را می‌توان در اتحاد کشورها به دست آورد. این امر هیچ منافاتی با وطن‌دوستی ندارد، بلکه می‌توان به جرأت تصریح نمود که نفس وطن‌دوستی است، چه که آوردن فن و سرمایه از کشوری دیگر به سرزمین آباء و اجدادی و استخراج مواهب خداداده، به نحوی که مورد استفاده طرفین واقع شود، طریقی برای ترقی و پیشرفت هر دو طرف است.

غرض از این مقدمه آن که شخصی به نام محمود قوچانی مطلبی را تحت عنوان "بهائیت و امریکا" مرقوم داشته و در سایت خود درج نموده است. مقاله ایشان سبب شده دیگران نظر سوء نسبت به دیانت بهائی و حضرت عبدالبهاء پیدا کنند و مطالب ناروایی مطرح فرمایند. آنچه که در این زمان در خود ایران رواج دارد و سرمایه‌های خارجی و متخصصین سایر کشورها جذب این مرز و بوم می‌شوند و در گوشه و کنار مملکت، بخصوص در سواحل خلیج فارس، به استخراج معادن نفت و گاز می‌پردازند، زمانی پیش از این توسط حضرت عبدالبهاء در سفرهای غرب پیشنهاد شده بود. ایشان به وضوح این ایام را مشاهده می‌فرمودند و پیشنهاد خود را مطرح کردند تا این اتحاد و این همکاری سریع تر صورت گیرد و قدم‌های بلندی در پیشرفت ایران برداشته شود.

آقای قوچانی و دیگران اگر نظری به سایر بیانات حضرت عبدالبهاء می‌فرمودند، و البته رعایت انصاف را هم می‌کردند که انصاف در این میان مظلوم واقع نشود، البته چنین مطلبی را مرقوم نمی‌فرمودند، بلکه زبان به

تحسین هم می‌گشودند. حال، فقط به چند نکته درباره عقیده بهائیان درباره ایران اشاره می‌شود و برای این که نگویند که اینها مبتنی بر هیچ کلامی نیست، به آثار حضرت عبدالبهاء (که در مقاله ایشان مورد حمله واقع شده‌اند) استناد می‌گردد:

۱- توصیه به بهائیان برای خدمت به ایران

حضرت عبدالبهاء مکرراً بهائیان را (نه فقط بهائیان ایران، بلکه بهائیان جهان را نیز) توصیه به خدمت به ایران فرموده‌اند. در کلامی می‌فرمایند، "انسان را عزّت و بزرگواری به راستی و خیرخواهی و عفت و استقامت است نه به زخارف و ثروت. اگر نفسی موفق به آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی، علی‌الخصوص به ایران، نماید، سرور سروران است و عزیزترین بزرگان. این است غنای عظیم و این است گنج روان و این است ثروت بی‌پایان" (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۹). و در کلام دیگر، در سفر اروپا، بهائیان را به آبادانی ایران فرا می‌خوانند، "حال باید ما در ترقی زراعی و صناعی و تجاری ایران بکوشیم ... چون به تحسین اخلاق ملت پردازیم، هر قسم ترقی در آن هست. اگر بهائیان به آنچه مأمورند قیام و عمل نمایند، مدتی نمی‌گذرد که متهی آمال جلوه نماید و مملکت ایران غبطه جنان و روضه رضوان شود" (همان، ص ۲۹۰). و در کلام دیگر می‌فرمایند، "احبای الهی را همواره دلالت و وصیت نماید که جمیع شب و روز به آنچه سبب عزّت ابدیه ایران است پردازند و در تحسین اخلاق و آداب و بذل همت و مقاصد ارجمند و الفت و محبت و ترقی و اتّسع صناعت و زراعت و تجارت سعی بلیغ و جهد عظیم مبذول دارند" (همان، ص ۲۹۱).

حضرت عبدالبهاء خطاب به دانشجویان بهائی و غیربهائی مقیم خارج ایران می‌فرمایند، "بلکه انشاءالله شما خدمتی به ایران نمایید، علمی تحصیل کنید که مفید به حال ایران باشد تا چون مراجعت می‌نمایید سبب حیات شوید ... بلکه به تأییدات الهیه تلافی مافات شود و عزّت قدیمه جلوه نماید" (سفرنامه، ج ۲ / پیام آسمانی، ج ۲، ص ۳۰۳). ایشان همواره خود را ایرانی می‌دانستند و این عشق را در دل و جان نگه داشتند. می‌فرمایند، "حضرت بهاءالله و حضرت باب هر دو ایرانی بودند و بیست هزار، سی هزار ایرانی در این سیل جانفشانی نمودند و من نیز ایرانی هستم، با وجود این که شصت سال است که از ایران خارج شده‌ام هنوز راضی به آن نگشته‌ام که عادات جزئیة ایرانی ترک شود. بهائیان ایران را می‌پرستند؛ نه همین حرف می‌زنند، شما نظر به عمل کنید، چه کار به قول دارید" (مائده آسمانی، ج ۲).

۲- زبان فارسی

حضرت عبدالبهاء بارها به بهائیان غیر ایرانی توصیه کرده‌اند که زبان فارسی را بیاموزند و از آینده چشمگیر این زبان سخن به میان آورده‌اند. خطاب به شخصی به نام سیدنی می‌فرمایند، "تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی. زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد" (پیام آسمانی، ج ۲، ص ۳۰۴). و از عشق خود به این زبان سخن گفته‌اند، "لسان این آواره فارسی است. بالطبع هر فُرسی لسان خویش را دوست دارد" (همان، ص ۳۰۴). حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "درباره زبان نوشته بودید. تازی و پارسی هر دو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو می‌آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هر چه این زبان را ستایش نمایند، سزاوار است" (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۰۸).

۳- آینده ایران

درباره آینده ایران به کرات و مرات سخن گفته و از آینده باشکوه آن خبر داده‌اند. از جمله می‌فرمایند، "مستقبل ایران در غایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جمال مبارک است. جمیع اقالیم عالم توجه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند" (امرو و خلق، ج ۲). و در بیان دیگر آمده است، "ایران مرکز انوار گردد. این خاک تابناک شود و این کشور منور گردد و این بی نام و نشان شهیر آفاق شود و این محروم محرم آرزو و آمل" (منتخبانی از مکاتیب، ج ۲). در کلام دیگر می‌فرمایند، "بهاء‌الله ایران را روشن نمود و در انظار عمومی عالم محترم نماید و ایران چنان ترقی نماید که محسوب و مغبوط شرق و غرب گردد" (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۷۸).

۴- نوروز باستانی

یکی از نمادهای شهیر ایران نوروز باستانی است که امر بهائی بر آن صحه گذاشته و گرامیداشت این روز را تأکید کرده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "از عادات قدیمه است که هر ملتی از ملل را ایام سرور عمومی که جمیع ملت در آن روز سرور و شادمانی کنند و اسباب عیش و عشرت فراهم آرند. یعنی یک روز از ایام سنه را که در آن روز واقعه عظیمی و امر جلیلی رخ داده آن را انتخاب نمایند و در آن روز نهایت سرور و نهایت حبور و نهایت شادمانی ظاهر کنند، دیدن یکدیگر نمایند و اگر چنانچه بین نفوس کدورتی حاصل، در آن روز آشتی کنند و آن اغبرار و آن دلشکستگی زائل شود، دوباره به الفت و محبت پردازند. چون در روز نوروز از برای ایرانیان امور عظیمه‌ای واقع شد، لهذا ملت ایران یوم نوروز را فیروز دانستند و آن را عید ملی قرار دادند. فی الحقیقه این روز بسیار مبارک است ... چون روز مبارکی است نباید آن روز را مهمل گذاشت، بی نتیجه نمود که ثمر آن روز محصور در سرور و شادمانی ماند. در چنین یوم مبارکی باید تأسیس مشروعی گردد که فوائد و

منافع آن از برای ملت دائمی ماند" (ایام تسعه، ص ۳۴۹). از نکات مهم آن است که روز نوروز از تعطیلات بهائیان است که در سراسر دنیا گرامی داشته می شود.

۵- عشق به ایران

حضرت ولی امرالله می فرمایند، "اهل بهاء، چه در ایران و چه در خارج آن، موطن جمال اقدس ابهی [ایران] را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز و ترقی و ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین، منافع و راحت، بلکه جان و مال خویش را فدا و نثار کنند" (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۷۸)

۶- راهنمایی جهت ترقی ایران

حضرت عبدالبهاء ضمن توصیه بهائیان به خدمت به ایران و اهل آن، منویات خود را اینگونه بیان می فرمایند و تأکید بر بی طرفی می کنند، "این آوارگان به هیچ حزبی مشترک و متمایل نبوده؛ در آن می کوشیم که بنیه ایران قوت گیرد و معلوم است قوت بنیه ایران جز به تأسیس اخلاق الهی ممکن نه. چون تعدیل و تأسیس اخلاق گردد، ترقی در جمیع مراتب محتوم است. هیچ ملتی بدون تعدیل اخلاف فلاح و نجاح نیابد و به تحسین اخلاق علوم و فنون رواج یابد و افکار بی نهایت روشن گردد؛ صداقت و امانت و حماسه و غیرت و حمیت بجوشد، سیاست به درجه نهایت رسد، صنایع بدیعه رواج یابد، تجارت اتساع جوید، شجاعت علم افرازد، ملت از برزخی به برزخ دیگر انتقال یابد، خلق جدید شود، "فتبارک الله احسن الخالقین" تحقق یابد" (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۸۳)

۷- تمجید از بزرگان ایران

حضرت عبدالبهاء از نفوسی که در گذشته ایران نقشی مثبت ایفا کرده اند، یا طریق انقطاع و وارستگی در پیش گرفته اند، به نیکویی یاد کرده اند. درباره شاه کیخسرو می فرمایند، "کیخسروا هم نامت به جهان راز پی برد، لهذا از تخت و تاج بیزار شد، خیل و حشم و چتر و علم برانداخت، به صحرای عزلت و کهسار غیبت شتافت" (یاران پارسی، ص ۱۳۰). درباره سیاوش می فرمایند، "ترکان خون سیاوش را هدر دادند؛ سر بریدند و دم مطهرش را به ظلم و جفا ریختند. لکن آن خون پاک چه اثری در جهان خاک نمود که جوششش به دامنه افلاک رسید" (همان، ص ۱۰۵). در تأکیدی دیگر می فرمایند که ظهور حضرت بهاءالله سبب احیاء نام بزرگان دیرین ایران گردید، "ای فریدون هم نامت گمنام شد؛ نامش لفظی است در السن و افواه. زیرا سلطنتش جهانبانی خاکدان بود و جهانبانش بی اساس و بنیاد. حال چون آفتاب جهان بالا از مشرق ایران طلوع نمود،

نام آن شهریاران تازه و زنده گشت؛ فریدون شگون یافت؛ جمشید قدرش پدید گشت؛ کیخسرو خسروی یافت و نوشیروان شیرین روان گردید. این از فضل حضرت یزدان بود" (همان، ص ۱۱۷).

۸- تمجید گذشته ایران

حضرت عبدالبهاء به کرات از عظمت گذشته ایران به نکویی یاد کرده و بزرگواری ایرانیان را تحسین فرموده‌اند. در رساله مدنیه (ص ۸) می‌فرمایند، "در ازمنه سابقه مملکت ایران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بود. عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع؛ آوازه جهانگیری تاجداران ایران حتی به سمع مجاورین دایره قطبیه رسیده ... حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه‌اش دستورالعمل کل ملوک قطعات اربعه* عالم گشته؛ ملت ایران مابین ملل عالم به عنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز؛ در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیده انسانیه. دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت‌بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عالمیان."

* موضوع مربوط به زمانی است که هنوز قاره آمریکا کشف نشده بود و لهذا چهار قاره بیشتر برای بشر شناخته شده نبود.

۹- ترک تعصبات

با توجه به آنچه که ذکر شد معلوم است که وقتی حضرت عبدالبهاء درباره ترک تعصبات وطنی سخن می‌گویند، مقصودشان این است که اینگونه تعصبات سبب خونریزی و از بین رفتن مال و جان طرفین متخاصم نگردد؛ جمیع انسانها در ظلّ شجره واحد جمع شوند، خود را نژاد واحد دانند، و بندگان خدای واحد شمرند. شاید این بیان حضرت عبدالبهاء که در خاتمه مقال (از صفحه ۳۶۴ یاران پارسی) نقل می‌شود، مقصود ایشان از ترک تعصبات را توضیح دهد:

هو الله ای مهربان حضرت یزدان در این زمان تجلی رحمانیت فرموده و جمیع آدمیان را در زیر سایه سدره منتهی مقرر مقرر نموده. این شجره طوبی بر شرق و غرب سایه افکنده و از فضل عمیم خداوند قدیم امید چنان است که کلّ امم را در ظلّ این شجره مبارکه با یکدیگر نهایت الفت و ارتباط بخشیده بحر واحد و جنت واحد و نجوم فلک واحد فرماید تا جمیع به مثابه کواکب نورانی در این فضای نامتناهی سیر و حرکت نمایند و به قوای جاذبه محافظه یکدیگر کنند. و علیک التّحیه و الثّناء ع

افکار جوانان ما صلای اعتلاء و برتری

مگان موریس

افکار جوانان ما حاوی سری مقالاتی است که توسط جوانان نگاشته شده و جناب پرویز ایزدی نیا آنها را ترجمه کرده اند و عندلیب تصمیم دارد هر بار یکی از این مقالات را درج نماید. با تشکر از کلیه جوانان و مترجم محترم جامعه بین المللی بهائی: دفتر سازمان ملل متحد. این نام مهم تلقی می شود و با ابهت، پر صلابت و پر شور جلوه می کند. وقتی فهمیدم که در دفتر مزبور به عنوان کارورز مشغول به کار خواهم شد، هفته ها رویاهای گوناگونی در ذهنم به رقص و پایکوبی پرداختند. دیپلمات های متنفذی را که ملاقات خواهم کرد، تصمیماتی که شاهد اتخاذ آنها خواهم بود، تمهیداتی که هر روز از کار ورزی ام در خواهم یافت، دانشی که به طریقی می توانم در این مؤسسه اظهار نمایم و کمکی باشم - یعنی آنچه که مظهر مرحله ای از پیشروی این تمدن به سوی نظم جدید جهانی است.

از زمانی که ده سال داشتم این رویا را در سر می پروراندم. آن موقع با پدرم به نیویورک رفته بودم و به عنوان بخشی از برنامه توریستی به بازدید از ساختمانهای سازمان ملل متحد پرداختیم. شاید خیلی خنک و بی مزه به نظر برسد اما احساس کردم تحت تأثیر ابهت راهنمای تور قرار گرفته ام. وجود این خانم سخت مرا متحیر می ساخت. او تاریخ را می دانست، ما را به اطاق های شورا برد؛ تاریخچه اثر هنری را باز گفت اما مهمتر از آن او دلیلی داشت که هر روز به سازمان ملل می آمد. میل داشتم آن حس هدفمندی را داشته باشم. در ذهن ده ساله ام شروع به بررسی احتمالات مختلف نمودم. فکر کردم که شاید بتوانم روزی در فروشگاه هدایای سازمان ملل کار کنم. از زمانی که فهمیدم کارورزی چیست فهمیدم که میل دارم در سازمان ملل متحد کارورز شوم.

مدت یازده سال این رویا را با خود داشتم و بالاخره در مقام و موقعیتی کاملاً متفاوت با آنچه که در نظر مجسم می کردم، تحقق آن را مشاهده کردم. وقتی به گذشته نگاه می کنم می بینم رویاهایی که تا روز اول کارورزی ام در دفتر جامعه بین المللی بهائی در سازمان ملل متحد در سر می پروراندم چقدر تکبر آمیز و ساده لوحانه به نظر می رسد. البته این تجربه به من الهام بخشید اما تحوّل ظریف و شخصی در من به وجود آورد که ابداً نمی توانستم در نظر مجسم کنم.

یکی از ۲۸ دانشجویی بودم که در ترم شورای دانشجویان ممتاز کالج ملی به نیویورک سفر کردم. شورای مزبور هر ساله ترمی را در یکی از شهرهای دنیا که دارای جاذبه و گیرائی است برگزار می کند. موضوع این ترم بسته به محلّ

عزیمت تغییر می‌کند. موضوع ترم، یعنی جهانی سازی و ارتباطات، بیش از خود شهر نیویورک مرا به خود جذب کرد. ما ۲۸ نفر از کالج‌ها و دانشگاه‌های مختلف سراسر کشور بودیم. هریک از ما دیدگاه‌هایی مخصوص به خود در مورد جهانی سازی را به نهادها و سازمانهای کارورزی مان آوردیم و هریک از ما به نحوی تغییر کردیم. بعضی‌ها در ایستگاه‌های تلویزیونی مانند ان بی سی یا سی بی اس کار کردند؛ بعضی‌ها در مؤسسات بازاریابی مشغول به کار شدند؛ چند نفر در موزه‌ها مشغول شدند؛ برخی در مجلات پیش‌تاز کارشان را شروع کردند. دو نفر برای یک مؤسسه عرضه‌کننده خدمات غیر انتفاعی برای جوانان کار کردند و یک نفر هم به عنوان کارورز خصوصی برای یکی از خوانندگان مشهور مشغول به کار شد. تنوع اماکن کارورزی ما منعکس‌کننده تنوع خود گروه بود.

ما ۲۸ نفر بلافاصله شروع به سازگار کردن خود با شهر نمودیم: جمعیتی که در پیاده‌روها در حرکت بود؛ جستجوی ارزان‌ترین رستورانها و خوابیدن شبانگاهی بدون آنکه اجازه دهیم صدای آژیرها ما را بیدار کند و غیره.

موقعی که در این جریان با موانعی روبرو شدیم می‌دانستم که در کارورزی من نقطه قوتی هست که تعداد زیادی از آن برخوردار نبودند - و آن این احساس بود که در میان همکارانم خانواده دومی داشتم. این ارتباط در اولین صبح کارورزی ام شروع شد و به مرور زمان از قوت بیشتر برخوردار گشت.

آن صبح روز اول، قطار چهار را تنهایی سوار شدم و در ایستگاه گراند سنترال پیاده شدم. قدم زنان به طرف میدان سازمان ملل رفتم و سعی می‌کردم خودم را از جلوی افرادی که شتابان به سوی کار و کسب خود می‌شتافتند کنار بکشم یا با آنها همگام نشوم. این نگرش را یافتم که اگر بتوانم به سرعت این نیویورکی‌های عجول یا حتی سریع‌تر از آنها حرکت کنم، در این صورت هیچکس نمی‌تواند سبب آزار و زحمت من شود. این نگرش به نظر می‌آمد که مؤثر است. هرگز کسی به من حمله نکرد و حتی تهدید هم نشدم، گو این که برای این حفظ و مصونیت شاید صیانت الهی را بیشتر از نگرش خود من باید به حساب آورد.

اما در آن اولین روز کامل کارورزی ام، موقعی که در میان خیابانهای شلوغ راهم را به سوی محل کار باز می‌کردم تا به دفتر کار برسم و هنوز از اعتماد به نفس کافی برخوردار نبودم، در حالتی از بهت و حیرت فرو رفته بودم. از پای درآمده، نفس بند آمده و با این که محل کار را می‌دانستم، اندکی پریشان و سردرگم وارد اطاق شدم. تمام سعی و تلاش خود را به کار بردم تا اشکهای ناشی از سرخوردگی و افسردگی ام را از فرو ریختن باز دارم. من بعد از یک سال خدمت در شهر کوچکی در منطقه روستائی اوکلاه‌ما، شهری که همه در خیابان به هم سلام می‌کردند، به نیویورک آمده بودم. در آن شهر بدون دیدن حداقل چهار یا پنج نفر آشنا نمی‌توانستم در خیابان راه

بروم. از این طرف تا آن طرف شهر فقط پنج دقیقه راه بود. اگر چه از شهر نسبتاً بزرگی می آمدم، اما چون یک سال در اوکلاهما گذرانده بودم سخت تحت تأثیر عظمت نیویورک قرار گرفتم.

سرپرستم، دوروتی لانگو متوجه پریشانی خاطر من شد و سعی کرد اعصاب مرا آرام سازد. به من گفت زیاد سخت نگیرم. دستمال کاغذی همراه با کتاب مناجاتی به من داد و گذاشت تا قدری از درد و رنج ناشی از ضربه فرهنگی رها شوم و به خود آیم. بعد گفت: "ما میل داریم از اوقات در اینجا لذت ببری. به خاطر داشته باش تا وقتی اینجا هستی ما خانواده تو هستیم."

حالم بهتر شد؛ مشتاق بودم با این وضعیت آشنا بشوم و عادت کنم. روز اولم با بهت و حیرت همراه بود چون شاهد جریان فکس های فراوانی بودم که مرتباً برای مرکز جهانی بهائی در حیفا، و برای محافل روحانی ملی سراسر جهان سرازیر می شد. از حجم مکاتباتی که در این دفتر جریان داشت و اطلاعاتی که در اختیارمان قرار داشت خیلی حیرت کردم. اما آنچه که از همه بیشتر شگفتی مرا برانگیخت سطح روابط بین افراد و گشاده روئی افرادی بود که در دفتر مزبور کار می کردند.

در سایر دفاتری که کار کرده بودم افراد شکایت می کردند که ارتباطات می تواند بهتر باشد. آنها می خواستند در مورد آنچه که دیگران در مورد آن فعالیت دارند بیشتر بدانند و در خصوص طرح هایی که با آنها مرتبط بود اطلاعات بیشتری کسب کنند. این گلایه ها را ابداء در دفتر جامعه بین المللی بهائی نشنیدم. اگر کسی مشکلی یا سئوالی داشت بلافاصله مشورت صورت می گرفت. بیشتر قوت و قدرت دفتر از توانائی بی نظیر مشورت و غلبه بر معضلات به شیوه ای متحد نشأت می گرفت؛ از کشمکش و رقابت که غالباً سدّ راه سایر دفاتر است در اینجا ابداء اثری نبود. می دانستم که ظهور و بروز اصول امر بهائی در اعمال روزانه را در دفتر جامعه بین المللی بهائی خواهم دید اما نمی توانستم بفهمم که مشاهده این گروه باور نکردنی از مردم و جزئی از آنها شدن سبب تقویت آگاهی و امید من برای عالم انسانی خواهد شد.

در طی دو هفته اول کارورزی ام لازم شد در طرحی مساعدت نمایم که یکی از اولین طرح هایی از این قبیل برای دفتر مزبور و کلّ عالم بهائی بشود. در بسته بندی و پست کردن سندی در مورد آموزش حقوق بشر کمک کردم که به عنوان کتاب راهنما و مرجع برای جوامع ملی به کار می رفت. به علت همکاری بین کارکنان دفتر در اجرای این طرح فرصتی پیدا کردم که احترام و سطح ارتباط در داخل دفتر را عیناً مشاهده کنم.

اساساً تحت نظر دو سرپرست، الین و جان، کار می کردم که به مرور زمان مانند برادر و خواهر بزرگترم در دفتر در آمدند. الین دستیار استغن کارنیک، مسئول ارشد اداری و جان دستیار لاورنس آرتورو، مدیر دفتر محیط زیست بود.

طولی نکشید که فهمیدم این عناوین به درک وظیفه مهمتر و بزرگتر فرد کمک می کرد اما به هیچ وجه هویت یا احترامی را که متوجه شخص بود تعریف نمی کرد. این و جان کسانی بودند که برنامه روزانه ام را سرو سامان می دادند. آنها ردیف کارها و وظایفم را مشخص می کردند، به من گفتند بر چسب ها را از بسته بندی های صحافی شده بردارم یا ۱۱۰ نسخه بخش های الف و ب را مقابله و صفحه شماری کنم. و این که آیا می توانم تا پایان روز آنها را آماده سازم؟ در سراسر روز بر پیشرفت کار من نظارت داشتند و گاهی اوقات اگر می توانستند از وقت ویرایش که در طبقه پائین انجام می دادند کم می کردند که به من کمک کنند.

جان و این توضیح دادند که شش سال یا بیشتر با هم کار کرده اند. آنها از افکار، ایده ها و زحمات بالقوه همدیگر خبر داشتند و همین موضوع تیم آنها را قوی تر می ساخت. آنها برای من نمونه ای از ظهور و بروز برابری واقعی بین زن و مرد بودند. اگر سئوالی داشتم یا اشکالی پیش می آمد و از جان می پرسیدم و او نمی توانست فوراً جواب بدهد همیشه می گفت این می تواند جواب بدهد. او می گفت: "ما در مورد همه چیز با هم مشورت می کنیم." واقعیت هم همین بود. می دیدم که بعد از مشورتی دقیق چطور به نتیجه ای بهتر می رسند - جان به نکته ای می اندیشید که الن فکر نکرده بود؛ الن ایده جدیدی داشت یا بین خودشان به نکات بهتری دست می یافتند. ابداً سلسله مراتب مشاهده نکردم. برابری و وحدت را دیدم که بر تمام دفتر حاکم بود.

وقتی همه به حضور من عادت کردند طولی نکشید که خودم را جزئی از آن وحدت دیدم. دیگران به اطاقی که من در آن به کار مقابله و شمارش مشغول بودم سر می زدند و خبرها و حکایاتی را بازگو می کردند. لاورنس، مدیر دفتر محیط زیست، غالباً سری به اطاقم می زد و احوالی می پرسید و این که درباره چه فکر می کنم و به نحوی موضوع به بازگو کردن داستانهای از دورانی که در سپاه صلح در موریتانی خدمت می کرد کشیده می شد. در وظیفه ای که پیش رویم بود به من کمک می کرد و تشکر می کرد که سبب شده ام قدری از پشت میز بلند شود و نفسی بکشد. هرگز حالت تکبر یا منت گذاری بر من نداشت. ابداً سلسله مراتبی بین ما برقرار نمی کرد. این حالت را اکثراً در پویایی بین زن و مرد در دفتر می دیدم. قدرت نه به عنوان چیزی که از نفس اماره کسی نشأت بگیرد بلکه به عنوان چیزی که در آثار بهائی نوشته شده و آنچه که گروهی متحد می توانستند در خدمت به عالم انسانی ایجاد کنند ظاهر می شد. مسئولیت، آنچنان که باید و شاید، جایگزین قدرت می شد.

موقعی که تلاش می کردیم نشریات را به موقع آماده سازیم، استیو، مسئول ارشد اداری را می دیدم که با بقیه ما سرمیز حاضر می شد، جعبه های مقوایی را پر می کرد و برچسب ها را بررسی می کرد. در این مواقع ابداً عجیب نمی دیدم که استیو هم کمک کند. هر کسی که فرصتی داشت برای برداشتن گوشه ای از بار و انجام دادن قسمتی از کار وارد عرصه می شد. اما حال که به گذشته فکر می کنم، متوجه می شوم هر کسی این کار را دون

شان خود می داند اما در دفتر جامعه بین المللی بهائی "دون شان" ابداً در قاموسشان معنائی نداشت.

مشاهده کارائی ناشی از این الگوی کاری به من اجازه داد نگاهی گذرا به آینده بیندازم. اکنون اشتیاقی عمیق تر به اتحاد نوع بشر، به حاکم شدن صداقت و عدالت دارم، مایلم جمیع افراد بشر با هر سابقه قومی، خود را موجودات روحانی مشاهده کنند؛ میل دارم برابری زنان و مردان تحقق یابد. من در این نمونه عالم انسانی در ابعاد کوچک که افراد این اصول را درک می کردند و با آن در هم می آمیختند و کار را عبادت می دانستند، توفیقات و دستاوردهای مطلوب را مشاهده کردم.

بیشتر مطلب را از دو بخش متمایز هر روز یعنی آغاز و میانه آن آموختم. هر روز با اجتماع همه در ساعت نه برای تلاوت ادعیه شروع می شد. اگر چه حضور در این جمع اجباری نبود اما عملاً روزهایی که تأخیر داشتم از ایستگاه قطار زیرزمینی به سرعت می دویدم تا قسمت دعا را از دست ندهم. اوقاتی را که می توانستم در جمع این نفوس حضور یابم صدایم را در کنار دیگران بلند کنم و وحدتی را که آنها داشتند احساس کنم بسیار گرامی می داشتم. فکر می کردم که شاید دعای من می توانست به همان اندازه خدمتم مؤثر واقع شود و اینکه اگر بتوانم صدایم را در دعا برای وحدت یا صیانت عالم انسانی بلند کنم در این صورت به طریقی هر چند جزئی و غیر مستقیم شاید بتوانم به وظایفی که دیگران هر روزه با آن روبرو بودند کمک نمایم.

مراسم دیگری که به دلایل گوناگون چشم به راهش بودم صرف ناهار بود که به معنای واقعی یا مجازی کلمه، زمان وحدت و صحبت بود. اوائل در مورد تمام این غذاهائی که وسط میز بود و یادداشت های زرد رنگی که با حروف پ.د. روی آنها گذاشته شده بود متحیر بودم. کسی برایم توضیح داد که این حروف اختصاری به معنای عبارتی است که در دفتر به طور محاوره ای به کار می رود یعنی Public Domain به معنی "قلمرو عمومی". به این مفهوم که هر آنچه در وسط میز قرار دارد برداشتن از آن آزاد است. این افراد به نحوی باور نکردنی سخاوتمند بودند؛ هرگز از آشپزخانه گرسنه بیرون نیامدم. کسی کیکی را که در منزل خورده نشده بود یا مازاد غذاهای مهمانی شام تعطیلات آخر هفته را به دفتر می آورد. چند نفر از خانم ها در دفتر با یکدیگر قابلمه پارتی را معمول کرده بودند؛ هر کسی آنچه را که می دانست دیگری دوست دارد با خود می آورد.

اشخاص در آشپزخانه به بیان داستانهای خود و خانواده شان نیز می پرداختند. آنها خاطراتی از سفر استرالیا، از مادر بزرگها در جرجیا، از بهائیان در زیمبابوه بیان می کردند و داستانهای از فرزندان و نوه هایشان را برایم تعریف می کردند. من هم گاهی اوقات متقابلاً داستانهای از گذشته خودم تعریف می کردم. موقعی که صحبت می کردم دیگران وارد می شدند و موقعی که بسته های ناهارشان را باز می کردند یا در انتظار نوشتنشان برای استفاده از

ماکروویو بودند با صمیمیت گوش می دادند؛ همانقدر که من مشتاق دانستن درباره آنها بودم، آنها هم اشتیاق داشتند درباره من بدانند. معتمد این بیان اتفاقی حکایات حس هم خانواده بودن را تقویت می کرد. این گفتگو آرمان مزبور را واقعیت می بخشید و نشان می داد دفتر جامعه بین المللی بهائی از محبت و وحدتی واقعی برخوردار بود که آن را متحد و یکپارچه می ساخت؛ این یگانگی و مهرورزی، ظاهری و سطحی نبود که بعد از بسته شدن درهای دفتر از بین برود. وقتی افراد دفتر دچار مشکلات می شدند یا کسی از اعضاء خانواده شان بیمار می شد می دانستند که اعضاء دفتر برای آنها دعا می کنند، از آنها حمایت می کنند و آنها را تسلی می دهند.

امروزه محل کار به محل نبرد بسیاری از زنان و مردان تبدیل شده - میدان رقابتی که هر فردی باید از نردبانی تخلی بالا برود و قدم روی افراد دیگر بگذارد تا آنها را از سر راه خود کنارگذارد و خود به تنهایی پیش برود. برابری به وسیله چک حقوق و رتبه شغلی سنجیده می شود. اما ما محاط به صداقت و محبت هستیم. اگر اصول اخلاقی مان را کنار بگذاریم چگونه واقعاً می توانیم پی ببریم که کار عبادت است؟

هر چه زودتر نوع ارتباط خود در محل کار را تغییر دهیم زودتر تغییر معیارها را مشاهده خواهیم کرد. سازمان ملل متحد به بهائیان به عنوان نمونه ای از اعتلاء و برتری نگاه می کند، برتری در کیفیت اسناد، در سرعت پاسخ به سئوالات و در حضور و مشارکت در جلسات کمیته. من این برتری را عیناً مشاهده کردم. می دانم که کیفیت کار آنها از مشورتی دقیق، از مشارکت هریک از افراد در مسیر اجرای امور و از وحدتی که در محاوراتشان مشهود و عیان است سرچشمه می گیرد.

تجربه من در دفتر جامعه بین المللی بهائی معیارهایم برای محل کارم را برای همیشه تغییر داده است. مایلم احترام بگذارم، در کمال صراحت و سعه صدر به مشورت پردازم و مسائل ارتباطی را رفع نمایم نه آنکه اجازه دهم اینگونه مسائل سبب از بین رفتن یگانگی شود. مایلم از برتری و اعتلائی برخوردار شوم که سازمان ملل متحد در بهائیان یافته است. اینک مسئولیتی جدید دارم. می دانم که جامعه بین المللی بهائی مظهر معدودی وضعیتهای کاری بی نظیر است که در دنیائی که امروزه می شناسیم وجود دارد اما هر چه زودتر تغییر روش ارتباطی محل کار را شروع کنیم، زودتر شاهد تغییر معیارها خواهیم بود.

نامه های خوانندگان

نامه ای از دکتر شاپور راسخ

۲۲/۱۰/۲۰۰۹

دوستان مکرم اعضای لجنه محترمه عندلیب

چه خدمت بزرگی بود که شماره ای از این مجله نفیس را به خدمات جناب دکتر ریاض قدیمی اختصاص دادید مردی که بی گمان در شمار صمیمی ترین خادمان امر رحمن در عصر تکوین مذکور و نامش ابدی و آثارش جاویدان خواهد بود. از مزایای این شماره صراحت و صداقت در گفتار است و در نتیجه هرستایشی که از آن استاد گرانبمایه کرده اید بر دل می نشیند و خرد می پذیرد و مطلقاً از نوع مبالغاتی که مرسوم ما ایرانیان است نبوده و نیست. ای کاش شاگردان ممتاز آن استاد ارجمند راه و روش ایشان را در پیش گیرند و در تشکیل کلاس های عالی معارف امری همت گمارند و باز هم سخندانان و سخنرانان گرانقدری از مکتب دکتر قدیمی بیرون آیند و زیور همه انجمن های علم و عرفان شوند.

با تقدیم ارادت

شاپور راسخ

پیامی از عندلیب

یکی از دوستان راستان مقیم امریکا شرحی مستدل به هیئت تحریریه نگاشته و در مورد مقاله خانم دکتر فرح دوستدار مندرج در شماره ۹۴ اظهار داشته اند که مفاهیم آن با مفاهیم و تبیینات حضرت ولی عزیر امرالله توافقی ندارد.

مجله عندلیب این نکته را یادآوری مینماید که مقاله مزبور حاوی نظرات نویسنده است و مشارالیه در این نوشتار فقط ناظر به شرایط این ایام است که سیاست در فعالیتهای حزبی خلاصه میشود.

قابل توجه مشترکین گرامی

دوستان عزیز و گرامی عندلیب

خادمین لجنه عندلیب از تمامی مشترکین گرامی کمال تشکر و امتنان را دارند که هر باره با پیام های محبت آمیز و گرم خود مایه دلگرمی و تشویق میباشید

حتماً اطلاع دارید که این لجنه گرچه تحت نظر و هدایت محفل روحانی ملی کانادا انجام وظیفه می کند اما **بودجه و حساب بانکی کاملاً جدا و مستقل دارد**. لذا از مشترکین گرامی استدعا میشود موقع ارسال وجه اشتراک خود چک شخصی و یا چک بانکی را با اسم عندلیب (**ANDALIB**) ارسال فرمائید.

مشترکین گرامی وقتی پاکت محتوی مجله را دریافت می کنید در جلوی نام خود در آدرس گیرنده شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اید نوشته شده است . در صورتی که دوره اشتراک شما پایان یافته استدعا می شود برای پرداخت وجه اشتراک جدید اقدام بفرمائید. حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دو ساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

پرداخت به وسیله چک شخصی و یا چک بانکی (Money Order) میسر است. لطفاً چک خود را با اسم و آدرس ذیل ارسال فرمائید.

لطفاً در صورت تغییر آدرس، دفتر مجله را از آدرس جدید مطلع بفرمائید زیرا هر بار پس از توزیع، تعداد زیادی از مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده میشود.

Andalib,P.O.Box 65527,Dundas,On,L9H 6Y6,Canada, Tel # 905-628-8511

Email: andalib9@gmail.com

Table of Content -- `Andalib Issue 96

	page
1. Message of the Editting Committee	3
2. Selections from the Tablets of Baha'u'llah	4
3. The station of women in the Writings of the Bab; part 2, by Dr. Mehri Afnan	7
4. The present nature and status of Islam in Iran; by Hushmand Fatheazam	21
5. Couple of Proverbs; by Dr. Vahis Ra`fati	26
6. The end of one century of silence; by H. Mihrparvar	34
7. Who can eagerly dedicate her/his powers for the welfare of the humankind?; by Nasir Ra`ufi Arani	37
8. Yet they are discontent!; by Samandar	41
9. Verses of Poems by Sana`I	44
10. "The Secret of Divine Civilization"—A model for reform and development; part 1, by Dr. Behrouz Sabet	46
11. The punch and traces of the Martyrs; by Mahvash Nadimi	58
12. An affectionate letter; by Muhammad `Abdi	62
13. For whom should the prayers be offered?; by Behrouz Jabbari	63
14. A selection of poems by Iranian poets	66
15. Iran, in the eyes of the Baha'is; by Samandar Mishki-Baf	68
16. The thoughts of our youth; by Megan Morris	73

`Andalib V. 96; Year 24; Serial number: 96
166 B.E., 1388 Shamsi, 2009 Gregorian
Cover design: Mr. Behzad Jamshidi
Cover photography: Mr. Marko Abrar
www.Baha'iPictures.com



اعضاء لجنه تربيت امرى شيراز در سال ۱۰۶ بدیع، ۱۳۲۸ شمسی

ایستاده از راست به چپ: جناب عبدالحسین میثاقی، جناب هنری، سرکار روح انگیز خانم هنری،

سرکار اقدس خانم شادروان، جناب صنعتیان، جناب قباد

نشسته از راست به چپ: جناب جلال میثاقی، سرکار خانم ثریا افنان، سرکار حاجی طوبی خانم افنان، سرکار طیبه

خانم افنان، جناب عنایت الله روشن

(با تشکراز فرستنده عکس جناب بدیع الله ندیمی از استرالیا)

